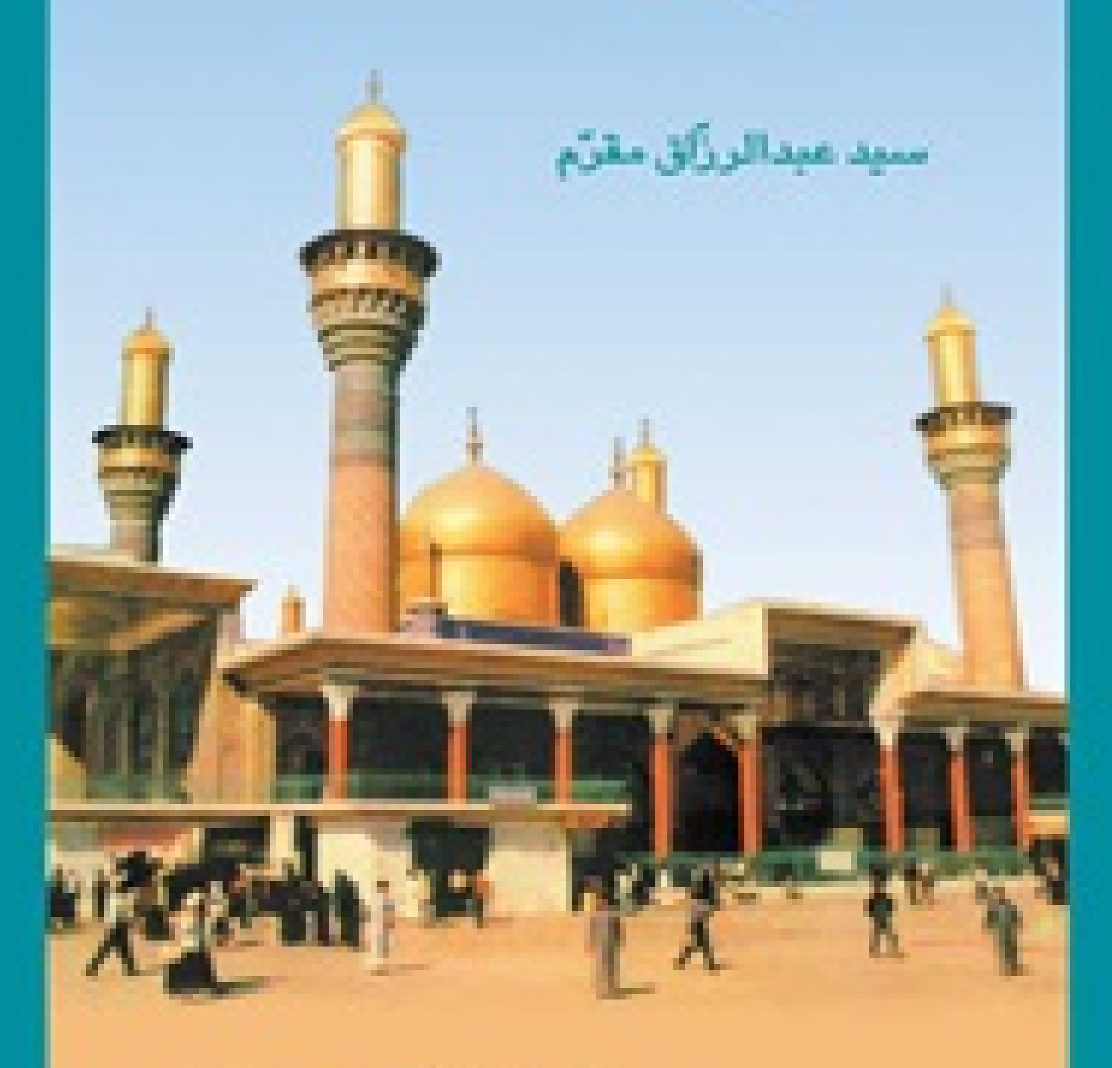


نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد

سید عبدالرزاق مقرم



ترجمه دکتر پرویز لولاور


بسم الله الرحمن الرحیم

نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد (علیه السلام)

نویسنده:

عبدالرزاق مقرم

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مقرم، عبدالرزاق، ۱۸۹۸ - ۱۹۷۱م.

عنوان قراردادی : الامام الجواد علیه السلام. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام/ تالیف عبدالرزاق مقرم؛ ترجمه پرویز لولاور.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۰.

مشخصات ظاهری : ۱۷۷ ص.

شابک : ۱۴۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۷۵۰۰ ریال: چاپ چهارم: ۹۶۴-۴۴۴-۵۹۵-۳ ؛ ۲۱۰۰۰ریال: چاپ پنجم: ۹۷۸۹۶۴۴۴۴۶۲۶۹

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : "همراه با مدایح و مراثی حضرت امام جواد(ع) از ابوالقاسم علی مددکنی متخلص به قطره".

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Abd - Al-Razzaq Muqarram: A short biography of Imam Javad.

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۲.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۷۹.

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : محمدبن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ق.

موضوع : محمدبن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ق. -- شعر

شناسه افزوده : لولاور، پرویز، ۱۳۳۲ -، مترجم

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۸/م ۷الف ۸۰۴۱ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۸۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۶۶۶۷

ص: ۱

اشاره

مقدمه ی ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انـا نرغب الیـک فی دوله کریمه تعز بهـا الاسـلام و اهله و تـذل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاه الی طاعتک و القاده الی سبیلک حضـرت امام محمد جواد صـلوات الله علیه برای بسیاری از مردم، حتی پیروان و محبان حضـرتش ناشـناخته است. گرچه در مورد تمامی چهارده نور پاک (علیهم السلام) این نکته صادق است، ولی در مورد ائمه ی پس از حضـرت رضا، یعنی امام جواد، امام هادی وامام عسـکری (علیهم السـلام)، که ملقب به «ابن الرضا» بوده انـد این غربت مضـاعف است. عمر کوتاه، محاصـره ی دشـمنان، غفلت دوسـتان از ذکر فضایل این بزرگواران، چنان فضائی ترسـیم کرده که بسـیاری از شـیعیان نیز از زندگی این انوار پاک بی خبرند، در حالی که پیامبر، ائمه و حضرت فاطمه (عم) همه نور واحدند، و همه برای پیروانشـان «اسوه ی حسـنه». از این رو، بر آنهـا فرض است که پیشوایـان خود را بشناسـند، مکـارم اخلاـق و کلمـات نورانی آنهـا را آویزه ی گوش گرداننـد، تـا بتواننـد در جهت تشیع و پیروی ائمه اطهـار (عم) گامهای بیشتری بردارنـد. کتاب حاضـر، دو بخش دارد: بخش اول، رساله ای است از محقق سـخت کوش فقید مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم نجفی. اصل این کتاب در سال ۱۳۷۰ در نجف اشـرف چاپ شده و ما نسخه ای از آن را از کتابخانه ی مسجد جامع چهل ستون بازار برای ترجمه به امـانت گرفتیم، که در همین جـا، از همکـاری دانشـمند پرتلاـش جناب حجهالاسـلام شـیخ حسن سـعید - سرپرسـت محترم آن کتابخانه - تشکر می کنیم. لازم به تذکر است که آخرین فصل کتاب، مجموعه ای از مدایح و مراثی حضرت جواد الأئمه علیه السلام به زبان عربی است، که ما از ترجمه آن فصل صرف نظر

کردیم، بـدین امیـد که این نقیصه را در بخش دوم جبران کرده باشـیم. بخش دوم، مجموعه ای است از اشـعار مدایح و مراثی حضـرت امام جواد (علیه السلام)، که شاعر مخلص اهل بیت، مرحوم ابوالقاسم علی مددکنی - متخلص به «قطره» سروده است. این اشـعار - که برای اولین بار به چاپ می رسـد - حاصل تراوشات فکری مردی است که هیچگاه درس نخوانـد، ولی با قلبی روشن و با صفا و پاک، در گوشه ی انزوا زیست و اشعاری بسیار در مدح و مرثیه آل بیت رسول خدا (عم) سرود. از همکاری آقـای عبـدالرضا ضـاد - نواده ی نـاظم - که این مجموعه را پس از تنظیم در اختیار ما قرار داد، تشـکر می کنیم. مختصـری از شرح حـال علامه مقرم و مرحـوم قطره را در ابتـدای دو بخش کتـاب آورده ایـم. امیـد است که این گـام کوچـک در محضـر مقـدس حضـرت جوادالائمه مقبول افتـد و خواننـدگان و اسـتفاده کننـدگان از این کتاب، ما را از دعای خیر فراموش نکنند، و الحمد لله رب العالمین ناشر

ص: ۱۰

مقدمه ی مترجم

سلام بر آدم... و ابراهیم.... و موسی و عیسی، سلام و صلوات خدای تعالی بر آخرین و برترین پیام آوران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، سلام و درود خدایتعالی بر اوصیاء و جانشینان پاک آن حضرت از حضرت امیرمؤمنان تا حضرت مهدی موعود و دخت گرانقدرش حضرت فاطمه زهرا، علیها السلام. سلام و درود بر خاندان رسالت و طهارت، اهل بیت وحی و رحمت خاندان مخاطب «لولاک...» حجتها و امناء، و معادن حکمت و علم خداوند. سلام بر آفریده شدگان از نور عظمت خداوند که کمالاتشان بی انتهاء، منزلتشان بیکران، و محامدشان بی پایان است. سلام بر خاندان کرامت وجود، محبت و لطف، راهنمایان راه حق و سعادت که ریشه و شاخه و مبدأ و منتهای خیر و نیکی هستند. و براستی اعتراف داریم که: «لا احصی ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و لا من الوصف قدرکم» سلام خدا بر آنانکه اطاعتشان اطاعت خدای تعالی و موجب رضایت اوست که: «من اطاع الرسول فقد اطاع الله» و «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون». اما هزاران افسوس و آه، که علیرغم آن همه کرامتها و گذشتها، تلاشها و خیرخواهیهای پدرانه، فرمان خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم، یک روز در پی خانه نشین و منزوی ساختن امیرمؤمنان علیه الصلوه و السلام و به آتش کشیدن درب خانه ی دخت گرامی پیامبر صلوات الله و سلامه علیهما... روزی، کربلا و عاشورا و آن همه جنایت... و روز دگر به منظور کشتار علویان، از روی مکر و حیله حضرت رضا علیه الصلوه و السلام را به قبول ولایتعهدی مجبور کردند و روز بعد طاغوت زمان لعنت الله علیه به منظور اجراء مقاصد شوم و

پلید خود مزورانه حضرت جوادالائمه علیه الصلوه و السلام را اجبار به پذیرفتن دامادی خود نمود تا شیعیان ساده اندیش که در اجتماع ظاهر می شوند به قتل برسند... و به شهادت رساندن خلفاء خداوند،... تا آنکه رفتار پست وحشیانه انسان ها زمینه ساز غیبت صغری و کبری گردید و خدایتعالی حجت و خلیفه ی خود را غائب ساخت و با ادامه ی طغیان و عصیان، دوران غیبت طولانی شد که: «غیبته منا». و بحق باید گفت: سلام و درود خداوند بر خاندان صبر و استقامت، خاندان مصیبت ها و غمهای جانگداز، خاندان شهادت، سلام بر خاندان غربت و آوارگی، و مظلومیت های جانسوز تاریخ که به فرموده ی حجت و خلیفه ی خداوند حضرت امام محمدباقر علیه الصلوه و السلام: «جلت و عظمت المصیبه بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات». و هزاران لعن و نفرین بر دشمنانشان باد. و بدینگونه بود پاسخ وحشیانه انسان به خاندان شرف و کرامت و این بود تاریخ تلخ و جگرسوز و پردرد خاندان رسالت، که انسان برای ابد باید شرم کند و داغ ننگ بر پیشانی داشته باشد، از دیدگان خون ببارد و فغان و ناله ی جانگداز از دل برکشد... براستی باید گفت هر اندازه درباره ی این خاندان گفته و نوشته شود در مقایسه با دریای عظمت و کرامت و لطف آنان اندک و ناچیز است و قصور و کوتاهی ما را نمی تواند جبران کند و از غربت و مظلومیت آنان بکاهد که به گفته ی بزرگی، دنیا بسی تنگ است چرا که باید در قیامت مقامات و کمالات خاندان رسالت معرفی شود. درباره ی حضرت ابوجعفر الجواد علیه السلام نظم و نثر بسیار کم گفته و نوشته شده و با توجه به آنکه در دوران حضرتش علیه الصلوه و السلام بازار ریا و تظاهر رونق بسزا داشته بر متتبعان است که مطالعات و تحقیقات جامع و کاملی درباره ی زندگی آن حضرت علیه الصلوه و السلام بنمایند. کتاب حاضر به اجمال گوشه هایی از زندگی آن حجت و خلیفه ی خدای تعالی را ترسیم نموده، و با نوع بحث هایی که در آن آمده خود بابی از تحقیق و سؤال را برای خواننده ی محقق و علاقمند می گشاید. امید است خدای تعالی توفیق پیروی از ائمه ی هدی علیهم السلام و استفاده از معارف و علوم آنان را به ما عطا فرموده و در ظهور فرزند گرامیشان حضرت امام عصر علیه الصلوه و السلام و ارواحنا له الفداء تعجیل فرمایند. دکتر پرویز لولاور

ص: ۱۲

شرح حال مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین علامه سید عبدالرزاق موسوی مقرم نجفی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری در نجف اشرف، در خانواده ی علم و تقوی و سیادت زاده شد. (۱) . نسب ایشان با ۲۳ واسطه به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می رسد. جد مادری اش سید حسین (متوفی ۱۳۳۴) و دائی وی سید احمد (متوفی ۱۳۳۴) از علمای زمان خود بودند. و پدرش سید محمد (متوفی ۱۳۵۱) از کسانی بود که در مسجد کوفه بسیار اعتکاف می کردند. مادرش (متوفی ۱۳۷۰) نیز از زنان صالحه ی روزگار خود بود. علامه مقرم نزد جد خود سید حسین (متوفی ۱۳۳۴)، و نیز علمای بزرگوار: شیخ محمدرضا آل کاشف الغطاء (م ۱۳۶۶)، سید محسن حکیم (م ۱۳۹۰)، آقا ضیاءالدین عراقی (م ۱۳۶۱)، سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵)، میرزا محمدحسین نائینی (م ۱۳۵۵)، شیخ محمدجواد بلاغی (م ۱۳۵۲)، شیخ محمدحسین اصفهانی (م ۱۳۶۱)، شیخ عبدالرسول جواهری (م ۱۳۸۹) رضوان الله علیهم، شیخ حسین حلی و سید ابوالقاسم خوئی (دام ظلهما) بهره ی علمی فراوان برد. و از این میان، سه تن از اساتید او - شیخ محمدجواد بلاغی، شیخ محمدحسین اصفهانی، و شیخ عبدالرسول جواهری - تأثیر بیشتری در

۱- ۱. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه، سال تولد ایشان را ۱۳۱۲ دانسته اند اما تاریخی که در متن آمده - به نقل از مقدمه سید محمدحسین مقرم فرزند مؤلف بر کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» چاپ ۱۳۹۹ بیروت - دقیقتر است.

روحیه ی علامه مقرم به جای گذاشتند. علامه مقرم، بیشتر عمر خود را به نوشتن سیره ی ائمه ی اطهار علیهم السلام فرزندان و اصحاب ایشان صرف نمود، و محبت فراوان خود به خاندان وحی را بدین طریق نمایان ساخت. در اینجا برخی از آثار چاپ شده ی ایشان را نام می بریم: ۱ – زید الشهید ۲ – مقتل الحسین (علیه السلام). این دو کتاب، به همت آقای عزیزالله عطاردی ترجمه شده و توسط انتشارات جهان به طبع رسیده است. ۳ – الصدیقه الزهراء علیهاالسلام. این کتاب، را آقای ناصر پاکپرور ترجمه کرده و در مجموعه مقالات الزهراء، جلد اول، توسط انتشارات میقات چاپ شده است. ۴ – السیده سکینه ۵ – علی الاکبر ۶ – الشهید مسلم بن عقیل. این سه کتاب نیز به ترجمه ی آقای حسن طارمی توسط انتشارات میقات چاپ شده است. ۷ – الامام الرضا (علیه السلام) به فارسی ترجمه شده و در دست چاپ است. ۸ – الامام الجواد (علیه السلام). (کتاب حاضر) ۹ – الامام زین العابدین (علیه السلام). ۱۰ – العباس بن علی علیهماالسلام. ۱۱ – یوم الاربعین عند الحسین (علیه السلام). ۱۲ – سر الایمان فی الشهاده الثالثه فی الاذان (تحقیقی درباره ی شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اذان). ۱۳ – المختار بن عبید الثقفی. ۱۴ – المحاضرات فی الفقه الجعفری. کتب چاپ نشده ایشان: ۱۵ – المنقذ الاکبر محمد صلی الله علیه و آله ۱۶ – الحسن بن علی علیهماالسلام ۱۷ – عاشوراء فی الاسلام ۱۸ – الاعیاد فی الاسلام

۱۹ – زینب العقیله علیهاالسلام ۲۰ – میثم التمار ۲۱ – ابوذر الغفاری ۲۲ – عمار بن یاسر ۲۳ – نقل الاموات فی الفقه الاسلامی ۲۴ – نقد التاریخ فی مسائل الست ۲۵ – حلق اللحیه ۲۶ – ربائب الرسول ۲۷ – الکنی و الالقاب ۲۸ – حاشیه علی کفایه الاصول ۲۹ – حاشیه علی المکاسب ۳۰ – نوادر الآثار ۳۱ – یوم الغدیر. یکی از نکات بارز تألیفات وی، دقت نظر در بررسی روایات تاریخی و تسلط آشکار بر آن متون است. علامه مقرم، علاوه بر تألیف کتب فوق، با گروهی از دانشمندان نیمه ی دوم قرن گذشته ی نجف اشرف، که دست اندرکار احیای متون قدیمی شیعی بودند، همکاری و معاونت داشته، مقدمات و تعلیقات مفید و ارزشمندی بر این کتابها نوشته است. از جمله متونی که با همکاری ایشان به چاپ رسیده است، کتب زیر را می توان نام برد: ۱ – دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری امامی ۲ – امالی، شیخ مفید ۳ – خصائص الأئمه، سید رضی. ۴ – الملاحم و الفتن، سید علی بن طاووس ۵ – فرحه الغری، سید عبدالکریم بن طاووس ۶ – اثبات الوصیه، علی بن حسین مسعودی ۷ – الکشکول، سید حیدر آملی ۸ – بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، عمادالدین طبری ۹ – الجمل، شیخ مفید

۱۰ – طرف من الانبـاء و المنـاقب، سـید علی بن طـاووس. علامـه مقرم، هر سـال مجالس متعـددی در روزهای موالیـد و وفیات معصومین علیهم السـلام برپـا می کرد. بخشـی از کتاب «نوادر الآثار» ایشان، شامل قصایـدی است که وی در این مجالس ایراد کرده است. در آثـار چـاپ شـده ی ایشـان نیز، اشـعاری در توسـل و تمسک به ذیل عنایات خانـدان وحی (صـلوات الله علیهم اجمعین) یافته می شد. از جمله این دو بیت خطاب به حضـرت ابوالفضل العباس علیه السـلام: اباالفضل یا نور عین الحسـین و یا کافـل الظعن یوم المسـیر اتعرض عنی و انت الجواد و کهف لمن بالحمی یسـتجیر عمر سراسـر خـدمت و برکت و افتخار علامه سیـد عبدالرزاق مقرم در ۱۷ محرم الحرام ۱۳۹۱ به پایان رسـید. شـیخ احمد وائلی، در ضـمن قصـیده ای که در مرثیه ی ایشان سرود، این ماده ی تاریـخ را ساخت. «رحت عبـدالرزاق للرزاق» (۱۳۹۱) رحمه الله علیه رحمه واسـعه، و السـلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا. (۱) .

ص: ۱۸

۱- ۲. درباره زنـدگی و آثار ایشان مراجعه شود به: الف – مقاله شـیخ محمدهادی امینی در مجله العدل چاپ نجف شـماره ی ۱۷ – مـورخه ۱۴ شعبان ۱۳۹۱ ب – مقـدمه آیت الله مرعشـی نجفی بر کتـاب علی الا ـکبر چاپ ۱۴۰۱ قم. ج – معجم مـؤلفی الشـیعه، چاپ وزارت ارشاد، ص ۴۰۰. د – الذریعه ۷ / ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳ و ۱۷ / ۱۶۷ و ۲۲ / ۳۲ و ۲۴ / ۴۳۰ و ۲۵ / ۱۳۵. ه – مقـدمه ی سـید محمدحسـین مقرم، فرزند مؤلف فقید، بر کتاب «مقتل الحسـین علیه السـلام»، چاپ ۱۳۹۹ بیروت. مأخـذ اخیر، مهمترین مأخذ ما، در نوشتن این مختصر بوده است.

احیای امر ائمه و معنای آن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی محمد خاتم النبیین و علی عترته الأئمه المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین «فضیل بن یسار» از حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام روایت می کند که فرمودند: «ما من مجلس اجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون علی غیر ذکر الله الا کان ذلک المجلس حسره علیهم یوم القیامه». «هیچ جلسه ای نیست که در آن نیکان و گنهکاران گرد آیند و آن را به غیر از یاد و ذکر خداوند برپای دارند، مگر آن که آن جلسه در روز قیامت بر ایشان مایه ی حسرت و پشیمانی خواهد بود.» «نوفلی» نیز از همان حضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما من قوم اجتمعوا فی مجلس و لم یذکروا اسم الله و لم یصلوا علی نبیهم الا کان ذلک المجلس حسره علیهم و وبالا» (۱) . «هیچ مردمی نیستند که در مجلسی گرد هم آیند و یاد خدا نکنند و بر پیامبرشان

۱- ۳. وافی. ملامحسن فیض، ج ۵ / ۲۱۶، باب ذکر الله فی کل مجلس.

صلوات نفرستند، مگر آن که مایه ی حسرت و زیانشان را همان مجلس فراهم آورد.» «اباصلت هروی» می گوید از حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام شنیدم که می فرمودند: «رحم الله عبدا احیی امرنا» «خداوند رحمت کند بنده ای را که امر ما را احیاء کند.» پرسیدم: چگونه امرتان را احیاء کند؟ فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا» (۱) . «علوم ما را فراگیرد و به مردم تعلیم دهد، زیرا اگر مردم از محاسن و نیکویی های سخن ما آگاه گردند، از ما پیروی می کنند.»

ص: ۲۰

۱- ۴. عیون اخبار الرضا، ص ۱۷۱.

خلقت انوار ائمه

«ابن عیاش» از «سلمان فارسی» نقل می کند که خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتم. چون نظر مبارک ایشان به من افتاد، فرمودند: «یا سلمان ان الله لم یبعث رسولا الا جعل له اثنی عشر نقیبا» «ای سلمان، خداوند هیچ رسولی را مبعوث نکرده است، مگر آنکه دوازده جانشین برایش قرار داده است.» گفتم: این مطلب را از کتب آسمانی قبلی، تورات و انجیل، نیز دانسته ام. فرمودند: «هل علمت نقبائی الاثنی عشر الذین اختارهم الله للامامه بعدی» «آیا دوازده جانشین مرا که خداوند آنان را برای امامت پس از من برگزیده است، شناخته ای؟» گفتم: خدا و رسول او)صلی الله علیه و آله و سلم(داناترند. فرمودند: «یا سلمان ان الله خلقنی من صفاء نوره فدعانی فاطعته و خلق من نوری علیا فدعاه فاطاعه و خلق من نوری و نور علی فاطمه فدعاها فاطاعته و خلق منی و من علی و فاطمه الحسن و الحسین فدعاهما فاطاعاه فسمانا الله بخمسه اسماء من اسمائه فالله المحمود و انا محمد و الله العلی و هذا علی و الله فاطر و هذه فاطمه و الله الاحسان و هذا حسن و الله المحسن و هذا حسین ثم خلق من نور الحسین تسعه ائمه فدعاهم فاطاعوه قبل ان یخلق الله سماء مبنیه و ارضا مدحیه و هواء و ماء و ملکا و بشرا فکنا بعلمه نسبحه و نقدسه و نسمع له و نطیع» (۱) .

---

۱ - ۵. شما چگونه و به چه کیفیتی بودید؟ امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: «کنا عند ربنا و لیس عنده احد غیرنا نسبحه و نهلله و نمجده و ما من ملک مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء فخلق ما شاء کیف شاء من الملائکه و غیرهم ثم انهی علم ذلک الینا» «ما نزد پروردگارمان بودیم و در آن هنگام هیچ کسی جز ما نزد او نبود، ما وی را تسبیح و تهلیل و تمجید می کردیم و هیچ فرشته یا صاحب روحی جز ما نبود. تا آن که خدای تعالی آفریدن اشیاء را آغاز فرمود لذا آن طور که می خواست، آنچه را خواست خلق فرمود و آنگاه علم آن را به ما عطا فرمود.» «مرحوم مجلسی» در جلد اول «مرآه العقول»، ص ۳۵۶، چنین می گوید: ائمه علیهم الصلوه و السلام در عالم انوار دارای بدنهای مثالی، بدون روح حیوانی بوده اند مراد از «اشباح» که در روایت آمده است، همین می باشد. بنابر گفته ی مرحوم مجلسی «اعلی الله مقامه» لبیک آنان و اقرارشان به عبودیت و اطاعت، و نیز تسبیح و تهلیل آنان بر سبیل حقیقت بوده و مجاز در آن راهی نداشته است.

«ای سلمان، خدای تعالی مرا از نور مختار و منتخب خود آفرید. آنگاه مرا فراخواند، اطاعتش کردم، و از نور من «علی» را آفرید. پس او را فراخواند و او نیز خداوند را اطاعت کرد. و از نور من و علی، «فاطمه» را خلق فرمود و او را فراخواند، پس او نیز به اطاعت خدای تعالی مشغول شد. آنگاه از من و علی و فاطمه، «حسن و حسین» را آفرید. آنگاه آن دو را فراخواند، او را اطاعت کردند، سپس خدای تعالی ما را به پنج نام از نامهای خود نام گذاری فرمود: خدای تعالی، «محمود» است و من «محمد»، خداوند «علی» است و این هم «علی»، خدای تعالی «فاطر» است و این «فاطمه»، خدا «احسان» است و این «حسن»، خدای تعالی «محسن» است و این «حسین». آنگاه خداوند از نور «حسین» نه امام دیگر را آفرید و آنان را فراخواند، پس وی را اطاعت کردند، قبل از آن که خدای تعالی آسمان رفیع، زمین گسترده، هوا، آب، فرشته و بشر را بیافریند. و ما او را تسبیح و تقدیس می کردیم، از او شنوایی داشتیم و اطاعتش می کردیم.» سلمان عرض کرد: ای رسول خدا، کسی که جانشینان شما را بشناسد، چه امتیازی دارد؟ فرمودند: «یا سلمان من عرفهم حق معرفتهم و اقتدی بهم و والی ولیهم و تبرأ من عدوهم

فهو منا یرد حیث نرد و یسکن حیث نسکن» «ای سلمان، کسی که نسبت به ایشان - آنگونه که شایسته است - معرفت داشته باشد و به آنان اقتدا کند و دوست آنان را دوست بدارد و از دشمن ایشان بیزای جوید، پس او از ماست. هر جا ما وارد شویم، او هم با ماست. هر جا که ساکن شویم، او هم ساکن خواهد شد. سلمان می گوید که گفتم: یا رسول الله، آیا ممکن است بدون شناختن و دانستن نام و نسب ایشان، به آنان ایمان داشت؟ فرمودند: نه ای سلمان. پرسیدم: پس چگونه آنان را بشناسم و به آنان ایمان داشته باشم؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قد عرفت الی الحسین ثم سید العابدین علی بن الحسین ثم ابنه محمد بن علی باقر علم الاولین و الاخرین من النبیین و المرسلین ثم ابنه جعفر بن محمد اللسان الصادق ثم موسی بن جعفر الکاظم غیظه صبرا فی الله ثم علی بن موسی الرضا لأمر الله ثم محمد بن علی الجواد المختار من خلق الله ثم علی بن محمد الهادی الی الله ثم الحسن بن علی الصامت الامین العسکری ثم ابنه حجه بن الحسن المهدی الناطق القائم بامر الله» «تا حضرت حسین را شناختی، پس از او حضرت سیدالعابدین علی بن الحسین، و بعد پسر او محمد بن علی باقر علم پیامبران و رسولان از اولین و آخرین، آنگاه پسرش جعفر بن محمد - آن لسان صادق -، سپس موسی بن جعفر که در راه خدای تعالی، خشم خود را از روی صبر و شکیبائی فرو می خورد، پس از او پسرش علی بن موسی که راضی به امر خداوند است، آنگاه محمد بن علی که بخشنده ای منتخب از میان مخلوقات می باشد، سپس علی بن محمد که به سوی خدای تعالی هدایت می کند، بعد از او حسن بن علی عسکری که ساکت و امین است و آنگاه پسرش حجه بن الحسن المهدی که ناطق و قائم به امر خداوند می باشد.» (عجل الله فرجه الشریف). سلمان می گوید که عرض کردم: یا رسول الله، دعا بفرمایید من آنان را درک کنم. فرمودند: «انک مدرکهم و امثالک و من تولاهم بحقیقه المعرفه» «تو و افرادی چون تو، و هر کس که آنان را از روی حقیقت معرفت دوست بدارد،

ایشان را درک خواهید کرد.» پس، من خدا را بسیار سپاس گفتم و بعد از آن گفتم: آیا به زودی آنان را درک خواهم نمود؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اقرء: فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم رددنا لکم الکره علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا» [اسراء / ۴، ۵] «این آیه ی شریفه را بخوان: «و چون موعد نخستین آن بیامد، بندگانی داشتیم با صلابت سخت که علیه شما برانگیختیم. آنان تا درون خانه ها را جستجو کردند، و این وعده ای انجام شده بود. سپس نوبت را به شما دادیم، و به مالها و فرزندان مددتان دادیم، و عده ی شما را افزون تر گردانیدیم». سلمان می گوید: گریه ی شوق امانم نداد، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا این، در زمان شما خواهد بود؟ فرمودند: «ای والذی ارسل محمدا انه بعهد منی و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و تسعه ائمه و کل من هومنا و مظلوم فینا ای و الله ثم لیحضرن ابلیس و جنوده و کل من محض الایمان و محض الکفر محضا حتی یؤخذ بالقصاص و الاوتار و لا یظلم ربک احدا و نحن تأویل هذه الایه: و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون» (۱) [القصص / ۴، ۵] «آری سوگند به آن که محمد را به رسالت برانگیخت، این در زمان من خواهد بود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام دیگر و نیز هر کسی که از ماست و در راه ما ستم دیده است. آری سوگند به خدا، آنگاه ابلیس و لشکریانش و هر که در ایمان یا کفر خالص است، حاضر می شود تا او قصاص و خونخواهی گردد و پروردگارت به احدی ستم نمی کند و ما تأویل این آیه ی مبارکه هستیم: «و چنین اراده کردیم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و ایشان را امامان و وارثان قرار دهیم و در زمین، قدرت و تمکنشان بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان ایشان، آنچه را از آن حذر می کردند، بنمائیم.»

۱- ۶. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۸۱.

در حدیثی دیگر «یونس بن ظبیان» از حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام چنین نقل می کند: «ان الله اذا اراد خلق امام اوتی بسبع و رقات من الجنه فیاکلها الامام الذی یکون منه الامام فتکون النطفه منها فاذا مکث فی بطن امه اربعین یوما سمع الصوت و اذا مضی علیه اربعه اشهر کتب علی عضده الایمن «و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم» فاذا سقط من بطن امه اوتی الحکمه و جعل له مصباح نور یری به اعمال العباد (۱) و یؤید بروح من الله مقدسه مطهره لیست بملک و لم تکن مع احد الا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و الائمه من ابنائه تسددهم و توفقهم و هی عمود نور یکون بینهم و بین الله سبحانه» (۲) . «وقتی خدای تعالی اراده ی آفریدن امامی را می فرماید، هفت برگ از برگهای بهشت را می آورند و امامی که امام بعدی از او خواهد بود، آنها را می خورد و نطفه از همان به وجود می آید. پس از گذشت چهل روز بر نطفه در شکم مادرش، وی می تواند صدا را بشنود و پس از گذشت چهار ماه، بر بازوی راست او این آیه ی شریفه ی نوشته می شود: «کلام پروردگار تو به صداقت و عدالت تمام گشت، برای کلمات او تغییردهنده ای نیست و او شنوای داناست.» و هنگامی که از مادر متولد می شود، به او حکمت عطا می گردد و برایش چراغی از نور قرار داده می شود که با آن اعمال بندگان را می بیند و به واسطه ی روحی از جانب خدای تعالی که بسیار مقدس و مطهر است، همواره مورد تایید قرار می گیرد. این روح، از ملائک نیست و هرگز با کسی جز حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامانی که از فرزندان وی می باشند، نبوده است. آنان را استوار و موفق می دارد و آن نور ستونی است که بین آنان و خدای سبحان برافراشته شده است.» در ره اخلاص تو، جز افتقارم هیچ نیست و آن که زاد او نه فقر است، اندر این ره بینواست نیستم محتاج دنیا چون فنایش در پی است کار عقبی دار و حالش را که در دارالبقاست جرم این عاصی مجرم، روز حشر از حق بخواه کز تو استغفار و غفران فراوان از خداست

۱- ۷. بصائر الدرجات، ص ۱۲۹، انعام / ۱۱۵.

۲- ۸. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۹۱، و عیون اخبار الرضا، ص ۱۱۹.

وین شکسته بسته بیتی چند از این مسکین پذیر کاین نه مدح تست، بهر شهرت اخلاص ماست من کدامین مدح گویم کان ترا لایق بود چون صفات ذات پاکت برتر از حد ثناست (۱) .

۱- ۹. ابن یمین فریومدی (متوفی ۷۶۹). مدایح رضوی در شعر فارسی، ص ۳۵، (مترجم).

ولادت امام جواد

مادر حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام از خاندان «ماریه ی قبطیه» - جاریه ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم - (۱) و نامش «سبیکه» بود (۲) حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام وی را «خیزران» نامیدند. (۳) کنیه اش نیز «ام الحسن» بود. (۴) حضرت امام موسی الکاظم علیه الصلوه و السلام، وی را در مکه خریداری نمودند و به «یزید بن سلیط» - از فرزندان «زید بن علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین» علیهم السلام که همراهشان بود، دستور دادند که سلامشان را به او (خیزران) برساند (۵) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمودند: «بابی ابن خیره الاماء (۶) الطیبه الفم، المنتجبه الرحم» (۷) . «پدرم فدای پسر بهترین کنیزان که دهانی پاک و رحمی نجیب دارد.»

۱- ۱۰. اصول کافی، چاپ شده در حاشیه ی مرآه العقول. ج ۱. ص ۴۱۲.

۲- ۱۱. ارشاد، شیخ مفید، و تحریر. علامه ی حلی.

۳- ۱۲. روضه الواعظین، فتال، ص ۲۰۹.

۴- ۱۳. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۶. چاپ ایران.

۵- ۱۴. اصول کافی، باب «النص علی الرضا».

۶- ۱۵. اعلام الوری، شیخ طبرسی، ص ۲۰۰.

۷- ۱۶. اصول کافی، باب «النص علی الجواد».

حضـرت امام رضا علیه الصلوه و السلام نیز فرموده انـد: «قـدست ام ولدته خلقت طاهره مطهره» (۱) . «وی دارای قداست می باشـد و طاهر و مطهر آفریده شده است.» او به جمیع کمالات و شـرف دست یافته بود و اصل و فرع فضیلت در او جمع گشته بود. گریزی از این نسبت که مادر امام (علیه السلام)، در سلک مادران اوصیاء پیامبران باشد. آن که خداوند عالمیان، از طینتی پاک ایشان را آفریده، و دور از آلودگیها نگاهشان داشته است تا جایگاهی برای خلفاء خداوند بر مردمش و برگردان وحی او باشـند - پس از به سر آمدن دوران پیامبری رسول امینش - و چگونه چنین نباشد، در حالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماینـد: «لم یزل الله ینقلنی و الاوصـیاء من ذریتی من اصـلاب الطـاهرین الی ارحام المطهرات لم یخالطنا نجس الشـرک و لا سفاح الکفر» «خدای تعالی، من و اوصیاء از فرزندان مرا از صلب مردان پاک به رحم زنان پاک منتقل می فرمود، بطوری که نجاست و شـرک و تباهیهای کفر با ما نیامیخت.» هنگامی که «خیزران» به حضـرت ابوجعفر علیه الصلوه و السلام باردار شد، دختر حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام - «حکیمه» - خدمت برادرش حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام نامه ای نوشت و آن حضرت را از این امر مطلع ساخت. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام از علم مخزون و مکنون امامت و از خزانه ی دانش وصایت، مطلبی فرمودنـد که عقل را حیران می کند و برای هر بیدار دلی، مایه ی بصیرت است. از جمله ی مطالبی که ایشان، در پاسخ «حکیمه» نوشـتند، چنین بود: «انها علقت یوم کذا من شهر کذا فاذا ولدته الزمیها سبعه ایام» (۲) . او در روز فلان، از ماه فلان باردار شـده است، پس هنگامی که تولد یافت، هفت روز ملازم و همدم او باش.» وقتی زمان ولادت نزدیک شد، حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به خواهر

۱- ۱۷. عیون المعجزات، ص ۱۰۸، چاپ نجف.

۲- ۱۸. انوار البهیه، شیخ عباس قمی، به نقل از الدر النظیم. و اثبات الوصیه، مسعودی. ص ۱۸۲، چاپ نجف.

خود - «حکیمه» - دستور دادند تا در هنگام تولد حضور یابد و همراه قابله، وارد اتاق «خیزران» شود. زمانی که وی را درد زایمان گرفت، چراغی که در اتاق روشن بود، به ناگاه خاموش شد و هیچ یک از آن دو («حکیمه» و قابله) دیگر نمی توانستند مادر حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را ببینند و از حال او باخبر باشند. وجود «حکیمه» غرق در ترس و اضطراب شد (۱) و گویا فراموش کرده بود که ائمه هدی - علیه الصلوه و السلام - را کسی جز حوریان بهشتی که پاک و مقدس اند، مس نمی کند. «حکیمه» در این حال، ناگهان مشاهده کرد که نور الهی و جمال ربوبی سوی آسمان ساطع گردیده و تمام خانه را روشن ساخته است. حضرت ابوجعفر امام جواد علیه الصلوه و السلام در طشتی قرار گرفتند و بر اندام مبارکش، پوشش نازکی چون لباس قرار داشت. (۲) چشمان مبارکش به سوی آسمان می نگریست؛ چرا که منادی حق او را از عالیترین مکان عرش ندا می داد: «ای فلان بن فلان، تو را برگزیده و خالص و انتخاب شده ی از میان مخلوقاتم می نویسم و نیز جایگاه اسرار و گنجینه ی علم و امین وحی و خلیفه ی خود در زمین قرارت می دهم. برای تو و آن که تو را دوست داشته باشد و ولایت تو را بپذیرد، رحمت خود را واجب می گردانم و بر او بهشت هایم را عطا و جوار خویش را حلال می کنم. سوگند به عزت و جلالم، هر کس با تو دشمنی کند، وی را به شدیدترین عذابم گرفتار می کنم، هر چند که در دنیا از روزی فراوان برخوردارش کرده باشم.» پس از آن که صدای منادی قطع شد، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در حالی که دست بر سر نهاده بودند، در پاسخ فرمودند: شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم» (آل عمران / ۱۸) (۳) . «خداوند و فرشتگان و دارندگان علم که به قسط پایدارند، گواهی داده اند به آن که الهی جز او نیست و قدرتمند حکیم است او که خدائی جز او نیست». آنگاه پدر بزرگوارش حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام طبق سنت حضرت

۱- ۱۹. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲- ۲۰. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۷.

۳- ۲۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۹۱، به نقل از بصائر الدرجات.

رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر پدرانش در مورد فرزندانشان، با حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام رفتار نموده، عمل تحنیک (1) و گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ را انجام دادند. بعد، ایشان را در گهواره گذارده، به «حکیمه» - خواهر خود - فرمودند که ملازم گاهواره باشد.

۱- ۲۲. تحنیک، جویدن خرما و مالیدن آن به حنک (کام، یا قسمت جلوی پائین دهان - برحسب اختلاف اهل لغت، ر. ک. لسان) نوزاد. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نوزادهای انصار را هم تحنیک می فرمودند. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۱۶ (ماده ی حنک). - ویراستار.

معجزات امام در کودکی

از جمله ی شگفتیهایی که «حکیمه»، از (آثار) امامت و کرامت اوصیاء، در آن حضرت مشاهده کرد، این بود که دید حضرت امام جواد علیه الصلوه والسلام دیدگان مبارک را به سوی آسمان بلند می کردند و به راست و چپ نظر می فرمودند و می گفتند: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» حکیمه از مشاهده ی آنچه از این نوزاد سه روزه دیده بود، غرق در وحشت شد. زیرا از پدر بزرگوار او حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام درباره ی این که وی قائم مقام امام است و در کودکی همان گونه که در بزرگی سخن خواهد گفت، زبان به حکمت می گشاید، چیزی نشنیده بود. به همین دلیل، ترسان به خدمت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام رفت و آنچه از معجزات روشن آن بزرگوار دیده بود، به عرض رساند. حضرت نیز کودک را به خواهرش معرفی نمود و آگاهش فرمود که بعد از آن، کرامت ها و آیات بینه ی بیشتری را به چشم خواهد دید. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در مدینه ی منوره، در روز دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری قمری متولد گردیدند. (۱) پدر بزرگوارش نام «محمد» را برای آن حضرت قرار

۱- ۲۳. بنا به روایت ابن عیاش، شیخ طوسی در مصباح المتهجد و کفعمی در مصباح می گوید: در توقیع مبارک حضرت امام عصر علیه الصلوه و السلام که از ناحیه ی مقدسه به دست ابوالقاسم حسین بن روح رسید، چنین می فرمایند: «اللهم انی اسألک بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب و اتقرب بهما الیک خیر القرب...» «خداوندا به حق آن دو مولود ماه رجب - «محمد بن علی» دوم و پسرش «علی منتجب» از تو درخواست می کنم و به واسطه ی آن دو، نیکوترین نزدیکی ها را به ذات مقدس تو طالبم.» نظرات دیگری هم در این مورد مطرح می باشد. از جمله مرحوم طبرسی در اعلام الوری، ص ۱۱۹، تولد حضرت را در هفدهم ماه رمضان می داند و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۲، ص ۴۲۱ نوزدهم ماه رمضان را ذکر می کند. فتال در روضه الواعظین، ص ۲۰۹، پانزدهم ماه رمضان و ابن خلکان در وفیات الاعیان، پنجم ماه رمضان را نیز گفته اند.

دادنـد. زیرا در صـحیفه ای که از آسـمان نازل شـده بود، آن حضـرت بدین نام شـریف خوانده شده بود. همچنین کنیه ی جد گرامیش حضـرت امام محمدباقر علیه الصـلوه و السـلام را برایشان انتخاب فرمودند و همواره فرزند عزیز خود را با کنیه یاد می نمودنـد و به همین عنوان برای آن حضـرت نـامه می نوشـتند. «محمـد بن عبـاد» که از طرف «فضـل بن سـهل» به عنوان کاتب، خدمت حضـرت امام رضا علیه الصـلوه و السـلام فرسـتاده شده بود، می گوید: هرگز نشـنیدم حضـرت امام رضا علیه الصـلوه و السـلام فرزند گرامی خود را به نامش - محمد - یاد فرمایند، بلکه همواره می فرمودند از «ابوجعفر» به من نامه رسـید، یا من به ابوجعفر نامه فرسـتادم. این در حالی بود که حضـرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در مدینه و کودک بودند و نوشته هایشان در نهایت زیبائی و بلاغت، به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام واصل می شد.

ص: ۳۲

القاب امام جواد

براساس نصی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السلام رسیده بود، حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، فرزند خود را به «جواد، زکی و تقی» ملقب فرمودند. شهرت آن حضرت، به «جواد» بیش از دیگر القاب است. همچنین در میان شیعه و سنی به «باب المراد» مشهور شده اند، زیرا حاجات مردم را بسیار برآورده می ساختند و کرامتهایی بسیار از ایشان صادر شده است. غمگینی به ایشان پناه نمی برد، مگر آن که سوز دلش فرومی نشیند. کسی به ایشان استغاثه نمی کند، جز آن که او را کمک می فرماید و اندوه هیچ غصه داری نیست که با توجه به ایشان برطرف نشود. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، فریادرس بی پناهان، باران پربار برای امیدواران، یاری دهنده ی فریادکنان، امید طالبان و آب سرد گوارا برای تشنگان می باشند. دو صد، زان پنج شد کم، چون برفت، آمد مه دوران جواد آن کو درخشان تر، مهش از آفتاب آمد ز مامی خیزران نامی، نبی «خیر الاماء» خواندش بگفت از من فدای پور این نوبیه باب آمد بدی چون شوشه ی زر عیار و طیب و طاهر ز بیت ماریه، ای حبذا، این انتخاب آمد «امین، مأمون، مبارک پور»، گفتش موسی جعفر به مامش در ره مکه، سلام از آن جناب آمد

ص: ۳۳

به طشت افتاد و بودی جامه ای از نور بر رویش رضا فرمود جایش مد ذکر آمد، نه خواب آمد حکیمه کند از او آن جامه، پس انجام کرد امرش رضا بگشود در، بگرفت در، گفت این پرآب آمد شبیه موسی و عیسی و هم دریا شکافش خواند از این تشبیه، می دان تا چه حد او کامیاب آمد مقدس مادری زادش، مطهر از پلیدی ها زقتلش قدسیان گریند و قاتل در عذاب آمد رضا با او سخن شب تا به صبحش گفت و وی می خواند همی تمجید و تهلیلات و ذکرش بی حساب آمد «از این مولود»، می فرمود «اعظم نیست در برکت برای شیعه»، کو هشت و سه را نائب مناب آمد علی بن جعفرش دستش همی بوسیدی و گفتی امام است او، اگر چه پیش من او طفل شاب آمد حضورش ایستادی، کفش پایش بر، بجا هشتی مرتب کردی آنچه بر تن پاکش ثیاب آمد (۱) . در روز تولد حضرت ابوجعفر جواد علیه الصلوه و السلام، نور الهی در جهان تابیدن گرفت و دیدگان را روشن ساخت. لطف ربوبی، پس از انقضاء مدت امامت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، او را برای امت اسلام مهیا ساخته بود تا لحظه ای زمین، بدون خلیفه ی خداوند و حجت باقی نماند، خلأ پر شود و خطاها اصلاح شود. این سنت خدای تعالی است که در مورد امامان پیشین نیز جاری گشت و هرگز برای سنت خداوند تغییری نیست. از همین رو، خدای مهیمن، برای تصدی امر امامت، ذات پاکی را آفرید تا از نور درخشان وجودش، امت اسلام بهره ها، گیرد و از روش صحیح و دریای علم و هدایت نجات بخش او استفاده ها نماید...

ص: ۳۴

۱- ۲۴. علامه محمد صالح حائری مازندرانی (متوفی ۱۳۹۱) - دیوان الادب، ص ۲۸۱.

اتمام حجت

لیکن با کمال تأسف، مردمانی نیز بودند که نفاق و آتش کینه در دلهاشان لانه کرده بود. آنان برای اعراض از امر امامت و از بین بردن آن، در پی وسایل گوناگون بودند تا در حد توان خود، اقدام به پراکندن مردم از گرد وجود امام علیه الصلوه و السلام و تنها گذاردن او نمایند. از جمله این که شبهاتی را که عوام فریب است، به خورد ضعیفان می دادند و از طریق آنان در بین مردم منتشر می ساختند. آنان در این راه، برای مطرح کردن اندیشه های پنهانی خود، چیزی جز شبهه ی عدم شباهت میان پدر و فرزند نیافتند و به همین دلیل، حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام را مجبور داشتند تا آن فرزند را به قیافه شناسان (۱) بنمایند تا شاید بدین واسطه به نیات پلید خود دست یابند و به گمان خود، نور خداوند را با دهانشان خاموش سازند، لیکن خدای تعالی نور خود را - هر چند به کراهت کافران است - تمام می کند. به همین دلیل، آرزوهایشان بر باد رفت و تلاششان بیهوده ماند و حجت خدا درخشش بیشتر و حق، روشنی فراوان تر یافت.

---

۱ - ۲۵. کسانی هستند که از روی شباهت اندام به نسب شخص به پدر یا برادر حکم می کنند. قیافه شناسی در نزد اعراب جایگاه مهمی داشت. علمای امامیه تعلیم و تعلم و گرفتن مزد در قبال انجام این عمل را حرام می دانند. این حرمت، در بین علماء گاه به طور مطلق موجود است؛ مانند گفتار علامه در منتهی، تذکره، قواعد، تحریر، ارشاد و نهایه و قول ابن ادریس در سرائر و نیز سخن شهید در لمعه، سبزواری در کفایه، مقداد در تنقیح و سید در ریاض. و گاه در صورتی که موجب فعل حرام یا منجر به اظهارنظر قطعی گردد؛ مانند آنچه شهید در مسالک و روضه، محقق ثانی در جامع المقاصد، اردبیلی در شرح ارشاد، میرزای کرباسی در مناهج و شیخ معظم در جواهر قائل شده اند. صاحب حدائق به استناد حدیثی که در جواهر آمده است، استفاده ی عدم تحریم نموده است و می گوید: روایت در مقابل اجماع قاصر است و احتمال دارد فرمایش حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام مبنی بر این که «شما به نزد قیافه شناسان بفرستید» برای بیان عدم مشروعیت باشد، نه برای رفع تهمت. بیان آن حضرت می رساند که ایشان به صحت و درستی قیافه شناسی در این مورد عالم بوده و صرفا برای آشکار شدن حجت علیه کسانی که این پیشنهاد را ارائه داده بودند، بدین صورت بیان فرموده اند. زیرا هر کس که اطلاع جزئی از دیانت اسلام داشته باشد، عدم جواز این عمل و استفاده ی از آن را مسلم می داند، چه رسد به این که به استناد آن، مسائل مربوط به ارث و نکاح حل گردد. ضمنا مشروعیت لعان از واضح ترین دلائل عدم اعتبار قیافه شناسی می باشد. و اما در میان فقهای اهل سنت: نووی در شرح صحیح مسلم و حاشیه ی ارشاد الساری، ج ۶، ص ۲۲۶. اختلاف اهل تسنن را در مورد عمل به قیافه شناسی نقل کرده است. ابوحنیفه، ثوری و اسحاق آن را حرام و شافعی و گروهی از علماء آن را جایز می دانند. مالک، فقط در مورد کنیز، عمل به آن را جایز شناخته است و در جایی دیگر سخن از جایز بودن آن در مورد کنیز و حر - هر دو - زده است. وی مورد عمل را هنگامی می داند که خریدار و فروشنده، در طهر و پیش از استبراء با کنیز آمیزش کنند و او پس از گذشت شش ماه از آمیزش دوم و قبل از گذشت چهار سال از مواقعه ی اول، فرزندی بیاورد. در این جا الحاق فرزند به یکی از آن دو نفر، طبق نظر قیافه شناس خواهد بود، ولی اگر تعیین بر قیافه شناس دشوار شد، یا فرزند را از هر دو نفی کرد، صبر می کنند تا فرزند بالغ شود. در آن موقع، به هر یک از آن دو که بخواهد، منسوب می گردد؛ ولو آن که قیافه شناس او را به آن دیگری ملحق کرده باشد. عمر بن خطاب، مالک و شافعی می گویند طفل پس از آن که به سن بلوغ رسید،

بایـد از او خواست تا به هر کس میل دارد، منسوب گردد. ابوثور و سـحنون گفته انـد که وی فرزنـد هر دو است. و ماجشون و محمد بن مسلمه – که هر دو مالکی هستند – گفته اند به آن که بیشتر شباهت دارد، ملحق می گردد.

از «علی بن جعفر» نقل شده است که برادران حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام نزد آن حضرت رفتند و گفتند: در میان ما امامی که رنگش گندم گون باشد، وجود ندارد، حال آن که امام جواد علیه الصلوه و السلام گندم گون هستند. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام فرمودند: او پسر من است. آنان گفتند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قیافه شناسی را معتبر دانسته اند؛ بین ما و شما می بایستی قیافه شناسان قضاوت کنند. حضرت فرمودند: شما در پی آنان بفرستید، اما من این کار را نمی کنم و به آنان نگویید برای چه دعوتشان کرده اید؛ وقتی قیافه شناسان آمدند، ما را در باغ بنشانید. عموها، برادران و خواهران حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام همه در صحنی نشستند. آن حضرت در حالی که جامه ای گشاده و پشمین بر تن و کلاهی بر سر و بیلی بر دوش داشتند، در میان باغ به بیل زدن مشغول شدند، گوئی که باغبان است و ارتباطی به حاضران ندارد. آنگاه حضرت ابوجعفر جواد علیه الصلوه و السلام را حاضر نمودند و از قیافه شناسان درخواست یافتن پدرش را نمودند. ایشان به اتفاق گفتند که پدر این کودک، در این جمع حضور ندارد؛ اما این شخص عموی پدرش و این، عموی خود اوست و این عمه ی اوست؛ اگر پدر او نیز در این جا باشد، باید آن مردی باشد که در داخل باغ، بیل بر دوش گذارده است؛ چرا که ساق پای این دو بر یک گونه است. در این وقت بود که حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام وارد آن جمع شدند و قیافه شناسان به اتفاق گفتند که این، پدر اوست.

«علی بن جعفر» ادامه می دهد: من از جا برخاستم و آب دهان حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را مکیدم و عرض کردم: در محضر خدای تعالی شهادت می دهم که شما امام من هستید. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، گریستند و فرمودند: «یا عم الم تسمع ابی یقول قال رسول الله – صلی الله علیه و آله و سلم – بابی ابن خیره الاماء النوبیه الطیبه الفم المنتجبه الرحم (۱) یکون من ولده الطرید الشرید الموتور بابیه و جده صاحب الغیبه یقال مات او هلک فی ای واد سلک» «ای عمو مگر سخن پدرم را نشنیدی که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان که از خاندان نوبیه، پاک دهان و با عفت است. از فرزندانش آن امام رانده شده و آواره می باشد که انتقام خون پدر و جدش گرفته نشده و صاحب غیبت است. درباره اش می گویند از دنیا رفته یا در بیابانی هلاک شده است.» «علی بن جعفر» به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، راست گفتی. (۲) . در حدیث «محمد بن اسماعیل حسینی» از قول حضرت امام حسن عسکری علیه الصلوه و السلام آمده است که شکاکان در مورد حضرت ابوجعفر امام جواد علیه الصلوه و السلام گفتند که او فرزند «سنیف» – غلام سیاه حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام – یا فرزند «لؤلؤ» می باشد و فرزند حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام نیست. بدین سبب حضرت ابوجعفر امام جواد و حضرت امام رضا – علیهما الصلوه و السلام – را نزد مامون بردند و از قیافه شناسان مکه تقاضای اظهارنظر کردند. هنگامی که حضرت ابوجعفر علیه الصلوه و السلام را که در آن زمان پانزده ماهه بودند، به مسجدالحرام بردند تا قیافه شناسان ایشان را ببینند، همه ی مردم گرد آمده بودند و به انوار الهی که از پیشانی آن حضرت ساطع می گشت، نظر می کردند. قیافه شناسان با یک نظر بر کودک که جامه ی امامت و ردای کرامت در برداشت، بر رو درافتادند و گفتند: وای بر شما، آیا ستاره ای چنین درخشان و نوری چنین تابنده را بر افرادی چون ما عرضه می کنید؟ این، به خدا سوگند دارای نژاد پاک و نسبی مهذب و پاکیزه است؛ به خدا سوگند جز در پشت پاکان و رحم پاکیزگان نبوده است؛ به

۱- ۲۶. اصول کافی، چاپ شده در حاشیه ی مرآه العقول، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- ۲۷. کشف الغمه، ص ۲۸۵.

خدا سوگند او جز از فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ بازگردید و رو به سوی خداوند، برای خود طلب مغفرت کنید. آنگاه حضرت ابوجعفر امام جواد علیه الصلوه و السلام، آنگونه که تمام حاضران بشنوند، به زبانی فصیح آغاز به سخن فرمودند که: «الحمد لله الذی خلقنا من نوره و اصطفانا من بریته و جعلنا امناء علی خلقه و وحیه معاشر الناس انا محمد بن علی الرضی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و انا ابن فاطمه الزهراء و ابن محمد المصطفی – صلی الله علیه و آله – افی مثلی یشک و علی ابوی یفتری و اعرض علی القافه و الله اننی لاـعلم بهم اجمعین و ما هم الیه صائرون اقوله حقا و اظهره صدقا و علما اورثنا الله قبل الخلق اجمعین و قبل بناء السموات و الارضین و ایم الله لو لا تظاهر اهل الباطل علینا و غوایه ذریه الکفر و توثب اهل الشرک و الشک و النفاق علینا لقلت قولا یعجب منه الاولون و الاخرون.» «ستایش خدایی راست که ما را از نور خود آفرید و از میان تمام مخلوقاتش برگزید و بر ایشان و بر وحی خود امین قرار داد. ای مردم، من محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب – علیهم الصلوه و السلام – هستم و من پسر فاطمه ی زهرا و پسر محمد مصطفی – صلی الله علیه و آله و سلم – هستم. آیا در همچو منی شک می کنید و بر پدر و مادرم افتراء می زنید و مرا به قیافه شناسان عرضه می دارید؟ به خدا سوگند من به همه ی آنان دانا هستم و نهایت آنچه را ایشان بدان رسیده اند، آگاهم؛ به حق می گویم و از راستی و علم آن را آشکار می کنم. خدای تعالی پیش از آفریدن همه ی مخلوقات و قبل از بنای آسمانها و زمینها ما را وارث گردانید. به خدا سوگند اگر ستم اهل باطل بر ما نبود و گمراهی فرزندان کفر و ظلم مشرکان و شکاکان و منافقان بر ما نبود، سخنی می گفتم که از آن، اولین و آخرین به شگفت درآیند.» آنگاه دست مبارک را بر دهان قرار دادند و – خطاب به خود – فرمودند: «یا محمد اصمت کما صمت اباؤک من قبل و اصبر کما صبر اولوالعزم من

الرسل و لا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار بلاغ، فهل یهلک الا القوم الفاسقون» (۱) . «ای محمد! ساکت باش، همانگونه که پیش از این، پدرانت سکوت کردند و صبر پیشه کن، همانگونه که پیامبران اولوالعزم صبر نمودند و برای آنان شتاب مکن تا آنان در آن روز، آنچه را بدیشان وعده شده است، ببینند - و بدانند که گویا - ساعتی از روز را بیشتر در این دنیا درنگ ننمودند و این - بر تمام مخلوقات - ابلاغ است. آیا به جز گنهکاران کسی هلاک می شود؟» سپس دست مردی را که در کنارشان قرار داشت، گرفتند و در حالی که مردم راه را برای ایشان باز می کردند، از نزد صفوف مردم گذشتند. بزرگان بنی هاشم که این ماجرا را دیدند و چنین سخنی را از آن حضرت شنیدند، گفتند: خدای تعالی بهتر می داند که رسالتش را کجا بنهد. هنگامی که خبر این جلسه به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام رسید، فرمودند: سپاس خداوند را که من و پسرم - محمد - را نمونه ای از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش - ابراهیم - قرار داد آنگاه متوجه شیعیان حاضر در محضر مبارک شدند و فرمودند: آیا اتهامی را که به «ماریه ی قبطیه» در ولادت ابراهیم - پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - زدند، می دانید؟ گفتند: خیر، شما داناترید یابن رسول الله! ما را از آن با خبر گردانید. امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: «ماریه» به همراه تعدادی دیگر از کنیزان، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هدیه شده بودند. حضرت، دیگران را میان اصحاب خود تقسیم فرمود و «ماریه» را برای خود نگاه داشتند. مردی که «جریح» نام داشت، خادم «ماریه» بود و او را آداب و رسوم معاشرت با پادشاهان می آموخت. «ماریه» به دست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد و «جریح» نیز به همراه او مسلمان شد. نیکویی «ماریه» در ایمان، بدانجا رسید که برخی از زنان آن حضرت به وی حسد بردند و دو تن از ایشان، نزد پدران خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند. آنان از تمایل آن حضرت به «ماریه» سخن گفتند و اظهار داشتند پیامبر وی

۱- ۲۸. سوره ی احقاف / ۳۵.

را به ایشان ترجیح می دهد. آنگاه، نفس و هوی ایشان را واداشت تا بگویند «ماریه» از «جریح» به ابراهیم، حامله شده است. پدران آن دو زن، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده، عرض کردند: جایز نیست جنایتی را که نسبت به شما واقع شده است، کتمان کنیم؛ «جریح» با «ماریه» فحشاء بزرگی انجام داده است. رنگ رخسار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد و فرمودند: وای بر شما، چه می گویید؟ گفتند: مطلب همین است؛ «جریح» در «مشربه» با «ماریه» بازی و شوخی می کند و از او همان را می طلبد که مردان از زنان می خواهند، کسی را بفرست تا تحقیق کند و آنگاه حکمی نسبت به او جاری گردان! (1) . حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان دادند تا حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه الصلوه و السلام به سوی آنان رفته، چنانچه آن طور که توصیف شده بود، مشاهده نمودند، هر دو را به قتل رسانند. حضرت علی علیه الصلوه و السلام شمشیر برداشتند و گفتند: یا رسول الله، همچون آهن گداخته در آتش باشم، یا مانند گواهی که آنچه را غایب نمی بیند، می بیند؟ حضرت فرمودند: همچون شاهد باش! حضرت علی علیه الصلوه و السلام داخل «مشربه» شدند، به محلی رفتند که آن دو قابل مشاهده بودند. «ماریه» و «جریح» نشسته بودند و «جریح» او را به آداب و رسوم پادشاهان تأدیب می کرد. حضرت شنیدند که وی به «ماریه» می گوید: حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ بشمار و آن حضرت را با کنیه بخوان و اکرام کن و امثال

ص: ۴۰

---

۱ – ۲۹. این دروغ و اتهام بر مادر «ابراهیم»، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شیخ جلیل «علی بن ابراهیم قمی» (از علمای امامیه در قرن سوم) در تفسیر خود که در ایران به چاپ رسیده است (صفحه ی ۴۵۳) از بزرگان مورد اطمینان و از «زراره بن اعین» نقل می کند که وی می گوید: از حضرت امام باقر علیه الصلوه و السلام شنیدم که می فرمودند: چون «ابراهیم» پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر بر او غمگین شدند. «عایشه» گفت: چرا برای او غصه می خورید؟ او پسر «جریح قبطی» بوده است. حضرت، به امیرالمؤمنین علی علیه الصلوه و السلام فرمان دادند تا «جریح» را به قتل رساند. او از ترس گریخت و از درخت خرمایی در باغی بالا۔ رفت. لباسش کنار رفت و پیدا شد که آنچه مردان دارند، وی ندارد. حضرت علی علیه الصلوه و السلام به سوی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند و آن حضرت را از ماجرا خبر دادند. آن حضرت فرمودند: حمد و ستایش از آن خداوندی است که بدی را از ما دور کرده است. آنگاه این آیه نازل گشت: «ان الذین جاؤا بالافک عصبه منکم لا تحسبوه شرا لکم...» «همانا آنان که به شما بهتان بسته اند، مپندارید که کارشان موجب شری برایتان خواهد بود...» همچنین در تفسیر وی (صفحه ی ۶۴۰) از حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دروغ بودن خبر اطلاع داشتند و اما می خواستند که «جریح» را از کشته شدن نجات داده، باعث پشیمانی آن زن از گناه خود، گردند. «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه. ج ۲ ص ۴۵۷. می گوید: «عایشه» نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جسور بود و از جمله بی ادبیهای او درباره ی «ماریه» بود. او به یکی از زنان پیامبر، پنهانی داستان را گفت و با یکدیگر همدست شدند و به همین دلیل آیه ی شریفه «افک» در قرآن درباره ی آن دو نازل شد. این آیه که در جنگها خوانده می شود، متضمن وعید سختی است که بعد از تصریح به وقوع گناه می باشد. هر چند که این مطلب، علت حقیقی نزول آیه ی شریفه ی فوق می باشد، اما کینه ها و دشمنیها آن را مخفی داشته است. محدثان و مفسران اهل سنت. در ماجرای نزول آیه ی شریفه ی «افک» روایاتی که «عایشه» و آن دیگری را تبرئه می

کند، آورده اند. از جمله، «بخاری» در صحیح خود، ج ۳. ص ۳۳. و «مسلم» در صحیح. ج ۲. ص ۴۵۵. و «خازن» در تفسیر. ج ۳. ص ۴۶ و «بغوی» در حاشیه. و «ابن جریر طبری» در تفسیر. ج ۳. ص ۶۷. که مستند به «عروه بن زبیر» و «عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود علقمه بن وقاص» از «عایشه» آن را نقل کردند. مرجع تمام احادیث اهل سنت در این مورد، «عایشه» است و تمام سعی، در جهت پاک نشان دادن وی می باشد؛ همان که جنگ «جمل» را به پا کرد و به «صاحبه الجمل» معروف است. و من نمی دانم مسلمین چگونه از نقل این ماجرا که پیرامون آزردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم توسط این عده می باشد، خودداری ورزیده، آن را مسکوت گذارده اند. زیرا با توجه به مقام سرشار از قداست آن حضرت، داستان ساختگی آنان محال است. سرانجام برای رسوایی شایعه سازان آیه ای نازل گردید و آنچه «عایشه» ساخته است، توسط هیچ یک از مسلمانان، جز پدرش، روایت نشده است و تنها همین پدر و دختر به نقل این داستان پرداخته اند. با آن که مسلمین نسبت به نگاشتن تمامی مطالب – حتی آنها که فاقد اهمیت بوده است – علاقه داشته اند، آیا می توان گفت تمام مسلمین تصمیم به مخفی نگاهداشتن این داستان گرفته اند؟ البته، این با توجه به روش معمول مسلمین بعید می نماید. مگر آن که بگوییم در این واقعه، غیر از مطالب روایت شده از «عایشه» حقایقی دیگر وجود دارد که ما از قول علمای امامیه آن را ذکر نمودیم و از اهل سنت، «ابن ابی الحدید» نیز بدان اشاره کرده است.

این سخنها، در این هنگام، «جریح» به حضرت علی علیه الصلوه و السلام نگاه کرد و شمشیر برکشیده ی آن حضرت را در دستش دید، ترسید و پا به فرار گذارد. به طرف درخت خرمایی که در «دار المشربه» بود، دوید و از آن بالا رفت. هنگامی که حضرت، وارد دار المشربه گردیدند، باد جامه های «جریح» را به یک سو برد و آشکار گردید که وی خواجه است. آنگاه حضرت به وی فرمودند: پایین بیا که در امان هستی. پس «جریح» پایین آمد. حضرت علی علیه الصلوه و السلام، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مشرف شده، فرمودند که «جریح» خواجه می باشد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به جانب دیوار نموده، فرمودند: ای «جریح»، برای آن دو حلال است؛ خود را بنمای تا خلاف آنچه را آنان گفتند و بر خدا و رسولش جسارت ورزیدند، روشن شود. «جریح» جامه های خود را کنار زد و آشکار گردید که او خادمی خواجه می باشد؛ همانگونه که حضرت علی علیه الصلوه و السلام فرموده بودند. از این پس، آن دو زن از چشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتاده، خوار و بی مقدار شدند. گفتند: یا رسول الله! ما توبه می کنیم؛ از خداوند برایمان مغفرت طلب فرما که دیگر چنین نمی کنیم. حضرت فرمودند: خدای تعالی توبه شما را نمی پذیرد و استغفار من نیز برایتان سودی ندارد؛ هنگامی که جسارت شما بر خدا و رسولش این گونه می باشد. گفتند؛ یا رسول الله! اگر برایمان طلب آمرزش فرمایید، به بخشش خداوند امیدواریم. همین جا بود که این آیه نازل شد: «ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم» (۱) . «اگر هفتاد مرتبه برایشان طلب مغفرت کنی، خداوند ایشان را نخواهد آمرزید.» حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام فرمودند: سپاس خداوند را که من و پسرم - محمد - را اسوه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پسرش - ابراهیم - قرار داده است. (۲) .

نص بر امامت

امر امامت حضرت جواد علیه الصلوه و السلام را حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام

ص: ۴۲

۱- ۳۰. سوره ی توبه. آیه ی ۸۰.

۲- ۳۱. دلائل الامامه، ابن جریر طبری، ص ۲۰۱، چاپ نجف و به روایت از او، مدینه المعاجز، ص ۵۱۶. و مختصر آن در مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۱.

برای اصحاب خود آشکار فرمودند و راه را برایشان توضیح دادند و آنان را به سبیل هدایت رهنمون شدند؛ مگر آنان را که دیده ی بصیرتشان نابینا گشته و از ملاحظه ی نور حق ناتوان شده بودند و لذات دنیا آنان را فریفته ی خود کرده بود. «حسین بن قیاما» خدمت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام شرفیاب شد و گفت: آیا ممکن است زمانی در روی زمین، امام و حجت خدا نباشد؟ حضرت فرمودند: خیر! گفت: ممکن است دو امام در یک زمان باشند؟ حضرت فرمودند: جز آن که یکی (نسبت به امامت) ساکت است و سخن نمی گوید. گفت: من می دانم که شما امام نیستید! حضرت فرمودند: از کجا دانستی؟ گفت: زیرا فرزند ندارید و امام باید بعد از امام دیگر باشد. حضرت فرمودند: «و الله لا تمضی الایام و اللیالی حتی یولد لی ذکر من صلب یقوم مثل قیامی یحیی الحق و یمحو الباطل» (۱) . «سوگند به خداوند که روزها و شبها نخواهد گذشت تا آن که فرزندی از صلب من، برایم متولد خواهد شد؛ او چون من به پا خواهد ایستاد؛ حق را زنده می کند و باطل را نابود می سازد.» هنگامی که حضرت جواد علیه الصلوه و السلام متولد شدند، حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به «حسین بن قیاما» فرمودند: خدای تعالی کسی را به من مرحمت فرمود که از من و از آل داود، ارث خواهد برد. (۲) . «بزنطی» می گوید: «ابن نجاشی» پیرامون جانشین امر امامت سؤال کرد. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به او فرمودند: امام، پسر من است. و این در حالی است که او علیه الصلوه و السلام از مشکلات قضاء و قدر و علوم مکنون وصایت، آگاه است. در همان سال بود که حضرت جواد علیه الصلوه و السلام متولد گردید و همو حجت خدا بود. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به «بزنطی» فرمودند: چگونه کسی جرأت آن را دارد که بگوید پسرم (امام است) حال آنکه فرزندی ندارد؟ (۳) .

۱- ۳۲. رجال، کشی، ص ۳۴۲.

۲- ۳۳. بصائر الدرجات.

۳- ۳۴. اعلام الوری، ص ۲۰۰.

و پس از ولادت حضرت جواد علیه الصلوه و السلام، «علی بن اسباط» و «عباد بن اسماعیل» خدمت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام رسیدند. در مجلس، فرزند آن حضرت - جواد - نیز حضور داشت. پس آن حضرت رو به آن دو کردند و فرمودند: «هذا المولود الذی لم یولد فی الاسلام اعظم برکه منه علی شیعتنا» (۱) . «این مولود، چنان است که در اسلام، فرزندی بابرکت تر از او میان شیعیان ما متولد نشده است.» «صفوان بن یحیی» خدمت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام عرض کرد ما قبل از آنکه خداوند، جواد را به شما ببخشد، برایتان دعا می کردیم. حضرت فرمودند: خداوند فرزندی به من بخشید که چشمان ما به وی روشن گردید. راوی پرسید: اگر حادثه ای واقع شد، چه کسی امام خواهد بود؟ حضرت به اباجعفر جواد علیه الصلوه و السلام اشاره کردند که در مجلس حضور داشتند. گویا راوی سن وی را کوچك پنداشت، پس به امام عرض کرد فدایت گردم، ایشان کودکی هستند سه ساله، حضرت برای او توضیح دادند که وقتی امامت، از جانب خداوند نگاهدارنده باشد، خود او تدبیر امر را به دست خواهد داشت و فرمودند که سن اندك، زیانی بدان نمی رساند. «عیسی» علیه السلام، هنگامی که به وظیفه حجیت قیام کرد کمتر از سه سال داشت. وقتی که حاضران به پا خاستند، حضرت روی بدیشان داشته، فرمودند: خداوند رحمت کند مفضل را که به کمتر از این قانع می گردد. (۲) . آنگاه حضرت علیه الصلوه و السلام به «عمرو بن خلاد» می فرماید: «اجلست اباجعفر مجلسی و صیرته مکانی فانا اهل بیت یتوارث اصاغرنا اکابرنا القذه بالقذه» (۳) . «من اباجعفر را در جای خودم نشانیدم و در مکان خودم جای دادم. ما اهل بیتی هستیم که کوچکتران ما از بزرگتران ما، پیاپی و متوالی، ارث می برد.» حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به «حسین بن جهم» دستور می دهند که پیراهن حضرت جواد علیه الصلوه و السلام را درآورد. وی چون پیراهن حضرتش را در

۱- ۳۵. ارشاد، شیخ مفید.

۲- ۳۶. روضه الواعظین، نیشابوری، ص ۲۰۳.

۳- ۳۷. اعلام الوری، ص ۲۰۰.

می آورد، بین شانه آن جناب، چیزی مانند خاتم در داخل گوشت مشاهده می کند. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام می فرمایند: مثل این اثر در همین محل از بدن پدرم نیز موجود بود که درودهای خداوند بر او باد. (۱) . و اما حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام برای «محمد بن سنان» و «یزید بن سلیط زیدی» - که از فرزندان «زید بن علی» بود - امر امامت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را بیان می دارند که او پس از پدرش بدین کار قیام خواهد نمود. «محمد بن سنان» می گوید: یک سال پیش از واقعه ی عراق، خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام رسیدم. فرزند ایشان - حضرت رضا علیه الصلوه و السلام - نیز در مقابل ایشان نشسته بودند. به من فرمودند: ای محمد، در این سال اتفاقی خواهد افتاد؛ بیقراری مکن! آنگاه پیرامون رفتن خود به سوی طاغوت زمان مطالبی فرمودند و اظهار داشتند: فعلا آسیبی به من نمی رسد. اما مسأله ی امامت و جانشینی حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام، «محمد بن سنان» را به شدت نگران کرد. لذا عرض کرد: فدایت گردم، چه کسی پس از شما امامت را برعهده خواهد داشت؟ حضرت فرمودند: هر کس در حق این پسرم ظلم کند و امامت وی را انکار نماید، همچون کسی است که به امیرالمؤمنین - حضرت علی بن ابیطالب - علیه الصلوه و السلام ظلم روا داشته و حق او را پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم انکار کرده است. «محمد بن سنان» می گوید: گفتم اگر خدایتعالی به من طول عمر دهد، حق را می گذارم و به امامتش اقرار می کنم. حضرت فرمودند: ای محمد، راست می گویی! خداوند عمرت را طولانی می فرماید و حق او را خواهی گذارد و به امامت او و امامت کسی که بعد از اوست، اقرار خواهی نمود. پرسیدم: و آن (امام بعدی) کیست؟ فرمودند: پسرش محمد! پس گفتم: از این موضوع، خشنودم و در مقابل آن تسلیم هستم. (۲) . در حدیث «یزید بن سلیط» چنین آمده است: خدمت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام در راه خود که به عمره می رفتیم، رسیدم. به من فرمودند: در این سال مرا گرفتار خواهند کرد. امر امامت پس از من، به پسرم

۱- ۳۸. اصول کافی، باب «النص علی الجواد».

۲- ۳۹. غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۷.

علی علیه الصلوه و السلام محول می شود که همنام علی و علی است. اما مرادم از نخستین علی، حضرت علی بن ابیطالب – علیه الصلوه و السلام – می باشد و از دیگری، مقصودم حضرت علی بن الحسین – علیه الصلوه و السلام – است. به او فهم و حلم و پیروزی و محبت و دین حضرت علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام عطا می شود و نیز محنت و صبر بر مکروهات دیگری. او سخن نمی گوید مگر چهار سال بعد از مرگ هارون. وقتی ای یزید از این محل گذر کردی و او را به زودی ملاقات کردی، بشارت بده او را که فرزندی امین، مامون و مبارک برای او متولد خواهد شد. او به تو خواهد گفت که مرا ملاقات کرده ای. آنگاه به او بگو جاریه ای که از وی، آن پسر متولد می شود، از خاندان «ماریه ی قبطیه» جاریه ی حضرت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – می باشد و چنانچه توانستی سلام مرا بدان جاریه برسانی، پس چنین کن! «یزید» می گوید: وقتی حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام به شهادت رسیدند، پسرشان حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام را ملاقات کردم. فرمودند: درباره ی رفتن به عمره چه می گویی؟ گفتم: پدر و مادرم به فدای شما؛ این امر مربوط به شماست، زیرا من نفقه و خرجی ندارم. نخست فرمودند: سبحان الله، ما تا متکفل خرجت نشویم، تکلیف نمی کنیم، و ادامه دادند: ای یزید، در این محل، تو بسیار از همسایگان و عموهایت را ملاقات کرده ای. گفتم آری (۱) آنگاه آن ماجرا را برای ایشان بازگو کردم. فرمودند: اما آن جاریه هنوز نیامده است؛ هرگاه آمد، سلام آن حضرت را به او ابلاغ کن. ما به مکه رفتیم، آن کنیز را خریداری فرمود و بعد از اندک زمانی، کنیز حامله شد و آن فرزند به دنیا آمد. «یزید» ادامه می دهد: برادران حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام امید به ارث بردن امامت از ایشان داشتند و به همین دلیل، بدون تقصیر، مرا دشمن خود می دانستند. «اسحاق بن جعفر» به آنان گفت: سوگند به پروردگار، او در حضور حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام چنان می نشیند که من هرگز نمی توان بنشینم. (۲) .

۱- ۴۰. او در این محل، حضرت امام صادق، حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا (علیهم الصلوه و السلام) را ملاقات نموده است.

۲- ۴۱. اصول کافی، چاپ شده در حاشیه ی مرآه العقول، ج ۱، ص ۲۳۳.

«علی بن سیف» از یکی از اصحاب مورد اعتماد امامیه، نقل می کند که خدمت حضرت ابوجعفر ثانی - امام جواد - علیه الصلوه و السلام عرض کردم: مردم درباره ی جوانی سن شما سخن می گویند، فرمودند: «ان الله تعالی اوحی الی داود علیه السلام ان یستخلف سلیمان و هو صبی یرعی الغنم فانکر ذلک عباد بنی اسرائیل و علماؤهم فاوحی الله الی داود ان یأخذ عصا المتکلمین و عصا سلیمان و یجعلها فی بیت و یختم علی بخواتیم القوم فاذا کان من الغد فمن اورقت عصاه و اثمرت فهو الخلیفه فاخبرهم بذلک داود و قبل القوم فلم تورق الا عصا سلیمان» (۱) . «خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود که سلیمان را - که کودکی بود و گوسفند می چرانید - جانشین خود قرار دهد. بزرگان قوم بنی اسرائیل این را نپذیرفتند. خدای تعالی به داوود وحی فرمود تا چوبدست اینان و چوبدست سلیمان را گرفته، در اطاقی قرار دهد و با مهر مردم آنها را مهر نماید؛ صبح روز بعد، چوبدست هر کس به برگ و بار نشست، او خلیفه و جانشین باشد. داوود قوم را خبردار کرد و آنان پذیرفتند که چنین کنند. اما هیچ یک از چوبدست ها برگ و بار نگرفت، مگر چوبدست سلیمان». «محمد بن حسن بن عمار» نزد «علی بن جعفر» در مسجد بود. وی آنچنان بود که آنچه را از برادر بزرگوار خود - حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام - شنیده بود، می نوشت. در آن حال، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام وارد شدند. «علی بن جعفر» بدون کفش و لباس بسوی ایشان دوید و دست مبارک آن حضرت را بوسه زد. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام به وی فرمودند: عمو خداوند تو را رحمت فرماید؛ بنشین! «علی بن جعفر» گفت: آقای من، چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده هستید؟ هنگامی که «علی بن جعفر» به جای نخست خود برگشت، دوستانش وی را سرزنش کردند و گفتند: تو عموی پدر او هستی، چرا اینگونه (محترمانه) با او رفتار می کنی؟ گفت: ساکت باشید! در حالی که دست بر محاسن خود داشت، ادامه داد: وقتی خداوند به این ریش سفید شایستگی نمی دهد و به این جوان اهلیت می دهد و او را چنان جایگاهی می بخشد که اینک بر آن است، چگونه فضیلت وی را انکار کنم؟ پناه بر خدا از آنچه شما

۱- ۴۲. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ص ۵۱۸، باب ۵.

می گوییـد. من، بلکه بنـده ی او هسـتم! (۱) . «حسـین بن موسـی بن جعفر» می گویـد: نزد حضـرت امـام جواد علیه الصـلوه و السلام، در مدینه بودم؛ در حالی که «علی بن جعفر» و مردی اعرابی نیز حضور داشتند. مرد اعرابی از آن حضرت پرسشی کرد. «علی بن جعفر» به او گفت: این، وصی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم است. اعرابی گفت: سبحان الله! حضرت رسول خدا تقریبا دویست سال است که از دنیا رفته اند و عمر ایشان، چنین و چنان مقدار بوده است. اما این، جوان می باشد و چگونه می تواند وصـی و جانشـین او باشد؟ «علی بن جعفر» گفت: او جانشین علی بن موسی است و او جانشین «موسی بن جعفر» و او جانشـین «جعفر بـن محمـد» و او جانشـین «محمـد بـن علی» و او جانشـین «علی بن حسـین» و او جانشـین «حسـین بن علی» و او جانشـین «حسن بن علی» و او جانشـین «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب» و او جانشین «رسول الله» - صلوات الله علیهم اجمعین. در این هنگام، طبیب آمـد تا رگ امام را فصـد کند. «علی بن جعفر» برخاست و گفت: آقای من، اگر اجازه فرمائید نخست از من آغاز کند تا تیزی آهن را پیش از شـما، من احساس کنم. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: مبارکت باد! سپس آن حضـرت را فصـد نمود. همچنین وقتی حضـرت برای رفتن، از جـا برخاسـتند، «علی بن جعفر» کفش ایشان را جفت نمود تا بپوشند. (۲) . پادشاه کشور ایجاد، ابوجعفر جواد آن که در عین حدوثش، با قدم مقرون بود

۱- ۴۳. در اصول کافی، در باب وصیت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به فرزند بزرگوارش حضرت جواد علیه الصلوه و السلام چنین آمده است. «علی بن جعفر» مردی است جلیل القدر که دارای مقامی رفیع می باشد. ورع او شدید و مورد وثوق علمای رجال است. بر احادیثی که منقول از اوست، اعتماد می شود. وی ملازم برادرش حضـرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السـلام بود و از آن حضـرت چیزهائی می نوشت. درباره ی محل سـکونت او در شهر کوفه یا قم، چیزی اثبات نشده است و علیرغم نقل مرحوم وحید بهبهانی از جدش - مجلسـی اول - در ابن باره، مجلسـی دوم آن را بعید دانسته و قطعا او را در مدینه مدفون شـناخته است. در مورد محل سـکونت او در «عریض» اشکالی نیست؛ به طوری که فرزندان او را «عریضیان گویند. وی حدود صد و بیست سال عمر کرد. (رجال مامقانی).

۲- ۴۴. رجال، کشی، ص ۲۶۹.

مصحف آیات و عنوان حروف عالیات غایه الغایات، کاوصافش زحد بیرون بود مظهر غیب مصون و مظهر ما فی البطون سر ذاتش، سر اسم اعظم مخزون بود گنج هستی را طلسم و با جهان چون جان و جسم مخزن در ثمین و لؤلؤ مکنون بود فالق صبح ازل، مصباح نور لم یزل کز تجلیهای او اشراق گوناگون بود طور سینای تجلی، مطلع نور جلی کز فروغش، پور عمران، واله و مفتون بود شد خلیل از شعله ی روی مهش آتش به جان فلک عمر نوح از سودای او مشحون بود گر ذبیح اندر رهش صد بار قربانی شود در منای عشق او، از جان و دل ممنون بود چشم یعقوب از فراق روی او بی نور شد یوسف اندر سجن شوق کوی او مسجون بود در کمند رنج او، رنجور ایوب صبور طعمه ی کام نهنگ عشق او ذوالنون بود بر سر راهش نخستین راهب راغب مسیح آخرین پروانه ی شمع رخش شمعون بود قرنها بگذشت ذوالقرنین با حرمان قرین خضر از شوق لبش سرگشته ی هامون بود غره ی وجه محمد (ص) قره العین علی (ع) زهره ی زهرا و در درج آن خاتون بود فرع میمون امام ثامن ضامن رضا (ع) اصل مأمون تمام واجب و مسنون بود

ص: ۴۹

عرش اعلی در برش، مانند کرسی بر درش امر عالی مصدرش ما بین کاف و نون بود لعلش اندر روح افزایی به از عین الحیات سروش از طوبی به رعنایی بسی افزون بود گرد روی ماه او مهر فلک گردش کند پیش گرد راه او، خرگاه گردون، دون بود (۱).

۱- ۴۵. مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی (متوفی ۱۳۶۱) - دیوان کمپانی ص ۱۹۰ - ۱۸۸. «با اختصار».

دلایل امامت

حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، همچون پدران طاهر خود که از امامان دین بودند، نسبت بدانچه مورد نیاز موضع امامت بود، احاطه داشتند. (زیرا) امامت را خدای تعالی محور احکام، حدود، فرایض و سنن دین و اخلاق کریمه و آنچه موجب نجات و مصلحت می باشد قرار داده است و آن را از صفات ناپسند که سبب سقوط و عذاب است، دور نگاهداشته است. تمام آنچه مربوط به اسرار هستی و بدایع آفرینش است، و دلایل و نیز عجایب جهان بالا و عالم ناسوت، و تمام اسرار کشف شده و کشف نشده ی تغییرات و حرکات عوالم که بستگی به مقدرات خداوند جل شأنه دارد، از کسی که بر کرسی امامت می نشیند، دریغ نمی گردد. خداوند او را به تمام شؤون مربوط به امور تکوینی و تشریعی احاطه ی کلی و جزئی عطا می فرماید و این مقتضای آن است که امام معصوم، بین مولی (خداوند) و اجزای عالم - که استعداد دریافت فیض الهی از مبدأ اقدس الهی را دارند - حلقه ی اتصال باشد. بنابراین محال است که فیض الهی از مبدأ تا منتها بگذرد و امام از آن بی خبر و بی نصیب باشد؛ با این فرض که امام واسطه ای از اجزاء این فیض الهی است. و این، مفهوم عبارتی است که در احادیث نقل شده است: هنگامی که امام متولد می شود، برایش ستونی از نور برافراشته می گردد تا به واسطه ی آن اعمال مردمان و آنچه را بوده و خواهد بود، ببیند. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، هنگامی که به همراه «عمر بن فرج

رخجی» بر ساحل دجله بودند، در پاسخ سؤال او که: شیعیان شما مدعی هستند که شما وزن آنچه را در دجله هست، می دانید، به همین مطلب اشاره می فرمایند و اظهار می دارند: آیا خداوند قادر است علم به این مسأله را به پشه بدهد یا نه؟ «عمر» می گوید: آری! حضرت می فرمایند: من در نزد خدای تعالی از پشه و بسیاری از مخلوقاتش گرامی ترم. نیز هنگامی که امام علیه الصلوه و السلام درباره ی موضوع ماهانه ی زنانه ی دختر «مأمون» - که خلاف عادت پیش آمده بود - به «ام جعفر» خبر دادند، وی به امام عرض کرد: جز خداوند، کسی علم غیب نمی داند! حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: «و انا اعلمه من علم الله» «و من آن را از علم خداوند، می دانم» (۱) . تردید داشتن در وقوف ائمه علیه الصلوه و السلام نسبت به علم غیب، یا منجر به وارد شناختن بخل در فیض پروردگار می گردد و یا از جهت عدم قابلیت ایشان. بخل در بارگاه قدس الهی راه ندارد. از سوی دیگر نیز قرآن می فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (۲) . «همانا خداوند اراده فرموده است که ناپاکی را از شما اهل بیت دور سازد و به پاکیزگی، طاهرتان گرداند.» بدین استناد، برای آن ذوات مقدسه، مانعی در اتخاذ علم غیب نیست، چرا که آنان مشمول کرم الهی می باشند و بدین واسطه بر کلیه امور اولین و آخرین و آنچه در آسمانها و زمین هاست مطلع هستند. به طوری که همه ی اینها را پیش چشم و در قبضه ی قدرت خود دارند. (۳) . بنابراین، وقتی از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام اموری که عقل را متحیر می سازد، سر می زند - بدون آن که درسی خوانده یا با عالمی همنشینی کرده باشد -

---

۱- ۴۶. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۹. به نقل از مشارق الانوار.

۲- ۴۷. سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

۳- ۴۸. مختصر البصائر، ص ۱۰۱، به نقل از امام صادق علیه الصلوه و السلام.

ناگزیر باید پذیرفت که این میراث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. (۱) چنان که حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام می فرمایند: «انا ورثنا رسول الله و لم یکن فرق بیننا و بینه الا فی النبوه و الازواج» «ما از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث می بریم و میان ما و او تفاوت جز در پیامبری و تعدد زوجات نیست.» حضرت امام جواد (علیه السلام)، به شبانی از آنچه حیف و میل می کرد اطلاع داد. او عرض کرد: از کجا این موضوع را دانستید؟ حضرت فرمودند: «نحن خزان الله علی علمه و عیبه حکمته و اوصیاء انبیائه و عباد مکرمون» (۲) . «ما خزانه داران علم الهی و گنجینه داران حکمت او و جانشینان پیامبران او و بندگان گرامی او هستیم.» اینک آنچه را بازگوی نشانه های امامت است و ما در کتابهای گوناگون یافته ایم، در ذیل می آوریم: - «بنان بن نافع» می گوید: از حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام درباره ی امام بعدی پرسیدم، فرمودند: کسی که از این در بر تو وارد خواهد شد، حجت خداوند است پس از من. در همین حال، حضرت جواد علیه الصلوه و السلام داخل شدند و آغاز به سخن کردند: «یا ابن نافع انا معاشر الائمه اذا حملته امه اربعین یوما یسمع الصوت و اذا اتی علیه اربعه اشهر رفع الله له اعلام الارض و قرب له ما بعد عنه حتی لا یعزب عنه حلول قطره غیث نافعه او ضاره و ان قولک لابی الحسن من الحجه بعدک فالذی حدثک عنه ابوالحسن هو الحجه علیک» ای پسر نافع، ما امامان چنانیم که وقتی مادر به ما حامله می شود، پس از چهل روز صدا را می شنویم و هنگامی که چهار ماه گذشت، خداوند اعلام زمین را برای ما بالا می برد و دورها را نزدیک می سازد؛ به گونه ای که فرود آمدن قطره ی بارانی - نافع باشد یا مضر - از

ص: ۵۳

۱- ۴۹. همان مدرک، ص ۲۰.

۲- ۵۰. مدینه المعاجز، ص ۵۳۵.

ما پنهان نمی ماند. و این که خدمت ابوالحسن - حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام - گفتی که حجت بعد از تو کیست، همان که حضرتش فرمود، بر تو حجت می باشد.» در این لحظه، حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام فرمودند: ای پسر نافع، تسلیم او باش و به پیرویش اعتراف کن که روح او، روح من است و روح من، روح رسول خدا - صلی الله علیه و آله - (۱) . - «علی بن اسباط» به خدمت حضرت جواد علیه الصلوه و السلام وارد شد، در حالیکه طول قد و قامت آن حضرت، پنج وجب بود. (۲) وی در اوصاف آن حضرت غرق تأمل شد و به سر و پای ایشان نگاه می کرد تا برای دوستانش - در مصر - بازگو کند. حضرت آنچه را وی در باطن خود داشت، دانستند و حقیقت را همراه با استدلال و برهان برایش روشن نمودند. ایشان فرمودند: «یا ابن اسباط ان الله اخذ فی الامامه کما اخذ فی النبوه فقال سبحانه عن یوسف: و لما بلغ اشده اتیناه حکما و علما، و قال تعالی عن یحیی: و اتیناه الحکم صبیا.» (۳) . «ای پسر اسباط، خداوند نسبت به امامت، پیمان گرفته است؛ همانگونه که نسبت به نبوت. چنانکه خداوند سبحان فرموده است پیرامون یوسف: «و هنگامی که به سن رشد رسید، او را حکم و علم دادیم» و نیز پیرامون یحیی فرموده است: «به کودکی، وی را حکم دادیم». - «محمد بن میمون» پیش از آن که حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به خراسان تشریف ببرند، در مکه به حضورشان رسیده، عرض کرد: من قصد رفتن به مدینه را

۱- ۵۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲- ۵۲. مؤلف از کلمه ی «خماسی» استفاده کرده و چنین توضیح داده است که در کتاب تاج العروس، ج ۴، ص ۱۴۱ از «ابن شمیل» نقل شده است که «رباعی» به کسی گفته می شود که قد او به چهار وجب رسیده باشد و «لیث» گفته است که «خماسی» و «خماسیه» از صفات است و برای آن که طول قدش، به پنج وجب رسیده باشد، به کار می رود. چنانچه مذکری به طول قد شش و هفت وجب بالغ آید، به او «سداسی» و «سباعی» نمی گویند.

۳- ۵۳. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۰۷. به نقل از کنز الفوائد، کراجکی.

دارم، نامه ای مرقوم فرمایید تا خدمت حضرت جواد – علیه الصلوه و السلام – تقدیم دارم. حضرت تبسم فرمودند و نامه ای برای فرزند خود نوشتند. هنگامی که «محمد بن میمون» به مدینه رسید و به خانه ی آن حضرت وارد شد، «موفق» – خادم حضرت جواد علیه الصلوه و السلام – از گاهواره آن حضرت را برداشت و پیش آورد تا «محمد» نامه را به ایشان تقدیم دارد. حضرت به خادم فرمودند تا نامه را در مقابل ایشان باز کند. آنگاه نظر مبارک را بدان جلب کردند. سپس به «محمد» فرمودند: حال چشمانت چگونه است؟ «محمد» گفت که به دلیل بیماری دیدگانش را از دست داده است. حضرت از او خواستند که نزدیک شود. آنگاه دست مبارک را بر چشمان وی کشیدند و در نتیجه نور دیدگانش – بهتر از قبل – به او بازگشت. – «اسماعیل بن عباس هاشمی» از تنگی معیشت، نزد حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام شکایت برد. ایشان سجاده را کنار زده از روی خاک قطعه ای طلای خالص برداشت و به وی مرحمت فرمودند که وزن آن شانزده مثقال بود. (۱) . – «محمد بن حمزه ی هاشمی» در حالی که نزد حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام بود، احساس تشنگی کرد. حضرت به او نگاه کرده، فرمودند: تو را تشنه می بینم! عرض کرد: آری. امام علیه الصلوه و السلام به خادم خود دستور داد آب را به او دادند. «هاشمی» از این موضوع اندوهگین شد، زیرا عده ای تصمیم به مسموم کردن امام با آب داشتند (و خوردن آبی که تعلق به آن حضرت داشت، خطرناک بود) هنگامی که خادم، آب را آورد، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، نخست از آن آب نوشیدند و سپس به «هاشمی» دادند. مدتی بعد، تشنگی دوباره به سراغ او آمد، حضرت مجددا برای آوردن آب به خادم خود دستور دادند و این بار نیز نخست، خود از آن نوشیدند و بعد به «هاشمی» دادند. این ماجرا که گذشت، «هاشمی» می گفت: گمان می کنم حضرت جواد علیه الصلوه و السلام – همانطور که شیعیان می گویند – از آنچه در دلها می گذرد، باخبر است. (۲) . «ابوهاشم جعفری» می گوید: خدمت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام

۱– ۵۴. این حدیث و حدیث قبلی از خرایج، راوندی، ص ۵۳ و ص ۱۰۵، نقل شده است.

۲– ۵۵. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۵.

رسیدم و سه نامه که عنوان نداشت، همراهم بود. از اشتباهی که در مورد نامه ها رخ داده بود، اندوهگین شدم. امام علیه الصلوه و السلام یکی از نامه ها را گرفتند و فرمودند: این نامه ی «ریان بن شبیب» است. دومی را گرفتند و گفتند: این نامه ی «محمد بن حمزه» است و در مورد سومی نیز فرمودند: این مربوط به فلانی است. من در تحیر فروماندم و حضرت؛ در من نگریسته، تبسم فرمودند. «ابوهاشم» می گوید: ساربانی به من گفت از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام بخواهم وی را در یکی از کارهایشان بگمارند. خدمت آن حضرت وارد شدم و ایشان را همراه عده ای در حال صرف طعام دیدم. پس سخنی بر زبان نیاوردم. به من امر فرمودند تا من نیز بخورم. سپس به خادم خود فرمودند: شتربانی را که «ابوهاشم» برای او نزد ما آمده، ببین و با خود بیاور! «ابوهاشم» همچنین از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام درخواست دعا کرده بود تا خداوند او را از خوردن گل که بسیار بدان علاقه داشت، منصرف نماید. امام علیه الصلوه و السلام سکوت کردند و مدتی بعد، به او فرمودند: خدای تعالی، خوردن گل را از سر تو انداخت. (۱) . - «عمران بن محمد اشعری» می گوید: به حضور حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام رسیده، عرض کردم: «ام الحسن» به شما سلام می رساند و جامه ای از جامه های شما را برای استفاده به عنوان کفن درخواست می کند. حضرت فرمودند: او از جامه های ما بی نیاز گردید. «عمران» مقصود را درنیافت، تا آن که خبر وفات آن زن را شنید. (۲) . - «حسن بن علی» می گوید: مردی نزد حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام آمده، عرض کرد: یابن رسول الله! مرا دریاب، پدرم ناگهان از دنیا رفت و هنگام فوت هزار دینار داشت. در حالی که من عیالوارم و از محل آن پول نیز بی خبر هستم. امام علیه الصلوه و السلام به او فرمودند: وقتی نماز شب را به جای آوردی، صد بار بر «محمد و آل او»

۱- ۵۶. اعلام الوری، شیخ طبرسی، ص ۲۰۲.

۲- ۵۷. عیون المعجزات، ص ۱۱۳.

درود بفرست تا پدرت، خود خبرت بدهد. آن مرد، طبق دستور امام علیه الصلوه و السلام عمل کرد. پس پدرش را در خواب دید که به وضع مال اشاره می کرد. هنگامی که پول را (در خواب) برداشت، پدر به او گفت: پسرم این مال را در خدمت امام – علیه الصلوه و السلام – ببر و قصه ی مرا هم بگو! ایشان، خود مرا به این مطلب فرمان داده اند. آن مرد، وقت بیدار شدن از خواب، مال را برداشت و به حضور آن حضرت برد؛ در حالی که بر زبان داشت: حمد مخصوص خدایی است که شما را بزرگ داشت و برگزید. (۱) . – «علی بن خالد» می گوید در «عسکر» (سامراء) بودم که مردی از اهالی شام را آوردند و می گفتند ادعای نبوت دارد. ماجرا را از وی پرسیدم. گفت: در رأس الحسین مشغول عبادت بودم که در نیمه های شب، شخصی را پیش چشم خود دیدم. به من گفت: برخیز! برخاستم و در کنارش اندکی راه رفتم. ناگهان خود را در مسجد کوفه دیدم. در آن جا نماز خواندیم و بیرون آمدیم. اندکی دیگر راه رفتیم، ناگهان خود را در مسجدالنبی دیدم. وقتی از آن جا بیرون آمدیم، خود را در مکه دیدم؛ طواف بیت کردیم و بیرون آمدیم. آنگاه خویش را در محل اول خود – در شام – دیدم. آن مرد نیز ناپدید شد و من مبهوت و حیران ماندم که او چه کسی بود. سال بعد، همان شخص سوی من آمد و همچون دفعه ی قبل، همان کار را انجام داد. در لحظه ای که قصد جدا شدن از مرا داشت، وی را به حق کسی که او را قدرت این کارها بخشیده، سوگند دادم تا خود را معرفی کند. پس زبان گشود که: من، محمد بن علی بن موسی بن جعفر – صلوات الله علیهم – هستم. این ماجرا را من برای مردم بازگو کردم تا آن که «محمد بن عبدالملک زیات» (۲) از آن باخبر شد. چنان که می بینی دستور دستگیری و زندان کردن مرا صادر کرد و مدعی شد که من ادعای نبوت کرده ام.

۱– ۵۸. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲– ۵۹. «محمد بن عبدالملک بن ابان بن حمزه زیات»، از اهالی «جیلان» معروف به «دسکره» بود. وی را زیات گویند؛ از آن رو که جدش، ابان زیتون را از اطراف خریداری می کرد و به بغداد می آورد. او ادیب و شاعر بود و برای «معتصم و واثق و متوکل» وزارت کرده بود. سنگدل بود و بدخو. تنوری از آهن ساخته بود که تیزی میخ های آن مانند نیزه های کوچک، به طرف داخل بود. وقتی بر کسی غضب می کرد، وی را در این تنور می انداخت. متوکل بر او خشم گرفت و او را به «ایتاخ» رئیس شرطه های خود داد. او نیز عبدالملک را در همان تنور انداخت. پس از چند روز وی را بیرون آورد و دستور داد بر پشت و شکم او بزنند تا بمیرد. می گویند جسدش را سوزاند، و به قولی جسد را به فرزندانش تحویل دادند تا دفن شود. ماجرای نقل شده در یازدهم ربیع الاول سال ۲۳۳ هجری اتفاق افتاد. داستان زندگی وی را در این کتابها می توان جستجو کرد: بدایه، ج ۱۰، ص ۳۱۱. نجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۷۱. فهرست ابن ندیم، ص ۱۷۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۰.

«علی بن خالـد» پس از شـنیدن ماجرای آن مرد، نامه ای به «عبدالملک زیات» نوشت و او را از واقعیت ماجرا باخبر ساخت. اما «عبـدالملک» در پشت همـان نـامه برایش نوشت: به او بگو همان که تو را در یک شب از شام به کوفه و از آن جا به مـدینه و مکه می برد و بازمی گردانـد، خود از زنـدان خارجت کنـد. «علی» از مشاهده ی عناد و دشـمنی «عبدالملک» اندوهگین شد و روز بعـد، صبح زود به زنـدان رفت تـا آن مرد شـامی را به صبر برای رسـیدن فرج بخوانـد. هنگامی که به زنـدان رسـید، دید زنـدانبانان هراسـان و سراسـیمه هسـتند و می گوینـد: مردی که از شـام بـدین جـا آورده بودنـد، نیست؛ نمی دانیم زمین دهـان گشوده یـا پرنـده ای وی را ربوده است. «علی بن خالـد» که زیـدی مـذهب بود، پس از این مـاجرا به امامت معترف می شود و اعتقـادش درست می گردد. (۱) . - «عبـدالله بن رزین» می گویـد: در مـدینه الرسول - صـلی الله علیه و آله و سـلم - مجاورت داشـتم. هر روز حضـرت امـام جواد علیه الصـلوه و السـلام را می دیـدم که هنگام ظهر به مسـجد آمـده، در صـحن به سوی قبر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفتند و دوباره بازمی گشتند به طرف خانه ی حضرت فاطمه ی زهرا علیها الصلوه السلام، کفش از پای مبارک بیرون می کردند و به نماز می ایستادند. با خود اندیشیدم وقتی امام علیه الصلوه و السلام تشریف آوردند، از خاک محل پای ایشان برمی دارم. روزی به انتظار نشسـتم تا به مقصودم نایل آیم. هنگام ظهر مرکب حضرت وارد شد. اما ایشان در جای هر روزه فرود نیامدند. قدم

۱- ۶۰. این داسـتان بین علما مشهور است و در بسیاری از کتب نقل شده است؛ از جمله: اصول کافی، شیخ کلینی، باب «النص علی الجواد». ارشاد، شـیخ مفید. اختصاص، شـیخ مفید. مناقب، ابن شـهر آشوب. اعلام الوری، شـیخ طبرسـی. روضه الواعظین، فتال. خرایج، راوندی. بصائر الدرجات، صفار. مدینه المعاجز به نقل از ثاقب المناقب.

بر سنگی که در درب مسجد قرار داشت، نهادند و از مرکب به زیر آمدند. آنگاه به کارهای همیشگی خود پرداختند. با خود گفتم: در این جا نمی توان مقصود را حاصل کرد. به حمام می روم و در آن جا از خاک پایشان برمی دارم. از این و آن پرسیدم تا آن که دانستم به حمامی که در بقیع است و متعلق می باشد به مردی از اولاد طلحه، تشریف می برند. پیرامون روز حمام رفتن ایشان نیز سؤال کردم و در همان روز به درب حمام رفتم و نزد مرد صاحب حمام به صحبت نشستم و منتظر ورود آن حضرت شدم. آن مرد گفت: اگر می خواهی به حمام بروی، قبل از آمدن «ابن الرضا» برو؛ زیرا وقتی او قصد حمام رفتن داشته باشد، کس دیگر اجازه ی داخل شدن را ندارد. پرسیدم: «ابن الرضا» علیه الصلوه و السلام کیست؟ گفت: مردی از آل محمد علیهم الصلوه و السلام که ورع بسیار دارد و صالح است. در همین اثنا، امام علیه الصلوه و السلام تشریف آورده قدم بر حصیری نهادند که پیش از ورودشان چند غلام آن را گسترده بودند و با ورود در حجره، سلام دادند. رو به مرد کردم و گفتم: این همان مردی است که وی را به صلاح و تقوی وصف کردی؟ گفت: ای مرد، او هیچ گاه چنین عملی را انجام نداده بود. پیش خود دانستم که این کار مربوط به قصد من است و من در حق ایشان جفا کرده ام. بدین سبب با خود گفتم: منتظر بیرون آمدن آن حضرت می شوم؛ شاید آنگاه به مقصودم برسم. وقتی که امام علیه الصلوه و السلام از حمام بیرون آمدند و لباس بر تن کردند، فرمان دادند تا مرکب وارد شود. ایشان از روی حصیر، سوار بر مرکب شده، تشریف بردند. به خود گفتم: به خدا سوگند، او را آزردم و دیگر پی این کار نگردم و دست از مقصود بردارم. تصمیم قاطع گرفتم و هنگام ظهر، آن حضرت را که به مسجد می آمدند، دیدم که در جای همیشگی فرود آمدند و وارد حرم شده، پس از زیارت قبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به خانه ی حضرت فاطمه علیها الصلوه و السلام رفتند و با بیرون آوردن کفش، آغاز به نماز کردند. [(۱)] . - «اسماعیل بن مهران» نقل می کند: هنگامی که برای بار اول، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام از مدینه خارج شدند، عرض کردم: جانم فدای شما، از عاقبت این سفرتان ترسانم، پس از شما امر امامت با کیست؟ چهره ی مبارک را در حالی که متبسم بود،

ص: ۵۹

۱- ۶۱. اصول کافی، باب «مولد الجواد» علیه الصلوه و السلام، حدیث ۲.

به طرف من گرفتند و فرمودند: آن طور که اندیشیدی، در این سال، برای من حادثه ای رخ نمی دهد. سپس برای بار دوم، هنگامی که از مدینه - برای دیدار با «معتصم» - خارج می شدند، به حضورشان رسیده، عرض کردم: در حال خروج از مدینه هستید، امام بعد از شما کیست؟ حضرت گریستند؛ به گونه ای که محاسن ایشان تر شد. آنگاه رو به من کرده، فرمودند: حادثه، در این سفر برایم رخ می دهد و امر امامت، پس از من، از آن پسرم «علی» علیه الصلوه و السلام است. (۱) . - «عمر بن زید» روایت می کند: از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام درباره ی نشانه ی امام سؤال کردم. فرمودند: کسی که قادر به انجام این کار باشد. آنگاه دست مبارک خود را بر سنگی نهادند و اثر انگشتان در سنگ به جای ماند. «عمر» می گوید: از آن حضرت دیدم که آهن را بدون داغ کردن، می کشیدند و طولانی می کردند و با انگشتر خود، بر سنگ، مهر می زدند. (۲) . - «ابوصلت هروی» پس از به شهادت رسیدن حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، توسط «مأمون»، زندانی گردید. یکسال در زندان بر او گذشت تا آن که کار بر وی سخت شد و دلتنگی او را پیش آمد. خداوند را به حضرت رسول و خاندانش - سلام الله علیهم اجمعین - سوگند داد تا وی را آزاد نماید. به ناگاه، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در زندان بر او وارد شده، فرمودند: «ای اباصلت، کار بر تو سخت گردید و دلتنگ شده ای، برخیز و بیرون برو.» آنگاه امام علیه الصلوه و السلام با دست مبارک بر زنجیرها زدند و همگی باز شد و «اباصلت» را پیش چشم زندانبانان - بدون آن که ایشان کلامی بگویند - آزاد کردند. پس از این، حضرت به وی فرمودند: در امان و حفظ خداوند برو که دیگر چنین اتفاقی برایت رخ نمی دهد و دست آنان نیز از تو کوتاه خواهد شد. (۳) .

۱- ۶۲. اصول کافی، باب «النص علی الجواد» علیه الصلوه و السلام، حدیث ۱.

۲- ۶۳. مدینه المعاجز، ص ۵۲۴.

۳- ۶۴. عیون اخبار الرضا، ص ۳۵۴. روضه الواعظین، ص ۱۹۸. کشف الغمه، ص ۲۷۸. آن گونه که در تاریخ بغداد، ج ۱۱. ص ۴۶. آمده است، «اباصلت»، همان «عبدالسلام بن سلیمان بن ایوب بن مسیره غلام عبدالرحمن بن سمره ی قریشی» است. وی برای کسب احادیث اهل بیت به بصره، کوفه، حجاز، یمن و بغداد سفر نمود. در کتاب تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۱۹ آمده است: وی در نیشابور ساکن گردید و خدمت امام رضا علیه الصلوه و السلام کرد. او مردی ثروتمند بود و بزرگانی را که به وی حدیث می گفتند، گرامی می داشت. از جمله ی احادیث صحیحی که از ایشان روایت کرده اند و به تواتر نیز رسیده است، حدیث مشهور «انا مدینه العلم...» است. «ابوصلت» می گفت: سگ درگاه یک زن علوی بهتر است از همه ی بنی امیه و دستگاه ایشان. به او گفتند: اما عثمان در میان ایشان است. گفت: حتی اگر عثمان هم در میانشان باشد. برای شدت تشیع و محبت بسیار نسبت به اهل بیت، وی را برخی از علمای اهل سنت مورد ملامت قرار داده اند. و البته، این رسم ایشان است در روبرویی با کسی که جز دوستی با امیرالمؤمنین علی و فرزندان او - علیه الصلوه و السلام - و استواری بر راه حق، گناهی ندارد. از جمله «ابن عدی» همان گونه که تهذیب التهذیب آورده، قائل بدان شده است که «اباصلت» در زمینه ی فضایل اهل بیت مطالب غیر متعارف نقل می کند و در احادیثی که می گوید، متهم است. «ابوزرعه» کسانی را که از او حدیث نقل می کنند، مردود می شمارد. «نسایی» وی را مورد وثوق نمی شناسد. «سمعانی» می گوید او رئیس مذهب رافضیان است. «دارقطنی» و «عقیلی» تصریح می کنند وی شیعه ی خبیثی بوده است. از آن جا که قصد اینان، کاستن از قدر و اعتبار ولی خدا

و صاحب سر حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام می باشد، روزگار به خواست آنان رضایت نداد. چگونه می توانست چنین باشد و حال آن که خدای تعالی از قرار گرفتن کلمه ی حق جز در مقام رفیع و غیر از نابود شدن صدای باطل، ممانعت می کند. از همین روست که خداوند زبان منحرفان را به بازگویی حقیقت واداشته تا دلایل ایشان باطل گردد: - «ابن حجر» می گوید که «ابن معین» آورده است: «اباصلت راستگو و مورد اطمینان بوده، اما مذهب تشیع داشته است.» - «خطیب بغدادی» سخنی ملامت بار پیرامون صداقت و وثوق او بر زبان نیاورده است. - «حافظ خزرجی» در کتاب خود تذهیب الکمال، ص ۲۰۱. از او بدگویی نکرده است. - «ذهبی» در میزان الاعتدال آورده است: «وی مردی صالح، اما شیعی مذهب بود.» - «خطیب» در تاریخ بغداد ج ۱، ص ۴۶. چنین نوشته است: «وی دارای زهد و از جمله زهاد کم نظیر بوده است. در زمان مأمون به مرو آمد. مأمون او را گرامی داشت و جلسه ای ترتیب داد تا با بشر المریسی مباحثه ای داشته باشد که نهایتا اباصلت بر او و پیروان مرجئه، جهمیه، زندقه و قدریه غلبه یافت. او نام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را همواره با احترام بر زبان جاری می کرد، اما در نزد او احادیثی است که آنها را درباره ی فلانی و فلانی و زشتیهای ایشان نقل می کند.» این مطلب، بر علمای تشیع و محققان امامیه پوشیده و پنهان نیست: - «شهید ثانی» در حواشی خود بر کتاب الخلاصه می گوید: «وی مردی بود که با اهل تسنن معاشرت داشت و اخبار آنان را نیز روایت می کرد.» به همین دلیل وضع او بر «شیخ» رحمه الله علیه مشتبه شده و او را در کتاب رجال، از اهل تسنن شمرده است. «علامه» نیز در بخش دوم خلاصه از او پیروی کرده است. - «ابن اسحاق» صاحب کتاب سیره و «اعمش» و دیگران نیز همین نظر را درباره ی او اظهار کرده اند. - «ابوعمر کشی» و «سید بن طاووس» و «تفریشی» و «مجلسی» از اعتراف او به تشیع، مورد اطمینان بودنش را بعید ندانسته اند. - «وحید بهبهانی» گفته است: «اخبار وارده در کتاب عیون اخبار الرضا علیه الصلوه و السلام و کتاب امالی صراحت دارد که اباصلت از خواص شیعه بوده است.» - «سید حسن صدر» در عیون الرجال آورده است: «اباصلت ثقه و صحیح الحدیث می باشد.» - «ابوعلی حائری» در رجال گفته است: «ابن شهر آشوب، اظهار داشته است که اباصلت، شیعه می باشد.» - «شیخ الطائفه محمد طه نجف» در کتاب اتقان المقال او را از ثقات شمرده است. وی می گوید که «احمد بن سعید رازی» گفته است: «وی ثقه و در نقل حدیث مورد اعتماد است؛ الا این که آل رسول الله علیهم الصلوه و السلام را دوست می داشت و دین و مذهبش، محبت ایشان بود.» - «شیخ و استاد ما عبدالله مامقانی» در تنقیح المقال می گوید: «او صاحب سر حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام و از یاران خاص ایشان بود.» وی روایاتی مبنی بر شیعه بودن او آورده است. - «شیخ عباس قمی» در سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۹. مطالبی مبنی بر صلاح حال وی، تشیع و اعتقاد درستش در مورد ائمه علیهم الصلوه و السلام دارد. «اباصلت» در سال ۲۲۶ هجری از دنیا رفت (به نقل از خلاصه ی تذهیب الکمال، ص ۲۰). به نقل از سفینه البحار، قبر او در نزدیکی مشهد حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام می باشد و شیعیان در آن جا وی را زیارت می کنند و به او تبرک می جویند. همچنین محلی را در قم به نام «دروازه ی ری» به او نسبت می دهند.

- «ابن ارومه» می گوید: زنی مقداری زیورآلات و پول و لباس برایم آورد تا آنها را به حضور حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام برسانم. از آن جا که یقین داشتم، تمام اجناس مذکور از آن اوست، در مورد این که آیا شریکی هم دارد یا خیر، سؤالی نکردم. آنها را به همراه کالاهای دیگری که سایر شیعیان داده بودند، با خود به مدینه بردم و خدمت امام علیه الصلوه و السلام نوشتم. از طرف فلانی، کالای فلانی و از سوی فلان زن، کالای فلان را فرستادم. پاسخ چنین بود: آنچه را از طرف فلانی و آن دو زن فرستاده بودی، رسید؛ خداوند قبول فرماید و از تو راضی باشد و در دنیا و آخرت، همراه ما قرارت دهد. از آن جا که در پاسخ، به دو زن اشاره شده بود، در مورد این که نامه از امام معصوم باشد، تردید کردم. زیرا یقین داشتم کلیه ی اجناس، مربوط به همان یک زن بوده است. در بازگشت به شهر، آن زن نزد من آمد و از وصول کالاهای مربوط به خود و خواهرش پرسید و نیز از آنچه به خودش اختصاص داشت، آگاهم کرد. خداوند را سپاس گفتم و آنچه توهم کرده بودم، از بین رفت. - «محمد بن سهل یسع» نقل می کند: زمانی مقیم مکه بودم. پس به مدینه رفتم و در آن جا به حضور حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام رسیدم. می خواستم لباسی از ایشان تقاضا کنم، اما مجال دست نیامد. تصمیم گرفتم خدمت ایشان نامه ای بنویسم و ضمن آن

درخواست کنم. به مسجد رفتم تا دو رکعت نماز گذارده، استخاره کنم. اگر خوب بود، اقدام نمایم و الا نامه را پاره کنم، سرانجام از این تصمیم نیز درگذشتم و از مدینه خارج شدم. در حین رفتن، مردی را دیدم که به همراه خود جامه ای میان یک دستمال داشت و از بین کاروان شتران می گذشت و از این و آن سراغ «محمد بن یسع قمی» را می گرفت. هنگامی که مرا یافت، گفت: آقای تو این لباس را برایت فرستاده است. «احمد بن محمد بن عیسی» - فرزند او - می گوید: پس از مرگ، من وی را غسل دادم

ص: ۶۲

و در آن لباس کفن کردم. - «صالح بن محمد بن صالح بن داود یعقوبی» روایت می کند: هنگامی که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام برای استقبال از مأمون، قصد رفتن به ناحیه ی شمال را داشتند، فرمان گره زدن دم مرکب خویش را صادر نمودند. نظر به آن که هوا در آن روز صاف بود و رطوبتی در خود نداشت، یکی از آنها که در خدمتش بودند، گفت: ایشان به این محل آشنا نیستند و گره زدن دم مرکب دلیلی ندارد. هنوز بیش از اندکی راه نرفته بودیم که راه را گم کردیم و در گل و لای فراوان فرو رفتیم. به قدری گل آلود شدیم که جامه های ما تغییر کرد و هیچ یک از ما - جز حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام - سالم نماند. (۱) . - «ابراهیم بن سعید» می گوید: خدمت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام نشسته بودم که اسبی ماده از پیش دیدگان ما عبور کرد. امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: این اسب، امشب کره ای خواهد زایید که پیشانیش سفید است و اندک سپیدی نیز در صورت دارد. از ایشان اجازه خواستم و با صاحب آن رفتم و تا شب با او به صحبت مشغول

۱- ۶۵. خرایج، ص ۵۳ و ص ۱۰۴.

بودم. سرانجام همان گونه که حضرت فرموده بودند، کره ی اسب متولد شد. خدمت حضرتش که بازگشتم، فرمودند: ای زاده ی سعید، آیا در مورد آنچه دیروز به تو گفتم، تردیدی نمودی؟ آن که در خانه داری، فرزندی یک چشم به دنیا خواهد آورد. «ابراهیم» می گوید: زن وضع حمل کرد و به خدای محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – سوگند که فرزند یک چشم داشت. (۱) . – «موسی بن قاسم» می گوید: مردی از شیعیان به نام «اسماعیل» با من درباره ی حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام مشاجره کرد و به من گفت: بر آن حضرت واجب بود که مأمون را به اطاعت خدا فراخواند. من در پاسخ او درماندم. از او جدا شده، به منزل آمدم و به بستر رفتم. در خواب، به ملاقات حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام نائل شدم. عرض کردم: فدایت گردم، اسماعیل به من گفت فراخواندن مأمون به اطاعت خداوند بر پدر شما واجب بود و من در پاسخ او درماندم. امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: همانا امام کسی همچون تو و دوستان تو را که از ایشان تقیه نمی کنند، به سوی خداوند فرامی خواند. از خواب بیدار شدم و برای طواف خارج شدم، در آن جا اسماعیل را دیدم و فرموده ی آن حضرت را که به خاطر داشتم، بر زبان آوردم. گویی زبانش بند آمده بود، هیچ نگفت. سال بعد به مدینه رفتم و خدمت امام جواد علیه الصلوه و السلام شرفیاب شدم. مرا در جایگاه خادم نشاندند. هنگامی که حضرت از نماز فارغ شدند، فرمودند: ای موسی، سال گذشته، اسماعیل با تو درباره ی پدرم چه گفت؟ من آنچه به یاد داشتم، عرض کردم و نیز آنچه را حضرت در خواب به من فرموده بودند و جوابی که به اسماعیل داده بودم و ناتوانی او را در پاسخ، متذکر شدم. (۲) . – «احمد بن علی بن کلثوم سرخسی» مردی از شیعیان را به نام «ابوزینب» ملاقات کرد و از وی درباره ی «حکم بن بشار مروزی» و نشانه ای که در گلوی اوست، سؤال کرد. به او گفت: من در گلوی وی چیزی شبیه یک خط دیده ام و این گویی اثر سر بریدن است. هر بار که این سؤال را از «ابوزینب» جواب می خواست، به نتیجه نمی رسید و «ابوزینب» چیزی به او نمی گفت. تا آن که سرانجام «ابوزینب» چنین گفت: در زمان حضرت جواد علیه

۱– ۶۶. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۳. به نقل از نجوم.

۲– ۶۷. مدینه المعاجز، صفحه ۵۳۹، باب ۸۴.

الصلوه و السلام ما هفت نفر بودیم و در بغداد، اتاقی داشتیم. «حکم» نزدیک عصر بیرون رفت و آن شب بازنگشت. در نیمه های شب، نامه ای از حضرت جواد علیه الصلوه و السلام به دست ما رسید که خبر می داد دوست خراسانی شما کشته شده و در میان نمدی، در فلان زباله دانی است. بروید و او را چنین و چنان مداوا کنید. دوستان او به همان مکان رفتند و او را همان گونه که امام علیه الصلوه و السلام توصیف فرموده بودند، یافتند و طبق دستور آن حضرت مداوا نمودند تا شفا یافت. گویا او به خانه ی عده ای رفته بود که پس از شناسائی او، حلقومش را بریده، در نمدی پیچیدند و در زباله دانی افکندند. «احمد» که این داستان را از «ابوزینب» شنید، از منکران رجعت بود و با اطلاع از این واقعه، دست از انکار برداشت. (1) . - «میسر بن محمد بن ولید بن زید» روایت می کند که به خانه ی امام جواد علیه الصلوه و السلام رفت و مردم بسیاری را در آنجا مشاهده کرد. نزد مسافری که در گوشه ای نشسته بود، در انتظار ماند تا ظهر شد. برخاست و نمازهای نافله و ظهر را به جا آورد و سپس نماز عصر را خواند. آنگاه حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را در پشت سر خود دید. با احترام برخاست و بدیشان سلام کرد. دست و پای مبارک امام را بوسید و دوباره نشست. حضرت تردید داشت. امام علیه الصلوه و السلام به وی فرمودند: سلم! «میسر» گفت: سلام دادم. امام دوباره فرمودند: سلم! عرض کردم: سلام دادم. امام برای بار سوم در چهره ی او متبسم نگاه کردند و فرمودند: وای بر تو: سلم! «میسر» ناگهان متوجه غفلت خود گردید و هوشیار شد و حق را دریافت. لذا عرض کرد: یابن رسول الله! تسلیم شما هستم و به امامت شما خشنودم. «میسر» می گوید: سوگند به خدا، غم از من دور شد و هر بیماری که در دل نسبت به امامت داشتم، از بین رفت، حتی اگر سعی می کردم تا در دل شکی نسبت به او ایجاد کنم، دیگر قادر نبودم. روز بعد، دوباره به منزل آن حضرت آمدم و کسی را ندیدم، در حالی

۱- ۶۸. رجال، کشی. ص ۳۵۱.

که منتظر ورود کسی بودم. دلگیری از این موضوع، به علاوه ی گرمای شدید و گرسنگی بسیار، مرا بر آن داشت تا برای از بین بردن عطش، قدری آب بنوشم. در همین موقع، خادمی به سوی من آمد و در دست فراهم آمده ای از غذاهای رنگارنگ داشت. خادم دیگری نیز به همراه او بود و با خود طشت و آفتابه ای آورده بود. به من گفت: آقا و سرورت فرمان می دهد دستها را بشویی و غذا میل کنی. به فرمان عمل کردم. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام تشریف آوردند، به احترامشان برخاستم. دستور به نشستن و صرف طعام دادند. آن خادم را نیز فرمودند با من غذا بخورد. هنگامی که از این کار فراغت یافتم و سفره برچیده شد، خادم به برچیدن آنچه از سفره بر زمین ریخته بود، پرداخت. امام علیه الصلوه و السلام به وی فرمودند: آنچه در صحراست اگر چه ران گوسفند باشد، رها کن و آنچه را در خانه هست، بردار و بخور، که در آن خشنودی خدای تعالی و مایه ی جلب روزی و شفای بیماری هاست. سپس امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: بپرس! گفتم: قربانت گردم، نظرتان درباره ی مشک چیست؟ فرمودند: حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام دستور دادند تا مشکی برای ایشان تهیه شود. «فضل بن سهل» به ایشان نوشت: مردم این کار را برای شما عیب می شمارند. امام علیه الصلوه و السلام مرقوم فرمودند: ای «فضل»، آیا نمی دانی یوسف صدیق که پیامبر بود، لباس ابریشمین، آراسته به طلا و نقره می پوشید و این کار لطمه ای به نبوت و حکمت او وارد نساخت؟ و برای «سلیمان بن داود» کرسی طلایی و نقره ای، مرصع به زیور و به گوهر ساختند و پله ای از طلا و نقره برایش گذاردند که هرگاه بر آن بالا می رفت، جمع می شد و هرگاه پایین می آمد، در مقابلش گشوده می شد. ابر سپیدی بر او سایه می افکند و جن و انس در اجرای اوامر او آماده بودند. باد به فرمانش حرکت می کرد، درندگان و حیوانات وحشی و نیز حشرات برایش خوار و افتاده بودند و در اطراف او می گشتند. بزرگان نزدش رفت و آمد می کردند و همه ی اینها هیچ زیانی بدو نمی رساند و از نبوت او نزد خدای متعال چیزی نکاست. همانا خداوند، خود می فرماید: «قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوه الدنیا خالصه یوم القیامه» (۱) .

ص: ۶۶

۱- ۶۹. سوره ی اعراف، آیه ی ۳۲.

«بگو چه کسی زینت های خدایی را که خود برای بندگانش بیرون آورده و نیز رزق حلال را حرام کرده است؟ بگو اینها از آن کسانی است که در دنیا ایمان آورده و در روز قیامت، از مخلصان هستند.» آنگاه دستور دادند برای ایشان غالیه ای تهیه کنند که قیمت آن چهار هزار دینار شد. وقتی آن را به حضورشان آوردند، حضرت به زیبائی آن نظر فرمودند و فرمان دادند نوشته ای که بر آن «عوذه» باشد در آن غالیه قرار دهند و گفتند: چشم زدن، راست و صحیح است. من خدمت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام عرض کردم: فدایت گردم، از محبت و دوستی شما، چه چیز به دوستانتان می رسد؟ امام پاسخ دادند: حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام غلامی داشتند که هرگاه به مسجد درمی آمدند، آن غلام، قاطرشان را نگاه می داشت. در یکی از روزها که آن غلام کنار در مسجد نشسته بود، گروهی از خراسان به شهر درآمدند و یکی از آنان، نزد او که افسار قاطر را در دست داشت، رفته، پرسید: چه کسی در مسجد است؟ غلام گفت: مولا و سرورم، حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام! آن مرد گفت: ای غلام ممکن است از ایشان بخواهی تا مرا به جای تو قرار دهند و من مملوک و غلامشان گردم؟ در عوض، من تمامی اموال خود را به تو می دهم و بدان که املاک زیادی دارم و مردی ثروتمند هستم. همه را بر این مطلب گواه می گیرم و می نویسم؛ تو به خراسان می روی و آنها را می گیری و من، اینجا به جای تو می مانم. غلام گفت: از مولا و سرورم حضرت امام صادق – علیه الصلوه و السلام – می پرسم! وقتی که آن حضرت از مسجد بیرون آمدند، غلام قاطر را پیش آورد و امام بر مرکب سوار شده تا به منزل رسیدند. غلام عرض کرد: خدمتگزاری من به آستان مولا و سرورم استوار است و چنانکه می دانید مدت بسیاری است در خدمت شما هستم، اینک اگر خدایتعالی خیری را برای من رقم زده باشد، شما از آن ممانعت می کنید؟ حضرت فرمودند: من که از جانب خود به تو می بخشم، از بخشش دیگری تو را منع می نمایم؟ هرگز! آنگاه غلام، داستان مرد خراسانی را باز گفت. حضرت فرمودند: اگر می خواهی ترک خدمت ما بگوئی، تو را می فرستم، اما چنانچه هنوز مایل به خدمت هستی، تو را می پذیرم. غلام تمایل به رفتن داشت. حضرت فرمودند: به خاطر مدت مدیدی که با ما بودی، تو را پندی می دهم. غلام گفت: بفرمائید! حضرت فرمودند: «در روز قیامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به نور خداوند آویخته و دامان

لطف و رحمت وی را گرفته است. همچنین حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، حضرت حسن، حضرت حسین و دیگر ائمه از فرزندان او - که سلام و درود خداوند بر تمامی ایشان باد - به همین گونه خواهند بود. شیعیان ما، در کنار ما هستند و هر کجا که ما داخل شویم، آنان نیز داخل می شوند و هر کجا ما وارد شویم، آنان نیز وارد می شوند و در منازل ما سکونت خواهند داشت». غلام که این را شنید، عرض کرد: در خدمت شما می مانم و آنچه را که شما فرمودید، برمی گزینم. حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام نیز هزار درهم به وی عطا کردند و گفتند: این برای تو از مال خراسانی بهتر است. غلام نزد آن مرد رفت و آنچه را از امام علیه الصلوه و السلام شنیده بود، به او گفت. خراسانی اجازه ی ورود خواست و در خدمت امام علیه الصلوه و السلام از شدت محبت خود سخن گفت. حضرت حرف او را پذیرفتند و ضمن تشکر از او، برایش دعا فرمودند. سپس دستور دادند چند تا «عمامه» بیاورند. امام علیه الصلوه و السلام هنگامی که عمامه ها حاضر شد، به آن مرد خراسانی فرمودند: بردار که به زودی بدان نیازمند خواهی شد. او پذیرفت و از مدینه خارج شد. در بازگشت به خراسان، راه را بر او بستند و آنچه را داشت - غیر از عمامه ها از او گرفتند. وی تعدادی از عمامه ها را که بتواند او را به خراسان برساند، فروخت. (۱) . - «محمد بن سنان» هنگامی که با حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام در مکه بود، از درد چشم، خدمت ایشان شکایت برد. حضرت کاغذی خواسته، برای فرزندشان حضرت جواد علیه الصلوه و السلام نامه ای نگاشتند و آن را به خادم دادند و فرمان پنهان داشتن آن را به خادم صادر کردند. آنگاه به «محمد بن سنان» فرمودند تا با خادم برود. چون به مدینه رسیدند، «محمد بن سنان» از خادم حضرت جواد علیه الصلوه و السلام - موفق - درخواست ملاقات با آن حضرت را کردند. موفق، ایشان را در آغوش گرفته، نامه را در مقابل آن حضرت گشود. ایشان در نامه نظر فرموده، سر مبارک به طرف آسمان بلند کردند و گفتند: شفا یافت. و چند بار این را تکرار کردند. درد چشم «محمد» به تمامی برطرف

۱- ۷۰. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۹. به نقل از خرایج، و مدینه المعاجز. ص ۵۳۸. به نقل از هدایه. حضینی.

گردید و چنان بصیرتی یافت که هیچ کس آن را نداشت. آنگاه رو به حضرت کرد و گفت: خدای تعالی شما را بزرگ این امت قرار دهد، همان طور که عیسی را بزرگ و رئیس بنی اسرائیل قرار داد، ای شبیه منجی فطرس! «محمد بن مرزبان» می گوید: به «محمد بن سنان» گفتم: مقصود از «ای شبیه منجی فطرس» چه بود؟ گفت: خداوند بر «فطرس» - که از فرشتگان بود - خشم گرفت. بال هایش کنده شد و در یکی از جزایر زمین افتاد. هنگام ولادت حضرت حسین علیه الصلوه و السلام، خدای تعالی به «جبرئیل» فرمود تا خدمت حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - میلاد آن حضرت را تبریک بگوید. «جبرئیل» که دوست «فطرس» بود، بر آن جزیره گذشت و او را از تولد حضرت حسین علیه الصلوه و السلام و مأموریت الهی خود خبردار کرد. آنگاه به او گفت: آیا می خواهی تو را نزد حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - ببرم تا از تو شفاعت فرمایند؟ «فطرس» گفت: آری! «جبرئیل» او را بر بال خود نشاند و خدمت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - آورد. پس از عرض تبریک میلاد حضرت حسین علیه الصلوه و السلام، داستان «فطرس» را به عرض رسانید. حضرت به «فطرس» فرمودند تا خود را به گاهواره ی حضرت حسین علیه الصلوه و السلام بمالد. او نیز چنین کرد. خداوند بالهایش را ترمیم کرد و او را در بین فرشتگان، به مقامی که داشت، بازگرداند. (۱) . «فطرس» به حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کرد: حضرت حسین علیه الصلوه و السلام را بر من حقی است که بدین گونه ادا می کنم، پس هیچ زائری او را زیارت نمی کند و هیچ مسلمانی به او سلام نمی دهد و درود نمی فرستد، مگر آن که زیارت و سلام و درود او را خدمت حضرت حسین علیه الصلوه و السلام ابلاغ می کنم. (۲) . «فطرس» افتخار می کرد و می گفت: چه کسی همچو من است که آزاد شده ی حسینم! (۳) . روایت شده است که موجب خشم خداوند بر او، همانا امتناع وی از پذیرفتن ولایت

ص: ۶۹

۱- ۷۱. رجال، کشی، ص ۳۵۹.

۲- ۷۲. امالی، شیخ صدوق، ص ۸۴، مجلس ۲۸.

۳- ۷۳. دمعه الساکبه، ص ۲۶۳.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام بوده است و حضرت پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – ولایت را بر او عرضه کرد و این بار مورد پذیرش او قرار گرفت. این بود که حضرت وی را به مالیدن به گاهواره ی حضرت حسین علیه الصلوه و السلام فرمان داد. (۱) . – همچنین پرتوی از نور الهی، بر گرد آورنده و مؤلف این گوهرهای درخشان، تابیدن گرفته است که تفصیل آن چنین است: به آستان آن بزرگواری که سرشار از عظمت قدسی است، منزل کردم و بدان جناب بلند مرتبه و منیع پناه بردم. روزی که دریافتم هیچ یک از وسایل پزشکی نمی تواند بیماری مرا درمان کند، شش سال از دردی که در کمر و سرین چپ و ساق پا تا پشت پایم احساس می کردم، می گذشت تا جایی که گاهی در نماز به اشارت، رکوع می کردم و راه رفتن تا حرم مطهر براستی برایم مشکل شده بود، و نیز در روز شهادت حضرت ابوجعفر جواد علیه الصلوه و السلام – در آخر ماه ذی القعده – به ایشان که «باب المراد» هستند، متوسل آمدم. از آب زعفرانی که معمولا در مراسم سوگواری ایشان موجود بود، گرفتم و بر مواضع درد مالیدم و مابقی را نوشیدم. آنگاه سه ماه به انتظار لطف و مرحمتش ماندم. تا آن که پس از زیارت اربعین، راهی مرقد مقدس شدم، به قصد پناهندگی؛ زیرا که او پناهگاه بنده و بازگشت گاه اوست به سوی مولا و سرورش. از شیعه، چه جای شگفتی، اگر به آستان امامش پناه برد و بر خواسته اش اصرار ورزد. این، فرمایش صادق اهل بیت، حضرت امام جعفر علیه الصلوه و السلام است که: «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا فلهم معنا قرابه یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و قد اوذوا فینا و لم نؤذ فیهم فنحن نتألم لتألمهم و نترحم علیهم کل صباح و مساء» «شیعیان ما از اضافه ی گل ما آفریده شده اند. پس با ما خویشاوندی دارند؛ برای شادی ما خوشحال و برای اندوه ما، محزون می شوند. آنان برای هواداری ما آزار می بینند، ولی ما برای آنان اذیت نمی شویم و از همین رو، درد ایشان ما را متألم می کند و هر صبح و شام ما را به ترحم بر آنان وامی دارد.»

ص: ۷۰

۱- ۷۴. بصائر الدرجات، ص ۱۹، باب ۱۶.

ده روز مقیم کاظمین شدم و به ایشان متوسل گشتم. اما نسیمی از عنایات قدسی آن حضرت بر من وزیدن نگرفت و از تحصیل بهبودی مأیوس شدم. هنگام فجر، نزدیک ضریح رفتم و همراه با ناراحتی، در حالی که خود نمی دانستم چه بر زبان می آورم، شکوه ها کردم. سپس کمر و پایم را به قبر مالیدم و جد بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام و نیز حضرت علی اصغر – شیرخوار دشت کربلا – را شفیع قرار دادم. بعد از حرم خارج شدم و به قصد عیادت از یکی از برادرانم، از بازار استرآبادی گذشتم. از احساس نکردن درد، گمان کردم به دلیل راه نرفتن روی آن پا و طبعا وارد نشدن فشار بر آن است. قدری بررسی کردم و بیش از دو ساعت راه رفتم. به برکت توجه حضرت ابوجعفر جواد علیه الصلوه و السلام – آن «باب المراد» – به بنده ای از بندگانش، از آن لحظه تا کنون که بیش از ده سال می گذرد، هیچ دردی احساس نکرده ام. و این، نه شگفت است از امامانی که خداوند آنان را رحمت بی دریغ برای همگان قرار داده است و به یمن وجود ایشان به بندگان، روزی می رسد، و زمین، سبزه زار گیاه و گل می شود و کوه ها بر سینه ی آن استوار می ماند، که اگر نبودند، زمین اهل خویش را فرو می بلعید. کراماتی که با آن عمر کم، شد از ابوجعفر زبان یا خامه، کی یارای گفت و اکتتاب آمد «حکم» نامی که از اعیان شیعه بود، کشتندی سرش ببریده دیدندی به دکان بر تراب آمد به تن، شد، سر، بپیوستی و کردش چون مسیح احیا زعیسی، کی سر ببریده احیا در کتاب آمد؟ فلسطینی به باغ معتصم دید آن امام و گفت: فلسطین موطنم، کی ممکنم سویش ایاب آمد؟ گرفتش دست و گفتش: چشم بند، آن دم فلسطین دید شهش غائب شد، افسوسش همی زان اغتیاب آمد وضو زیر درخت خشک سدر، آن شه به کوفه ساخت شدی سبز و ثمر دادی، که چون عناب ناب آمد به کشتی شیعیان را ناخدا بنشاند و شه خاتم به شط افکند و کشتی بسته از رفتن در آب آمد

ستاد آن کشتی، او دانست کاین زانگشتر شه شد به کشتی شیعه بنشاندی، پشیمان زارتکاب آمد [(۱)](#content_note_72_1) .

۱- ۷۵. علامه محمد صالح حائری مازندرانی: دیوان الادب، ص ۲۸۶ - ۲۸۵.

نصایح

از بدیهیات امامت، آن است که با سخنان طیب، دل ها و دوستی ها به سوی خداوند بی نیاز برانگیخته شود. نفسهای سرکش، مهار و طبیعت خشن، نرم گردد؛ پندها و موعظه های بلیغ که در دلها جا می گیرد، روان آدمی را نورانی گرداند؛ در گوش جان نفوذ کند و دل بدان انس و آرام پذیرد. خردها جذب نور درخشان آن گشته، قلبها در کرانه ی قدس آن پهلو بگیرند. از هر سوی دل، چشمه های حکمت بجوشد و کلام احیاگر جانهای مرده، به حیات ابدی، افکار و اندیشه ها را قوت بخشد و سرانجام، آنها را به طرف حق آشکار رهنمون گردد. از همین روست که امامی از پیشوایان دین - علیهم السلام - را نمی توان یافت مگر آن که سخنان بسیار، به گونه ای دلپذیر و کوتاه از خود به یادگار نهاده اند که در آنها هدایت و حیات سرمدی و رشد، موج می زند. آنچه ذیلا می آید گزیده ای است از کلمات قصار حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام که به دست ما رسیده است: - مردی خدمت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام عرض کرد: مرا پندی بفرمایید! حضرت فرمودند: آیا می پذیری؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: «توسد الصبر و اعتنق الفقر و ارفض الشهوات و خالف الهوی و اعلم انک لاتخلوا من عین الله فانظر کیف تکون»

ص: ۷۳

«بر بستر صبر بیارام و قلاده ی فقر در گردن گذار (1) و دست از شهوتها بردار و با هوای نفس مخالفت کن و بدان که هیچ گاه دور از نگاه خداوند نیستی، پس خود بنگر که چگونه هستی.» - به یکی از دوستانشان نوشتند: «اما هذه الدنیا فانا مغرقون فمن کان هواه هوی صاحبه و دان بدینه فهو معه حیث کان و الاخره دارالقرار و ان تاخیر التوبه اغترار و طول التسویف حیره و الاعتلال علی الله هلکه و الاصرار علی الذنب أمن لمکر الله و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون.» «اما این دنیا، پس همه ی ما غرقه آنیم و هر کس به هوای نفس دوست و قرینش گراید و متدین به دین او گردد، پس در همه جا با اوست. و اما آخرت، خانه ی بقاست. تأخیر در توبه، موجب زیان است و کار امروز به فردا افکندن، سبب سرگردانی. طغیان بر خداوند، هلاک است و اصرار بر گناه دلیل آن است که گنهکار خود را از مکر خدای تعالی در امان می بیند، حال آن که کسی جز مردم زیانکار خویش را از مکر خدا در امان نمی بیند.» - برای امام (علیه السلام) پارچه های قیمتی فرستادند. در راه، دزد آنها را به سرقت برد. حمل کننده ی پارچه ها ماجرا را به وسیله نامه به اطلاع آن حضرت رساند. حضرت، به خط خویش مرقوم فرمودند: «ان انفسنا و اموالنا من مواهب الله الهنیئه و عواریه المستودعه یمتع بما متع منها فی سرور و غبطه و یاخذ ما اخذ منها فی أجر و حسبه فمن غلب جزعه علی صبره حبط اجره و نعوذ بالله من ذلک.» «جان و مال ما از مواهب خوشایند الهی است که همچون امانتی به ما سپرده شده است. بهره می دهد آنچه در خوشی و سرور از آن بهره گرفته شده و دارای مزد و پاداش است آنچه از ما می گیرند. بنابراین آن که بی قراری را بر صبر مسلط گرداند، اجرش از بین می رود و ما پناه بر خدا می بریم از آن که چنین گردد.»

۱- ۷۶. احتمالا مقصود آن است که فقر ذاتی خود را در برابر غنای مطلق پروردگار، همواره در خاطر داشته باش و طغیان مکن (مترجم).

- «من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبدالله و ان کان الناطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس.» «آن که به گوینده ای گوش فرا می دهد، همانا وی را پرستیده است. پس هر گاه، گوینده سخن از خداوند بگوید، شنونده خداوند را پرستیده است و اگر گوینده زبان شیطان باشد، شنونده شیطان را پرستش کرده است.» - «اظهار الشی ء قبل ان یستحکم مفسده له و المؤمن یحتاج الی خصال ثلاث توفیق من الله و واعظ من نفسه و قبول ممن ینصحه.» «بر ملا- ساختن امری، پیش از استحکام آن، باعث فسادش می شود. (۱) و مؤمن به سه صفت نیاز دارد: توفیق از جانب خداوند، وعظ از جانب نفسش و پذیرش از نصیحت گر.» - «التحفظ علی قدر الخوف.» «احتیاط به اندازه ی ترس آدمی است.» - «الایام تهتک لک الأمر عن الاسرار الکامنه.» «روزگار از رازهای پنهان، برایت پرده برمی دارد.» - «من انقاد الی الطمأنینه قبل الخبره فقد عرض نفسه للهلکه و العاقبه المتعبه» «آن که پیش از آزمودن، اعتماد کند، خویشتن را در معرض هلاکت و عاقبت ناگوار قرار داده است.»

ص: ۷۵

---

۱ - ۷۷. مقصود آن است که انسان کاری را که در آینده قصد انجام دارد، ناتمام می گذارد و یا به دلیل وجود مشکلی از انجام آن ناتوان می گردد و به تأخیرش می اندازد. این مسئله یا به دلیل کوششی است که همچون دشمنی، حسادت، ظلم و تعدی بر ضد آن کار صورت گرفته و یا از جهت عدم همراهی قضاء حتمی است و به همین خاطر، کسی که قصد و اقدام ناتمام بر عملی را انشاء نماید. در معرض سرزنش و ملامت و اتهام قرار می گیرد و آبرویش محفوظ نمی ماند و سخنش اعتبار خود را از دست می دهد و این برخلاف کیاست است.

- «قـد عاداک من ستر عنک الرشد اتباعا لما تهواه.» «آن که برای پیروی از خواسـته های تو، راه رشد را بر تو پنهان دارد، با تو دشمنی کرده است.» - «راکب الشهوات لاتقال عثرته.» «آن که بر مرکب شهوات می راند، لغزشهای نابخشودنی دارد.» - «الثقه بالله ثمن لکل غال و سلم لکل عال» «اطمینان به خداوند، بهای هر چیز ارزشمند است و برای ترقی و بلند مقامی، چونان نردبان است.» - «کیف یضـیع من الله کـافله.» «چگونه کسـی که خـدای تعـالی کفیل او است، هلاک می شود.» - «کیف ینجو من الله طالبه.» «چگونه کسـی که خدای تعالی در تعقیب اوست، نجات می یابد» - «من انقطع الی غیر الله و کله الله الیه.» «کسـی که از خداونـد منقطع گردد، خـدایتعالی او را به خود وامی گذارد.» - «من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصـلح.» «کسـی کـه از روی بی علمی عمـل کنـد، فسـاد و تبـاهی عمـل او، از صـلاح آن بیشـتر اسـت.» (۱) . - «مـن لـم یعرف المصـادر اعیته الموارد.» «کسی که ابتدای امور را نمی شناسد، پایان کارها وی را گمراه می کند.»

۱- ۷۸. تا این جا از بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۴ - به نقل از اعلام الدین - آورده شده بود.

- «هجر المداراه مقاربه للمکروه.» «ترک مدارا انسان را به ناملایمات نزدیک می سازد.» (۱) . - «مصاحبه الشریر کالسیف المسلول، یحسن منظره و یقبح أثره.» «همنشینی با بدکار همچون شمشیر برهنه ای است که منظره اش زیبا و اثرش زشت و ناپسند است». - «لا تکن ولیا لله تعالی فی العلانیه و عدوا له فی السر.» «در آشکارا دوست خدا و در پنهانی دشمن او مباش.» - «کفی بالمرء خیانه ان یکون امینا للخونه.» «از خیانت همین مقدار برای آدمی بس که مورد اطمینان خائنان باشد.» - «لا تعادین احدا حتی تعرف الذی بینه و بین الله فان کان محسنا فلا تعاده و ان کان مسیئا فان علمک به یکفیکه فلا تعاده» «هرگز با کسی دشمنی مکن تا رابطه ی بین او و خداوند را بشناسی، اگر او نیکوکار است، با وی دشمنی مکن و اگر بدکار است و گناهکار، شناخت تو از وی، برایت کفایت می کند؛ پس دست از دشمنی با او بردار» (۲) .

۱- ۷۹. مدارایی که بدان امر شده است، در مواردی است که شریعت آن را مجاز شناخته است، مانند خوش رفتاری با شخص بخیل و بداخلاق. زیرا مقابله به مثل با او، سبب شکست اخوت مطلوب می گردد. اما در موارد مغایر با شریعت، اظهار دشمنی لازم است و می باید خطای او را به او تذکر داد و وی را به راه حق و حقیقت راهنمایی کرد که این از بزرگترین حقوق برادران است.

۲- ۸۰. علت نهی از دشمنی با چنین شخصی، با فرض اطلاع از حال او، به یک یا دو سبب زیر است: اولا: شخص بدرفتار و گنهکار تا آن جا که در توان دارد، از آزار خودداری نمی کند و چه بسا کار خطرناکی از او سر زند. پس اظهار دشمنی با او شاید به کاری که عاقبت بدی داشته باشد، منجر گردد. ثانیا: وی با پوشیدن جامه ی بدرفتاری و گنهکاری آبرو و موقعیت خود را از بین برده است. بنابراین انسان نباید او را کفو خود بداند و در مقابلش بایستد که موجب ساقط شدن موقعیت خود می گردد. این در موردی است که انسان قادر به ممانعت از او در ترک گناه نیست. اما اگر دارای توان باشد، انجام وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر، ولو منجر به دشمنی هم بشود، بر او واجب است.

- «اذا نزل القضـاء فقـد ضـاق الفضـاء.» «هنگـامی که قضـاء (و حکم الهی) فرود آیـد، فضـا تنگ می آیـد.» - «الحوائـج تطلب بالرجـاء و هی تنزل بالقضـاء.» «حـاجت هـا به امیـدی خواسـته می شود و به حکم قضاء فرود می آیـد.» - «العافیه احسن عطاء.» «عـافیت بهترین بخشـش (الهی) است.» - «عز المؤمن غنـاه عن النـاس.» «عزت مؤمن بی نیازی او از مردم است.» - «لا یضـرک سخـط من رضـاه الجور.» «دشـمنی کسـی که راضـی به ظلم است، به تو آسـیب نمی رسانـد.» - «الشـهوات من ضـعف القلب.» «شـهوتها ناشـی از ضـعف و زبـونی دل است.» - «من لم یرض من اخیه بحسن النیه لم یرض بـالعطیه.» «کسـی که از حسن نیت برادر مـومنش راضــی نشـود، بخشــش وی، او را خشـنود نخواهـد کرد. - «القصـد الی الله بـالقلوب ابلـغ مـن اتعـاب الجـوارح بالاعمال.» «رفتن به سوی خـدا با قلب، از به زحمت انـداختن تن، به واسـطه ی عمل، رساننـده تر است.» - «تعز عن الشـی ء ان منعته بقله صحبته اذا اعطیته.» «اگر چیزی به تو داده نشد، خود را به این که زمان داشتن آن کوتاه است، تسلی

بخش.» (۱) . - «التقـوی عز و العلم کنز و الصـمت نـور.» «تقوی، عزت و علم، گنـج و سـکوت، نور است.» (۲) (۳) - «ما هدم الـدین مثل البدع.» «دین را چیزی مانند بدعتها از بین نبرده است.» - «لا یزیل الوقار مثل الطمع.» «وقار را چیزی همچون طمع از میان نمی برد.» - «بالراعی تصـلح الرعیه.» «رعیت به وسـیله ی شبان اصلاح می شود» - «بالدعاء تصرف البلیه.» «بلا به وسیله ی دعا مرتفع می شود.»

۱- ۸۱. امام علیه الصـلوه و السـلام اشاره به عدم دوام خوبیهای دنیایی دارند؛ زیرا آنها یا خود از بین می روند و یا صاحب آن از دنیا می رود. با توجه به این موضوع، شایسته ی عاقل نیست که برای از دست دادن یک چیز فانی و کم عمر ناراحت شود و این بزرگترین مایه ی آرامش کسانی است که مطلب را درک کنند.

۲- ۸۲. امام علیه الصـلوه و السـلام در این کلام خود، اشاره می فرماینـد که انسان ساکت، شـتابزده و بدور از فکر، سـخن نمی گوید و قبل از سخن گفتن، ابتدا می اندیشد. چه بسا در سایه ی این فکر، حقیقت همچون نوری بر او بدرخشد و طلب خویش را به مقتضای حال، بر زبان جاری کنـد یا سـکوت اختیار کند. نقل است که گفته اند: «لو کان الکلام من فضه لکان السـکوت من ذهب.» «اگر سخن از نقره است، حتما سکوت از طلاست.» و این، همانا مراد از تشبیه سکوت، به نور می باشد.

۳- ۸۳. تا این جا از نزهه الناظر، ص ۴۸، نقل کردیم.

- «من شم اجیب.» «هر که دشنام دهد، پاسخش داده می شود.» - «من تهور اصیب.» «هر که جسارت ورزد، گرفتار می آید.» - «اهل المعروف احوج الی اصطناعه من اهل الحاجه لان لهم اجره و فخره و ذکره» «نیکوکاران به انجام کار نیک محتاجترند از کسانی که نیاز به خود نیکیها دارند، زیرا پاداش، فخر و مباهات و شهرت، همه از برای آنان است.» - «من أمل انساناها به.» «کسی که بر انسانی امید داشته باشد، از او در هراس خواهد بود.» - «من جهل شیئا عابه.» «کسی که چیزی را نشناسد، آن را عیب می شمارد.» - «الفرصه خلسه.» «فرصت، ربودنی است.» - «عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه.» «حسن خلق، در رأس نامه ی اعمال مؤمن است.» - «عنوان صحیفه السعید حسن الثناء علیه.» «در رأس نامه ی اعمال سعادتمند، ستایش و تمجید (مردم) از اوست.» - «خفض الجناح زینه العلم.»

ص: ۸۰

«فروتنی، زینت علم است.» (۱) . - «الجمال فی اللسان.» «زیبایی (انسان) در زبان (او) است.» - «الکمال فی العقل.» «کمال (انسان) به عقل (او) می باشد.» - «من صبر الرجل قله شکواه.» «شکوه ی اندک، از صبر (آدمی) است.» - «من رفق الرجل باخیه ترک توبیخه بحضره من یکره.» «از (نشانه های) مدارا کردن آدمی نسبت به برادرش، ترک سرزنش اوست در حضور کسی که ناپسند می دارد. - «من صدق صحبه الرجل اسقاط المؤنه عن اخیه.» «رفع مشکل از برادر، از (نشانه های) صداقت در دوستی است.» - «من علامه المحبه کثره الموافقه و قله المخالفه.» «از (نشانه های) محبت، موافقت فراوان و مخالفت اندک می باشد.»

---

۱ - ۸۴. امام علیه الصلوه و السلام می خواهند با این سخن طلایی، کسی را که سختیهای تحصیل علم و دوری از وطن و دوستان را در جهت تهذیب نفس تحمل کرده است، ارشاد فرمایند تا به زیور علم آراسته گردد و نورانیت و فزونی گیرد، زیبایی دانش بر او رخ بنماید و درخشش ترقی و کمال برایش آشکار شود تا مردم به او نزدیک گردند و از پرتو تعلیماتش، روشنایی بگیرند، پندهای کفایت آمیز از او بشنوند و برای تکامل روح و تهذیب اخلاق خود از وی گوهرهای قیمتی دریافت دارند. این، هنگامی امکان می پذیرد که انسان دانا و عالم، از تکبر و درشتی دور باشد. در غیر این صورت، مردمان از او فاصله می گیرند و به هدفی که برای آن مشکلات را متحمل شده، دست نمی یابد. بدین ترتیب، رستگاری جاوید و سعادت ابدی، همواره از او و سود بران از او دور خواهد بود.

- «یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم.» «روز رفتار با ظالم، به عدالت، سخت تر از روز رفتار ستمکارانه است با مظلوم.» - «من طلب البقاء فلیعد للمصائب قلبا صبورا.» «هر که طالب بقاست، باید دلی صبور داشته باشد.» - «العلماء غرباء لکثره الجهال بینهم.» «علماء به سبب فراوان بودن نادانان، در میانشان غریب هستند.» - «ثلاثه من کن فیه لم یندم: ترک العجله و المشوره و التوکل علی الله عند العزیمه.» «سه خصلت اگر در کسی بود، هرگز پشیمان نمی شود: ترک شتاب، مشورت و توکل بر خداوند هنگام تصمیم.» - «من نصح اخاه سرا فقد زانه و من نصحه علانیه فقد شانه.» «هر کس پنهانی برادرش را نصیحت کند، او را آراسته است و اگر آشکارا چنین کند، وی را زشت گردانده.» (۱) . - «من کثر همه سقم جسمه.» «آن که اندوه فراوان داشته باشد، بدنش بیمار می شود.» - «العفاف زینه الفقر.» «خویشتن داری، زینت فقر است.» - «الشکر زینه البلاء.» «شکر، زیبایی بلاست.»

ص: ۸۲

۱- ۸۵. تا این جا از اتحاف شبراوی، ص ۷۷ نقل کرده ایم.

- «التواضع زينه الحسب.» «تواضع، آرایش حسب است.» - «الفصاحه زينه الكلام.» «فصاحت، زينت سخن است.» - «الحفظ زينه الروايه.» «آراستگی روایت، به از بر کردن آن می باشد.» - «ان الله عبادا يخصهم بدوام النعم فلا تزال فيهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم و حولها الى غيرهم. «خداوند را بندگانی است که به دوام نعمتها مخصوص شان گردانده است و تا هر زمان که ببخشند، از آن نعمتها برخوردارند و اگر دست از بخشیدن بردارند، خدای تعالی از ایشان نعمتها را گرفته، به غیر آنان می دهد.» (۱) .

ص: ۸۳

۱- ۸۶. این درباره ی کسانی است که خداوند با سرازیر کردن نعمتهای خود برایشان، مهلت را از آنان سلب کرده است تا در غفلت غوطه ور باشند و از دیدن نور حق نابینا باشند. «و لا يحسبن الذين يبخلون بما آتيهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامه.» «گمان نبرند کسانی که نسبت به آنچه خداوند ایشان را ارزانی داشته، بخل می ورزند، این برایشان خیر است، بلکه موجب شر است برای ایشان و در روز قیامت، مالی که بدان بخل ورزیده اند، زنجیر گردن آنان می شود.» بنابراین نمی توان به حدیث شریف ایرادی وارد کرد. ما افراد فراوان می بینیم که به رغم برخورداری از نعمت فراوان، بدانچه خداوند خواسته است بخشش نمی کنند. این فراوانی برای ایشان سودمند نیست، بلکه بهانه ای است برای ارتکاب گناه بیشتر. خداوند جل شأنه می فرماید: «و لا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين.» «گمان نبرند کافران که اگر به ایشان توانایی می دهیم، برای خیرشان است. بلکه برای آن است که گناهشان بیشتر شود و عذابشان، دردناک.».

- «حفظ الادب زینه الورع.» «رعایت ادب، (موجب) آراستگی ورع می باشد.» - «بسط الوجه زینه القناعه.» «گشاده رویی، زینت قناعت است.» - «حسب الانسان من کمال المروه ان لا یلقی احدا بما یکره.» «از کمال جوانمردی برای انسان همین بس که به دیگری آنچه را نمی پسندد، نرساند.» - «من سخاء المرء بره بمن یجب حقه علیه.» «نیکی کردن نسبت به کسی که حقش بر او واجب است، از سخاوت مرد است.» - «ما عظمت نعمه احد الا عظمت حوائج الناس الیه فمن لم یتحمل تلک المؤنه عرض النعمه للزوال.» «نعمت بر کسی فزونی نمی یابد، مگر آن که نیاز مردم به او فراوان می گردد؛ پس اگر کسی از تحمل این بار گران سرباز زد، آن نعمت رو به زوال خواهد رفت.» - «ترک مالایعنی زینه الورع.» «ترک بیهودگیها آراینده ی ورع می باشد.» - «من کرم الرجل ایثاره علی نفسه.» «ایثار، از کرامت انسان است.» - «من انصاف الرجل قبوله الحق اذا بان له.» «قبول حق، آنگاه که برایش آشکار گردید، از انصاف مرد سرچشمه می گیرد.»

ص: ۸۴

- «من نصح الانسان لاخيه نهيه عما لا يرضاه لنفسه.» «از پندهای آدمی به برادرش، بازداشتن اوست از آنچه خود نمی پسندد.» - «من الشكر معرفه احسان المحسن.» «از (لوازم) شكر، شناخت نيكی نيكوكار است.» - «من التواضع معرفه المرء بقدره.» «آگاهی انسان به ارزش خود، ناشی از تواضع اوست.» - «العالم بالظلم و المعين عليه و الراضی شركاء.» «آن كه از ستمی آگاه است و آن كه بر آن همدستی كند و آن كه از آن خشنود باشد، همگی شريك يكديگرند.» (۱) . - «من سلامه الانسان قله حفظه لعيوب غيره و عنايته باصلاح عيوب نفسه.» «توجه اندك به عيوب ديگران و سعی در جهت اصلاح نفس، از سلامت انسان است.» - «من اخطأ وجوه المطالب خذلته الحيل.» «كسی كه در نگرش به واقعيتها اشتباه كند، از چاره انديشی وامی ماند.» - «الطامع فی وثاق الذل.» «طمعكار در بند ذلت گرفتار است.»

ص: ۸۵

---

۱ - ۸۷. فقها در زمينه ی قصاص، گفته اند: هنگامی كه شخص انسانی را نگهدارد و ديگری وی را به قتل برساند و سومی شاهد باشد و كاری در جهت نجات او نكند، حكم بنابر قضاوت حضرت اميرالمؤمنين عليه الصلوه و السلام چنين است: قاتل كشته و نگاهدارنده برای هميشه زندانی می شود و چشمان ناظر با آهن گداخته بيرون آورده می شود. مراد از «آگاه» در اين حديث، «عامل» است و احتمالا دگرگونی غيرعمدی اين كلمه، باعث آمدن «عالم» شده است.

- «النـاس اخوان فان كانت الاخوه فی غیر ذات الله فانها تعود عـداوه و ذلک قوله تعالی: الاخلاء یومئـذ بعضـهم لبعض عـدو الا المتقین.» «مردم، برادران یکدیگرنـد، اگر برادری برای غیر خـدا باشـد، منجر به دشـمنی می شـود و این فرمـایش خداونـد بلند مرتبه است که: در آن روز غیر از تقوا پیشگان همه با یکدیگر دشـمنی می کنند.» - «من اسـتحسن قبیحا کان شریکا فیه.» «آن که امر زشتی را نیکو جلوه دهـد، در آن شـریک است.» - «کفر النعمه داعیه المقت.» «کفران نعمت به دشـمنی می انجامـد.» - «من جازاک بالشـکر فقد اعطاک اکثر مما اخذ منک.» «آن که از تو سپاسـگزاری می کند، بیش از آنچه از تو گرفته است، تو را بخشـیده است.» - «لا تفسد الظن علی صدیق قد اصـلحک الیقین له.» «مبادا به گمانی، یقین خود را نسبت به خیرخواه خود، فاسد کنی.» - «من وعظ اخاه سـرا فقد زانه و من وعظه علانیه فقد شانه.» «آن که برادرش را در خفا پند دهد، وی را آراسـته و آن که آشـکارا چنین کند، وی را عیبناک گردانده است.» - «الصبر علی المصیبه مصیبه علی الشامت.» «صبر به هنگام مصیبت، مایه ی مصیبت ملامتگر است.»

ص: ۸۶

- «ثلاثه یبلغن بالعبد رضوان الله: کثره الاستغفار ولین الجانب و کثره الصدقه.» «سه خصلت بنده را به رضوان خداوند می رساند: کثرت استغفار، سیرت نیکو و کثرت صدقه دادن.» - «لو سکت الجاهل ما اختلف الناس.» «اگر نادان سکوت کند، اختلاف پیش نخواهد آمد.» (۱) . - «مقتل الرجل بین فکیه.» «عامل مرگ انسان، میان دو فک او (زبان او) است.» - «الرأی مع الاناه.» «اندیشه، همراه است با تأمل» - «بئس الظهیر الرأی الفطیر.» «فکر خام، پشتیبان بدی است.» - «ثلاث یجلبن الموده: الانصاف فی المعاضره و المواساه فی الشده و الانطواء علی قلب سلیم.» «سه چیز عامل جلب محبت دیگران است: انصاف در معاشرت، برابری در سختیها و داشتن قلبی صاف.» - «الناس اشکال و کل یعمل علی شاکلته.» «مردم گونه های متفاوتی هستند و هر کس بر طبق طبیعت خود عمل می کند.»

ص: ۸۷

---

۱ – ۸۸. لازمه ی نادانی، ارتکاب اشتباه و خطاست. زیرا شخص نادان، از نور علم و معارف، روشنی نمی گیرد و از ملکات فاضله بی بهره می ماند و همچنین همواره از قواعد و قوانین صحیح بی اطلاع می باشد. بنابراین سزاوار است که در مسائل دین و دنیا سکوت اختیار کند. چه در غیر این صورت، هدایت از او دور و هدف از وی، گم می شود. چه بسا از سخن او، نتیجه ی شومی پدید آید.

- «الشریف کل الشریف من شرفه علمه.» «با شرافت تر از همه شریفها، کسی است که شرفش به واسطه ی علمش باشد.» - «السؤدد کل السؤدد لمن اتقی ربه.» «تمام سیادت و بزرگی از آن کسی است که از خدایش ترسان باشد.» - «لا تعالجوا الامر قبل بلوغه فتندموا.» «پیش از فرا رسیدن وقت مناسب، کاری را چاره جویی مکنید که پشیمان خواهید شد.» - «لا یزال العقل و الحمق یتغالبان علی الرجل الی ان یبلغ ثمانیه عشر سنه فاذا بلغها غلبه علیه اکثرهما فیه.» «عقل و حماقت هماره در انسان سرگرم نزاع می باشند تا وی به هیجده سالگی برسد؛ آنگاه هر کدام در او بیشتر باشد، در این سن، بر دیگری غلبه می کند.» - «لا یطولن علیکم الأمل فتقسوا قلوبکم.» «آرزوهاتان را طولانی مکنید که باعث سختی دلهاتان می شود.» - «ارحموا ضعفاءکم.» «به ضعیفانتان ترحم کنید.» - «اطلبوا الرحمه من الله بالرحمه منکم.» «از رحمت کردن نسبت به دیگران، رحمت خداوند را به خود بخواهید.» - «من استفاد اخا فی الله فقد استفاد اخا فی الجنه.» «آن که در راه خدا، برادری به دست آورد، گویا برادری در بهشت نصیب او شده است.»

ص: ۸۸

- «من أمل فاجرا کان عقوبته الحرمان.» «هر کس امید به تبهکاری داشته باشد، کیفرش محرومیت است.» - «ما انعم الله نعمه علی عبد فعلم انها من الله علی اسمه شکرها له قبل ان یحمده علیها و لا اذنب عبد ذنبا فعلم ان الله مطلع علیه ان شاء عذبه و ان شاء عفا عنه الا غفر له قبل ان یستغفره.» «هر نعمتی که خداوند بنده اش را عطا می فرماید، اگر او بداند که از جانب خداست، شکر آن نعمت، پیش از آن که زبان به ستایش باز کند، به نامش نوشته خواهد شد و بنده ای که بداند خداوند از گناه او خبر دارد و می تواند عذابش کند یا درگذرد، گناهی مرتکب نخواهد شد، مگر آن که قبل از طلب مغفرت، آمرزیده خواهد بود.» - «من رکب مرکب الصبر اهتدی الی مضمار النصر.» «هر که بر مرکب صبر سوار آید، به پیروزی نهایی خواهد رسید.» - «من غرس اشجار التقی اجتنی ثمار المنی.» «آن که درخت تقوا بکارد، میوه ی کامیابی برخواهد گرفت.» - «موت الانسان بالذنوب اکبر من موته بالاجل و حیاته بالبرکه اکبر من حیاته بالعمر.» «مرگ انسان، به واسطه ی ارتکاب گناه، بزرگتر از مرگ به واسطه ی فرا رسیدن اجل است و زندگی او با برکت، بهتر از زندگی اوست با طولانی شدن عمر.» - «من وثق بالله و اتکل علیه نجاه الله من کل سوء و حرزه من کل عدو ولو کانت السموات رتقا علی عبد ثم اتقی الله لجعل به مخرجا منها.» «کسی که به خداوند مطمئن باشد و بر او توکل کند، خداوند او را از هر بدی نجات می دهد و از هر دشمن در امان نگاه می دارد. هرگاه آسمان ها به روی بنده ای بسته شود و او

اهل تقوا باشد، خدای تعالی راه خروج را بدو می نماید.» (۱) . این سخنان گوهربار، عهده دار تأمین سعادت بشری است. اصولی که آداب اجتماعی را تقویت می کنند و در سایه ی عمل بدانها مردمان به زیور ملکات فاضله آراسته می شوند. علو نفس، طهارت روح، استواری عقل و حسن عمل عواملی هستند که آدمی را به مقام شامخ انسانیت نائل می دارند. آدمی، بدین واسطه از اعمال زشت و فساد اخلاقی فاصله می گیرد و دلش از آلودگیها و کثافات ناپسند پاک می گردد. راهش به سوی فضیلت هموار می شود و اندک میلی نسبت به شهوتها، وی را از مسیر خارج نمی کند. هوس گناه در دل ندارد و حرص و آز و طمع در مادیات، وی را سرگرم نمی سازد. در مالش بخل نمی ورزد و نیت تجاوز به آبروی دیگری را در سر نمی پروراند. گوهرهایی چنین ارزشمند از دست گوهرشناس دانا گرفته می شود و برای رستگار شدن به واسطه ی آنان، می بایست مورد نگاهداری و سخت کوشی در عمل، قرار گیرند. در غوغای بازار حیات، اینان تنها متاعی هستند که تباهی و زیان را هرگز نمی پذیرند.

۱- ۸۹. تا اینجا از: نور الابصار. شبلنجی ص ۱۴۸. آورده شده است.

پیرامون ازدواج آن حضرت

اشاره

چون فضیلت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام بدین گونه بر «مأمون» لعنه الله علیه آشکار شد که ایشان علیرغم اندک بودن سن، در اوج علم و حکمت و آداب قرار دارند و از مشایخ قوم در این زمینه ها برترند، تصمیم گرفت دخترش «ام الفضل» (۱) را به ازدواج آن حضرت درآورد و به همین منظور، عده ای را روانه ی مدینه کرد تا آن حضرت را به بغداد آورند (۲) و آنگاه در نزدیکی خانه ی خود به حضرت علیه الصلوه و السلام منزل داد. در این موقع، یعنی سنه ی ۲۱۱ هجری قمری، سن شریف آن حضرت، شانزده سال بود (۳) . بنی عباس از عزم «مأمون» لعنه الله علیه اطلاع یافتند و آن را نپسندیدند، از ترس آن که مبادا سرانجام کار با حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام به همان جا منجر شود که کار با پدر بزرگوار ایشان علیه الصلوه و السلام رسید. لذا نزد وی رفته، او را به خداوند سوگند دادند تا از نظرش برگردد. از جمله به او گفتند: تو خود از مسائلی که میان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ما وجود دارد، آگاهی. خلفای راشدین، پیش از تو، ایشان را همواره در تبعید یا زندان نگاه می داشتند و ایشان را تحقیر می کردند. ما تا کنون در بیم از رفتار تو با پدرش (علیه الصلوه و السلام) بودیم تا آن که خداوندمان از این امر کفایت فرمود و

۱- ۹۰. ارشاد، شیخ مفید.

۲- ۹۱. مرآه العقول، مجلسی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳- ۹۲. دلائل الامامه، ابن جریر طبری، ص ۳۰۷.

سوگنـدت می دهیم به خـدا که غم و انـدوه دیگری بر مـا وارد نکنی که به تـازگی از مـا مرتفع شـده است و نظرت را از «ابن رضا» علیه الصلوه و السلام به سمت یکی دیگر از بستگانت که شایسته می دانی، بگردان. «مأمون» گفت: علت آنچه در میان شما و فرزندان «ابوطالب» وجود دارد، خودتان هستید، اگر انصاف بدهید، آنان از شما سزاوارتر هستند. اما آنچه خلفای پیش از من انجام داده اند، همه در حکم قطع رحم و خویشاوندی بوده است و من از این کار به خدا پناه می برم. به خدا قسم از این که «علی بن موسی الرضا» (علیه الصلوه و السلام) را به جانشینی خود انتخاب کرده بودم، ذره ای پشیمان نشده ام. حتی من از او خواسته بودم که در زمان حیات من، به امر خلافت اقدام فرمایند و من چون جامه ای، خلافت را از تن بیرون کنم، اما ایشان نپذیرفتنـد و سرانجام تقدیر خداوند واقع گردید. (۱) . «مأمون» آنگاه درباره ی رفتار خلفای پیشین با بنی هاشم چنین گفت: هنگامی که بعد از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «ابوبکر» عهده دار خلافت شد، به هیچ یک از بنی هاشم ولایت نداد. «عمر» نیز مثل او عمل کرد. «عثمان» نیز وقتی خلافت را به دست گرفت، بسوی بستگان خود رو کرد؛ از فرزندان «عبدشمس». آنان را در شهرها ولایت بخشید و به هیچ یک از فرزندان «هاشم» توجه نکرد. ولی هنگامی که «علی» (علیه الصلوه و السلام) متصدی خلافت شد، به هیچ یک از خاندان «ابوطالب» ولایت نداد و تنها به فرزندان «عباس» پرداخت: «عبدالله بن عباس» را در بصره، «عبیدالله» را در یمن، «معبد» را در مکه و «قثم» را در بحرین، والی گردانید. هر کس را به «عباس» نسب می رسانید، حکمران منطقه ای می کرد. لذا او بر گردن ما حق دارد و رفتار من با فرزندانش، سزای آن است. (۲) و اما من ابوجعفر جواد (علیه الصلوه و السلام) را برگزیدم، زیرا نسبت به تمام اهل فضل و علم – علیرغم سن اندکش – مبرز است و در دانش و حکمت اعجوبه است. من امیدوارم آنچه در او یافته ام، برای مردم آشکار گردد و بدانند نظر صائب از آن من است. «بنی عباس» گفتند: هر چند خلق و رفتار این جوان، تو را به شگفت آورده است و

۱- ۹۳. احتجاج، طبرسی، ص ۲۴۵.

۲- ۹۴. تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۲۰۱.

او را اعجوبه می خوانی، اما به هر حال او کودک است. به معارف آشنایی ندارد و فقه نمی داند. پیش از عملی کردن رأی خود، باید به او فرصتی بدهی، تا آداب لازم را بیاموزد. «مأمون» گفت: وای بر شما، من او را بهتر از همه ی شما می شناسم. علم افراد این خاندان از جانب خداوند و به واسطه ی الهام اوست، پدرانش همیشه در علم و دین و ادب از مردمان ناقص، بی نیاز و غنی بوده اند. اگر شما بخواهید، می توانید او را بیازمائید تا آنچه من از حالات و فضایل او باز گفته ام، بر شما آشکار گردد. گفتند: ای امیرالمؤمنین، انصاف دادی و ما را به آزمودن او، راضی کردی. برای او و ما مجلسی ترتیب بده تا ما شخصی را برای آن که از او سؤال فقهی کند، معرفی کنیم. اگر پاسخ صحیح داد، اعتراضی درباره ی ازدواج او نداریم و برای همگان، رأی صائب شما روشن خواهد شد. اما اگر نتوانست پاسخ دهد، همین قدر خیرخواهی ما درباره ی او کفایت می کند. «مأمون» گفت: اختیار با شماست، هرگاه خواستید، او را امتحان کنید. «بنی عباس» متفقا «یحیی بن اکثم» (۱) را پیشنهاد کردند و به او وعده ی اموال فراوان دادند تا سؤالاتی را آماده کند که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام از جواب بازماند. او پذیرفت و «مأمون» برای مناظره، وقتی را تعیین کرد که همه ی بزرگان خاندان «بنی عباس» حاضر شدند.

۱- ۹۵. «اکثم» یا «اکتم»، یعنی مرد بزرگ شکم. «یحیی» اهل خراسان بود. در سنه ی ۲۰۲ هجری قمری «ابراهیم بن شکله» پس از «امین» مسند قضاوت را در بصره به وی سپرد. او مدت بیست سال این مسند را در اختیار داشت، اما وقتی اهل بصره او را تحقیر کردند، در پاسخ به آنان گفت: من از «عتاب» که قاضی منصوب از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بود و نیز از «معاذ بن جبل» که از سوی آن حضرت در یمن قاضی بود و هم از «کعب بن سوار» که از طرف «عمر» در بصره قضاوت می کرد، بزرگترم! او تا سنه ۲۱۰ هجری قمری در بصره بود تا آن که در بغداد از سوی «مأمون» علیه اللعنه عنوان قضاوت یافت و در سال ۲۱۵ هجری قمری مسند قضاوت مصر را از طرف او دریافت داشت. آنگاه برای بدگویی عده ای از او «مأمون» علیه اللعنه وی را برکنار کرد و بدین ترتیب او به بغداد آمد و در آن جا ماند تا زمانی که «متوکل» به خلافت رسید و بواسطه او، «یحیی» به جای «ابوداود» در مسند قضاوت قرار گرفت. در سال ۲۴۰ هجری قمری عزل گردید و تمام دارایی خود را از دست داد و در خانه نشست در سال ۲۴۱ هجری همراه دخترش به حج رفت و در آن جا تصمیم به اقامت گرفت. اما پس از اتمام مراسم حج، خبر خشنودی «متوکل» از او به اطلاعش رسید و باعث شد به سوی عراق حرکت کند. روز جمعه ی ماه ذی الحجه ۲۴۱ هجری قمری در ربذه، مرگ او را دریافت و در همان جا مدفون گردید. تاریخ ولادت او را به سال ۱۸۸ هجری قمری گفته اند. «یحیی» در حدیث، غیرقابل اعتماد است. «ابن معین» می گوید: وی مردی است بسیار دروغگو، کتاب دیگران را خریداری می کرد و به خود نسبت می داد. او از «عبدالله بن ادریس» احادیثی را نقل می کند که از او نشنیده است. احادیث مربوط به این که وی عمل قوم «لوط» را انجام می داده است، در حد تواتر می باشد. (به نقل از تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۱۹۱. و تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷۹).

«مأمون» فرمان داد تا تختی زیبا که دو بالش بر آن بود، در کنار تخت خودش، برای حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام قرار دهند و در روز موعود، «یحیی بن اکثم» در مقابل ایشان نشست. مردم حاضر در جلسه نیز بر اساس شخصیتی که داشتند، بر جاهای خود قرار گرفتند. «یحیی» اجازه ی پرسیدن خواست و حضرت علیه الصلوه و السلام او را اجازه داد.

ص: ۹۴

سوال یحیی بن اکثم و جواب حضرتش

«یحیی» پرسید: نظر شما درباره ی شخص محرمی که حیوانی را شکار کند، و بکشد چیست؟ حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: این سؤال، دارای وجوه و اشکال مختلفی است، سؤال شما مربوط است به کدام شکل و وجه؟ آیا آن حیوان را در حرم کشته است یا در غیر حرم؟ آیا به حکم مسأله عالم بوده است یا خیر؟ حیوان را عمدا کشته است یا به اشتباه؟ آیا فرد محرم، برده بوده است یا آزاد؟ بار اولش بوده است یا تکرار کرده؟ آیا بر عمل خود اصرار دارد یا پشیمان شده است؟ حیوان را در شب کشته است یا روز؟ برای عمره احرام بسته است یا حج؟ حیوان، پرنده بوده است یا غیر پرنده؟ کوچک بوده است یا بزرگ؟ همانا هر کدام از این اشکال ده گانه، حکم و فدیه ی مخصوص به خود دارد. «یحیی» متحیر و آثار ناتوانی بر چهره اش آشکار شد و زبانش به لکنت افتاد و نمی دانست چه بگوید. حاضران، همگی، زبونی او را دریافتند و «مأمون» - لعنه الله علیه - گفت: خدا را حمد می گویم بر این نعمت و توفیق که در این مورد، نظر صائب، مرا عطا فرموده است. سپس رو به نزدیکانش کرد و گفت: حال، آنچه را انکار می کردید، فهمیدید؟ (۱) آنگاه از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام تقاضا کرد تا حکم مربوط به این

۱- ۹۶. ارشاد. شیخ مفید. بحارالانوار - ۵۰ / ۷۶ (چاپ جدید).

اشکال را بیان دارند. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: - اگر محرم در غیر حرم، حیوانی را به قتل برساند که پرنده ی بزرگ باشد، فدیه ی آن گوسفند است. - و اگر در حرم باشد، فدیه ی آن دو گوسفند است. - و اگر جوجه ای را در غیر حرم بکشد، فدیه ی آن بچه گوسفندی است که تازه از شیر گرفته شده است و نیازی به پرداخت قیمت آن نیست. - و اگر در حرم باشد، فدیه ی آن بره ای است که تازه از شیر گرفته شده است و قیمت آن جوجه را نیز باید بپردازد. - اگر حیوان وحشی بوده است، فدیه ی الاغ وحشی، گاو است و فدیه ی شترمرغ، شتر بزرگ! - اگر قدرت بر پرداخت این فدیه را ندارد، شصت مسکین را طعام دهد و اگر نمی تواند، هیجده روز، روزه بگیرد. - فدیه ی گاو، گاو است و اگر نمی تواند، سی مسکین را طعام دهد و اگر نمی تواند، نه روز، روزه بگیرد. - و اگر آهو باشد، فدیه ی آن گوسفند است. اگر نمی تواند ده مسکین را اطعام کند و اگر نمی تواند سه روز، روزه بگیرد. - اگر قتل، در حرم واقع شده است و احرامش برای انجام حج است، فدیه اش در هر مورد، دو برابر است که بایستی به عنوان هدی آنها را به کعبه ببرد و همراه با مردم در «منی» قربان کند. و اگر احرامش برای عمره است، در مکه قربان کند و قیمت آن را بپردازد تا دو برابر گردد. - اگر خرگوشی را کشت، فدیه اش گوسفند است. اگر کبوتری را به قتل رسانید، فدیه اش گوسفند است و باید یک درهم نیز صدقه بدهد و یا با آن برای کبوتران حرم، گندم بگیرد. در مورد جوجه، نیم درهم کافی است و در مورد تخم مرغ، یک چهارم درهم (صدقه یا گندم برای کبوتران حرم) (۱) .

۱- ۹۷. مدینه المعاجز، علامه سید هاشم بحرانی، ص ۵۲۷، باب ۳۹.

- شخص محرم، هر عملی را از روی نادانی انجام دهد، کیفری نمی بیند، مگر در مورد صید که به هر صورت، عالم یا جاهل، از روی عمد یا به اشتباه، باید فدیه بدهد. - هر عملی را که برده انجام دهد، کفاره اش به اندازه یک آزاد، بر عهده ی صاحب و آقای اوست. - هر کاری را کودک نابالغ انجام دهد، از فدیه معاف است، اما اگر تکرار کند، خداوند از او انتقام می گیرد؛ هر چند کفاره ای بر او واجب نمی آید، اما در آخرت مشمول عذاب می شود. - اگر شخص محرم، صید را نشان دهد و دیگری آن را به قتل رساند، نشان دهنده باید فدیه بدهد. - کسی که بر صید کردن، اصرار ورزد، عقوبت اخروی بعد از دادن فدیه دامنگیرش خواهد شد و آن که پشیمان شود، بعد از دادن فدیه، مشمول عذاب نخواهد بود. - اگر حیوان را در شب به قتل برساند، چنانچه صید در آشیانه اش باشد و از روی اشتباه چنین کند، کفاره اش بر او نیست. اما اگر از روی عمد باشد، چه در شب و چه در روز، دادن فدیه بر او واجب می شود. (1) . «مأمون» - لعنه الله علیه - گفت: احسنت ای ابوجعفر! خداوند بیش از پیش به تو احسان کند. اگر مایلید از «یحیی» سؤالی بفرمایید؛ همان گونه که او از شما پرسید. حضرت به «یحیی» فرمودند: از تو بپرسم؟ «یحیی» گفت: فدایت گردم، خود دانید! اگر پاسخ را بدانم، عرض می کنم و اگر ندانم، از شما می آموزم. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: بگو چگونه می شود که نظر کردن مردی به یک زن، در اول صبح حرام است، در میانه ی روز حلال، هنگام ظهر حرام، عصر حلال، موقع غروب حرام، آخر شب حلال، نیمه ی شب حرام و هنگام طلوع فجر زن بر او حلال می گردد.

---

۱ - ۹۸. بر تمام این احکام، «ابن جریر» در دلائل الامامه. ص ۲۰۷. و «مسعودی» در اثبات الوصیه. ص ۱۸۸. و «حسین بن عبدالوهاب» در عیون المعجزات. ص ۱۱۱. اتفاق کرده اند.

«یحیی بن اکثم» که حتی صورت مسأله را نفهمیده بود، به جهل خود اعتراف کرد و از امام علیه الصلوه و السلام پاسخ را درخواست کرد. حضرت امام جواد (علیه السلام) فرمودند: این زن کنیزی است که تعلق به دیگری دارد. در اول روز برای مرد، نظر کردن به او حرام است، در میانه ی روز او را خریداری می کند و برایش حلال می شود، هنگام ظهر وی را آزاد می کند و نظر کردنش بر او حرام می گردد، عصر او را به ازدواج خود درمی آورد، برایش حلال می شود، موقع غروب با او ظهار می کند (۱) و بر او حرام می شود، آخر شب کفاره ی ظهار را می پردازد و بر او حلال می گردد، در نیمه ی شب او را طلاق رجعی می دهد و بر او حرام می شود و هنگام طلوع فجر رجوع می کند و زن بر او حلال می گردد. «مأمون» - لعنه الله علیه - رو به نزدیکان و اقوامش کرد و گفت: آیا از میان شما کسی پاسخ این دو مسأله را می دانست؟ همگی گفتند: به خدا سوگند که نه! نظر امیرالمؤمنین صائب است. «مأمون» گفت: وای بر شما، این خاندان به فضائلی که دارند، از میان مخلوقات مخصوص شده اند و سن اندک مانع از کمالات آنان نیست. مگر نمی دانید حضرت رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم)، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را در حالی که ده سال بیشتر نداشت، به پذیرفتن رسالت خویش دعوت کرد، و اسلام او را قبول کرد. این در حالی است که هیچ کسی را در آن سن و سال به رسالت خویش دعوت نفرموده است. با حسن و حسین (علیهما الصلوه و السلام) بیعت کردند، در حالی که آنان کمتر از شش سال داشتند و غیر از آن دو با هیچ کودکی بیعت نفرمودند. آیا هم اکنون باز هم آنچه را خداوند به اینان اختصاص داده است، نشناخته اید؟ آنان فرزندانی هستند که برخی پدران برخی دیگرند و آنچه برای نخستین شان است، برای آخرین شان نیز هست. «عباسیان» گفتند: ای امیرالمؤمنین راست می گویی! آنگاه برخاستند و بی مقدار و زبون از مجلس بیرون رفتند. (۲) پس از این، «مأمون» خطاب به حضرت امام جواد علیه

۱- ۹۹. یعنی می گوید: «انت علی حرم کظهر امی» «تو همچون پشت مادرم، بر من حرام هستی.» (به احکام طلاق در رسائل عملیه مراجعه شود. ویراستار). [

۲- ۱۰۰. ارشاد. شیخ مفید.

الصلوه و السلام کرد و گفت: خطبه ی عقد دخترم - «ام الفضل» - را به نام خود، ایراد فرما!

ص: ۹۹

خطبه ی عقد

حضرت فرمودند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که نعمتهایش را به رحمت خود عطا می فرماید و بندگان را با منت هدایت می فرماید. (۱) حمد و ستایش می کنم خدا را از طریق اقرار به نعمت هایش و ایمان دارم به وحدانیت او که خدایی جز او نیست، از سر اخلاص. (۲) درود خداوند بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین مخلوقش که در او تمام فضائل پراکنده ی دیگر پیامبران را گرد آورده است و همه را از او برای جانشینش میراث قرار داده است. درود بر او باد، درودی تمام و کامل. (۳) اما بعد، از فضل خدای تعالی بر مردم، آن است که آنان را به واسطه ی حلال، از حرام بی نیاز کرده و فرموده است: «و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم» (۴) . «مردان و زنان بی همسر از میان خود را به ازدواج یکدیگر درآورید و نیز

۱- ۱۰۱. اثبات الوصیه، مسعودی.

۲- ۱۰۲. اعلام الوری، شیخ طبرسی، ص ۲۰۳.

۳- ۱۰۳. دلائل الامامه، ابن جریر طبری، ص ۲۰۷.

۴- ۱۰۴. سوره ی نور، آیه ی ۳۲.

بندگان و کنیزان صالح خود را و اگر آنان فقیرند، خداوند از عنایتش آنان را بی نیاز می گرداند که او رحمتش را می گسترد و داناست.» همانا محمد بن علی بن موسی (علیهم الصلوه و السلام) دختر بنده ی خدا «مأمون» را به عقد خویش درمی آورد و مهریه اش را همچون مهریه ی دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جده ی خود حضرت فاطمه (علیها الصلوه و السلام) برابر با پانصد درهم کامل قرار می دهد. ای امیرالمؤمنین، آیا وی را با این مهریه تزویج می کنی؟ (۱) . «مأمون» (لعنه الله علیه) گفت: ستایش خدایی راست که تمام کارها در مقابلش خوار و ذلیل است، خدایی را که جز او نیست. به ربوبیت او اقرار می کنم و درود خداوند را شایسته ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و برگزیده ی او می دانم. اما بعد، خدای تعالی نکاح را - که بدان راضی است - وسیله ی ایجاد نسبت قرار داده است و من «زینت»، دخترم، را به «محمد بن علی بن موسی» (علیهم الصلوه و السلام) به همان مقداری که فرمودند، تزویج کردم. (۲) . بدین ترتیب، مراسم عرض تبریک آغاز شد و نثار قدوم حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، بسته هایی (۳) از نقره، در مجلس پراکندند که در آن مشک آمیخته به زعفران بود و در میان هر یک، نوشته هایی بود که نام اموال گران قیمت و املاک و باغها را بر آن ها مرقوم کرده بودند. خواص مجلس آن را بعد از جمع کردن، گشودند و هر یک آنچه را نوشته شده بود، درخواست کردند. بر فرماندهان و دولتمردان کیسه های زر فروریختند و ظروفی نقره ای و آکنده از عطر شبیه به کشتی و به مجلس درآوردند که همگان از آن استفاده کردند. غذا آوردند و حاضران خوردند و در حالی که به برکت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام ثروتمند شده بودند، مجلس را ترک گفتند. (۴) .

۱- ۱۰۵. روضه الواعظین، ص ۲۰۵.

۲- ۱۰۶. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲. ص ۴۲۹.

۳- ۱۰۷. اثبات الوصیه، ص ۱۸۹.

۴- ۱۰۸. ارشاد، شیخ مفید.

«ام الفضل» را به خانه ی «احمد بن یوسف» - در کنار دجله - بردند و حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام تا موسم حج در همان جا اقامت کردند. سپس با عیال خود به مکه و بعد به مدینه تشریف بردند. (۱) . چو مأمون فضل وی در هفت سالی دید، داد اعلان که واجب احترامش بر شیوخ و بر شباب آمد به مخصوصین خود گفتا که ام الفضل از آن اوست زوی انجب که کفو دخترم در انتجاب آمد بدو عباسیان گفتند زاو پرسش کند یحیی بدین امید کو طفل است و عاجز از جواب آمد یکی مجلس بپا کردی دو مسند خوش بگستردی یکی زآن دو، زمأمون بود و دیگر زان جناب آمد جواد آمد به سن هفت و بر مسند چو شه بنشست همه گفتند زین حرمت، دل دشمن کباب آمد زمأمون خواست بن اکثم، اجازت، تا ز شه پرسد بگفت از وی اجازت در سؤال و در خطاب آمد اجازت خواست زاو، گفت: آنچه می خواهی نما پرسش خود این همچون «سلونی» در حضور و در غیاب آمد بگفت: «ای من فدایت، محرمی گر کشت صیدی را چه در حکمش تو فرمایی؟ که در گفتن ثواب آمد»

ص: ۱۰۲

۱- ۱۰۹. در تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۸۰، آمده است: «احمد بن یوسف بن صبیح کوفی» که منازل آنان در حومه ی کوفه بود، جدش صبیح بنده ی «بحر بن علاء عجلی» است، می گویند قبطی بوده است و «سری بن بشر» او را خریداری و آزاد نموده است. «احمد» دارای ذکاوت و هوش و طبعی نوآور بود و در فن نویسندگی مهارت بسیار داشت. برادرش «قاسم» و فرزندان ایشان نیز چنین بودند. «احمد» مسؤول دیوان مکاتبات بود و در نزد «مأمون» شأن و مقامی داشت. پدرش، نویسنده ی «بنی امیه» و «عبدالله بن علی» عموی «منصور» بود. «سید محسن امین» محقق و متتبع شیعه، تشیع وی را بررسی نکرده است، گو این که به گمان قوی بعد از اطمینان به تشیع برادرش «قاسم» به شیعه پیوسته بود. احمد در ماه رمضان ۲۱۳ هجری قمری از دنیا رفت (معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۶۱ و تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۶، و اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۵).

بگفتا: «کشت در حل یا حرم؟ با علم یا با جهل خطا یا عمد؟ حر یا عبد؟ کودک یا که شاب آمد؟ معید و مبتدی؟ نادم، مصر؟ حج، عمره؟ روز و شب؟ صغار آمد، کبار آمد؟ طیور آمد، دواب آمد؟» فتاد اندر تلجلج پوراکثم چون خر اندر گل خلیفه گفت: علم الله بود، نز اکتساب آمد به شکر اندر شد و حل مسائل خواست زاو، فرمود بدو، کو منتظر سفت گهر زان لعل ناب آمد کبیر طیر، در حل گوسفندی، در حرم ضعفش به جوجه بره در حل ضعف و قیمت در مثاب آمد ندم، کودک، خطا، معفو؛ ضمان عبد بر مولاست چو علمت جهل و بر عامد، مصر، محشر، عقاب آمد چنان بر زد صدای آفرین از خلق و از مأمون که گویی چنگ بر نقاره ها و بر رباب آمد بگفتا خطبه ام الفضل دختم، برگزین، شه خواند به مهر فاطمه، خوش خطبه کان با آب و تاب آمد که ناگه زورقی سیمین به نهر از مشک و از عنبر رسید و هر که را بر موی زان مشکین خضاب آمد سپس چیدند زرین خانچه ها ز الوان نعمتها به بندقها تیول وصک سیم و زر ناب آمد به نام شه نگر فیروزی و برکت، که در ساعت «قدور راسیات» آمد، «جفان کالجواب» آمد (۱) .

۱- ۱۱۰. علامه محمد صالح حائری مازندرانی: دیوان الادب، ص ۲۸۴ - ۲۸۲.

خبر ام جعفر

در یکی از روزها، دختر «هارون الرشید» - «ام جعفر» - از خدمت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام درخواست کرد تا به منزل او بروند. هنگامی که حضرت بدان خانه درآمدند، مورد استقبال و تکریم فراوان قرار گرفتند، «ام جعفر» از آن حضرت تقاضا کرد تا با همسر خویش در خانه ی او نزدیکی داشته باشند. حضرت امام علیه الصلوه و السلام پس از آن که وارد خانه شدند، بدون لحظه ای درنگ از آن جا بیرون آمدند، در حالی که این آیه را قرائت می کردند: «فلما رأینه اکبرنه» (۱) . «هنگامی که وی را دیدند، او را بزرگ داشتند» «ام جعفر» عرض کرد: ای مولای من، چرا نعمت را بر من کامل نفرمودی؟ حضرت فرمودند: «اتی امر الله فلا تستعجلوه» (۲) . «امر الهی درآمد، پس در آن شتاب مورزید» و نیز افزودند: امری رخ داد که اعاده ی آن نیکو نیست. «ام جعفر» از «ام الفضل» راجع به آنچه اتفاق داد، پرسید. او گفت: ای

ص: ۱۰۴

۱- ۱۱۱. سوره یوسف / ۳۱.

۲- ۱۱۲. سوره نحل / ۱.

عمه، چگونه او خبردار گردید، گویی ساحر است؛ به خدا سوگند تا جمالش بر من طالع شد، آنچه هنگام عادت برای زنان رخ می دهد، برایم اتفاق افتاد. «ام جعفر» متحیر و مبهوت رو به سوی حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام کرد و پیرامون ماوقع سؤال کرد. حضرت فرمودند: این اتفاق، از امور پنهان زنان است. عرض کرد: آیا شما علم غیب می دانید؟ فرمودند: خیر. عرض کرد، آیا بر شما وحی نازل می شود؟ فرمودند: خیر. عرض کرد: پس چگونه این مطلب را دانستید؛ در حالی که جز خداوند کسی از غیب آگاه نیست. امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: من آن را بواسطه ی علم خداوند دانستم. عرض کرد: داستان بزرگ شمردن توسط زنان چه بود؟ فرمودند: آنچه برای «ام الفضل» از امر ماهانه اش حاصل شد. (۱) . هنگامی که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام قصد خروج از بغداد و جدا شدن از «مأمون» را داشتند و همسرشان نیز با ایشان بود، مردم تا کوفه آن حضرت را مشایعت کردند. چون به «دارالمسیب» رسیدند، وقت نماز مغرب شده بود. در مسجد وارد شدند. در صحن مسجد درخت سدر خشکی بود که میوه نمی داد. حضرت در نزد ساقه ی آن وضو ساختند و نماز مغرب را به جماعت برگزار فرمودند: در رکعت اول، حمد و سوره ی «اذا جاء نصرالله...» و در رکعت دوم حمد و سوره ی «قل هو الله...» را قرائت فرمودند و آنگاه نماز را تا رکعت سوم ادامه دادند. بعد از اشتغال به ذکر خداوند، چهار رکعت نماز نافله، تعقیبات آن، سجده ی شکر (۲) و سرانجام نماز عشاء را پس از یکدیگر، به جای آوردند (۳) سپس به سوی آن درخت تشریف بردند. در آن جا بود که مردم میوه های خوبی را بر آن مشاهده کردند و از آن خوردند؛ میوه ای بود شیرین و بدون هسته. (۴) . در حدیث «ابن شهر آشوب» آمده است که «شیخ مفید» از آن میوه خورد و هسته ای در آن نیافت. (۵) .

۱- ۱۱۳. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۹. به نقل از مشارق الانوار.

۲- ۱۱۴. ارشاد، شیخ مفید.

۳- ۱۱۵. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۴.

۴- ۱۱۶. اعلام الوری، ص ۲۰۵.

۵- ۱۱۷. مناقب، ج ۲، ص ۴۳۴.

سخنی درباره ی محبت اهل بیت

امامان آشکار کننده ی راههای هدایت و وسیله ی نجات از هلاکت هستند. در قیامت، به محبت ایشان، امید نجات می رود. آنان اهل بخشش و جوانمردی هستند. تمام مدایح از ادا کردن حق ایشان فروتر مانده است. مکارم اخلاق از خلق و خوی و صفات بزرگ آنان گرفته شده است و تمام صفات پسندیده در اصل و نژاد آنان نهاده شده است. بهشت، مشتاق است برای ایشان و در نتیجه ی پیوند با آنان به دست می آید و دوزخ حاصل دوری از ایشان است. اینها، همه، بر تمام و یکایک ایشان صادق است و نیز بر حاضر و غائبشان. محبت ورزیدن، به معصومین، واجب است، دولت و حکومتشان پایدار، سیادتشان در جهان استوار و لبهای دوستانشان همواره پرخنده است. کدام شرافت بزرگتر از آن که، جد ایشان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ پدرشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوه و السلام و مادرشان، سیده ی زنان جهان، حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها باشند. چه کسی در این افتخار همسنگ ایشان است؟ چه کسی توان مسابقه دادن با ایشان را در علو مقام و ارزش دارد؟ آنان به نهایت عز و جلال نایل آمده اند و بر همه پیشی گرفته اند. قله ای از سیادت نیست که زیر پای ایشان نباشد و از آیندگان، کسی نیست که جلوتر از آنان باشند. این، «حق الیقین» است و بلکه «عین الیقین».

ص: ۱۰۶

مردمان، همگی جیره خوار خوان رحمت آنانند و انتسابشان به ایشان، نسبت به عبودیت است. همه ی خصال نیک از آنان گرفته می شود و شرافت اولین و آخرین از شرافت آنان پرتوی یافته است. درباره ی صفات آنان، اگر بسیار سخن گفتم، گزافه ای بر زبان نیاوردم و اگر همه را در ایشان منحصر دانستم، هنوز حق مطلب را ادا نکرده ام که دست انسان کجا و ستاره ی ثریا؟!

ص: ۱۰۷

اجتماع شیعیان در خانه ی عبدالرحمن بن حجاج

در آن هنگام که حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به دست مأمون لعنه الله علیه به شهادت رسیدند، حضرت ابوجعفر جواد علیه الصلوه و السلام، هشت سال داشتند. شهادت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، برای شیعیان مصیبتی بس گران بشمار می رفت. زیرا برای عهده دار شدن مقام امامت، تنها حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را - که کودکی بیش نبود - فرا روی خویش می دیدند. و این سبب می شد، موجی از ناآرامی و اضطراب شیعیان را در برگیرد. آنها از یاد برده بودند که «امامت»، مقامی از جانب خدای تعالی می باشد. و کسی که جامه ی خلافت الهی بر تن دارد، ذات پاکی است که از نور خدای تعالی آفریده شده است. خداوند به ذات پاک امامان علیهم السلام، آگاهی بر خواص طبیعتها و علم بر اسرار کاینات را عطا کرده و هیچ چیز - کوچک یا بزرگ - از آنان پنهان نیست. علم امامان علیهم السلام، علم حضوری و از جانب خدای حکیم و علیم است. و حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، شاخه ای از درخت احمدی صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. بنابراین اگر خدای تعالی، او را جانشین پدران معصوم بزرگوارش علیهم السلام قرار داده باشد؛ او همچون چراغی تابان - با معجزات خود و آگاهی از گذشته و آینده، همان گونه که عیسی در گهواره به پیامبری مبعوث گردید - فراروی کسی که در مسیر حقیقت از نور یقین روشنایی می طلبد، قرار خواهد گرفت. و این نور بر هیچ کس

پوشیده نیست جز بر آنان که در شناخت امام علیه الصلوه و السلام، راه جهل می پیمودند و گمان داشتند که، خلافت الهیه با سن کم سازگار نیست. و چنین بود که عده ای از شیعیان، از نقاط مختلف در خانه ی «عبدالرحمن بن حجاج» گرد آمدند. این خانه، در یکی از محله های بغداد به نام «برکه زلزل» (۱) واقع بود. در این گردهمایی «ریان بن صلت»، «صفوان بن یحیی»، «محمد بن حکیم» و «یونس بن عبدالرحمن» حضور داشتند و برای مصیبت بزرگ شهادت امام رضا علیه الصلوه و السلام می گریستند و درباره ی موضوع امامت با یکدیگر سخن می گفتند. «یونس بن عبدالرحمن» رو به جمع حاضر کرد و گفت: گریه را کنار بگذارید و به کسی که بتوان مسائل و مشکلات را بدو ارجاع داد، رو کنید و تا زمانی که این کودک - یعنی حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام - بزرگ شود و خود امامت را به عهده گیرد، از آن شخص پیروی کنید. «ریان بن صلت» برخاست - و خشمگین - دست خود را بر گلوی یونس بن عبدالرحمن نهاد، و در حالی که به شدت او را می زد گفت: تو به ایمان تظاهر می کنی، و شرک و شک خود را پنهان می داری. به خدا سوگند؛ که اگر امامت و خلافت حضرت جواد علیه

---

۱ - ۱۱۸. در تاج العروس. ج ۷. ص ۱۰۸ آمده است: «برکه زلزل» در بغداد، بین «کرخ» و «صراه» و «باب المحول» و «سویقه ابوورد» واقع شده است. این «برکه» به «زلزل» غلام «عیسی ابن منصور» منسوب می باشد. وی، این برکه را حفر و آن را برای مسلمانان وقف کرد، پس این محل به وی نسبت داده می شود. در معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۵۲، آمده است: «ابراهیم موصلی» از اطراف کوفه «زلزل جلاد» و «برصوما زامر» را آورد. و به آن دو، انواع موسیقی و آواز را آموخت. پس آن دو در دربار خلفا به آوازه خوانی مشغول شدند. در اغانی، ج ۵، صفحه ۲۲ آمده است: نام زلزل «منصور» بود. هارون الرشید - لعنه الله علیه - بر خشم وی گرفت و ده سال او را در زندان حبس کرد. سپس از وی راضی شد و او را اکرام کرد. خواهر او، همسر ابراهیم موصلی بود و برایش فرزند آورد.

الصلوه و السلام از جانب پروردگار باشد، تفاوتی نمی کند او یک روزه باشد یا صد ساله، و اگر امامت و خلافتش از جانب خداوند نباشد، اگر هزار سال هم داشته باشد، او نیز مانند یکی از مردم عادی است. کسانی که در مجلس بودند به یونس روی آوردند و او را مورد سرزنش قرار دادند. (۱) .

ص: ۱۱۰

۱- ۱۱۹. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۸۴. طبع نجف. در بزرگی و استواری یونس بن عبدالرحمن، - در راه حق - جای هیچ گونه تردید نیست. یک زمان مال فراوانی در اختیار او قرار داده شد، تا بگوید که امامت در حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام متوقف شده است. او وکیل حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام بود. و در زمره ی اصحاب خاص به شمار می رفت. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، یاران خود را به منظور آموختن معالم دینشان، به سوی او می فرستادند و سه بار برای وی بهشت را ضمانت فرمودند. «ابوهاشم جعفری»، کتاب «یوم و لیله ی یونس» را به حضرت امام حسن عسکری علیه الصلوه و السلام، عرضه کرد. امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: «اعطاه الله بکل حرف نورا یوم القیامه» «خداوند در روز قیامت، در برابر هر حرفی از این کتاب، نوری به او می بخشد.» و او از جمله کسانی است که امامیه بر درستی و صحت احادیثی که روایت می کند، متفق می باشند. و مقصود «یونس»، از جمله ی «گریه را کنار بگذارید» که «ریان» متوجه آن نشد؛ امتحان و آزمایش حاضران در مجلس بود. تا آنان که در مقابل حق معرفتی استوار دارند، شناخته شوند. تا شاید او بتواند در ارشاد و راهنمایی کسی که از امام علیه الصلوه و السلام منحرف شده است، تلاشی کرده باشد. در بزرگی و معتمد بودن «یونس بن عبدالرحمن»، «نجاشی»، «کشی»، «علامه حلی»، «مجلسی»، «محقق بحرانی»، «جزائری»، «شیخ فخرالدین طریحی»، «کاظمی» هیچ گونه تردید و توقفی نکرده اند. وی در فهرست ابن ندیم، ص ۳۰۹ جزو بزرگان شیعه به شمار رفته است. در این فهرست آمده است: «یونس بن عبدالرحمن، درباره ی مذهب شیعه تالیفات فراوان دارد.» سپس ذکری از نام کتابهای او رفته است. وی در سال ۲۰۸ هجری در حالی که شش سال از شهادت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام می گذشت، از دنیا رفت. او از موالی خاندان «یقطین» بود. و اما «عبدالرحمن بن حجاج»، وی در میان اصحاب حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام از بزرگان فقها و متکلمین بشمار می آمد. او استاد «صفوان» است و محبتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام - مشهورتر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد. وی در بحث و احتجاج بسیار نیرومند بود. با «ابن ابی لیلی» و «ابن شبرمه» احتجاجاتی داشته است که در تمام آن مباحث بر حریفان خود پیروز گردید. حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام بهشت را برای او گواهی دادند و علمای رجال در موثق بودن و محبت شدید او به ائمه علیهم السلام - درنگ نکرده اند.

دیدار شیعیان با امام در موسم حج

در موسم حج، تعداد بسیار زیادی به قصد دیدار حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، عازم زیارت خانه ی خدا شدند. از جمله: «محمد بن جمهور قمی»، «حسن بن راشد»، «علی بن مدرک» و «علی بن مهزیار». زمانی که به مدینه رسیدند، از جانشین حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام جویا شدند. عده ای به آنان پاسخ دادند که: در سه میلی مدینه قریه ای به نام «بصریا» قرار دارد و حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در آنجا ساکنند. این قریه را حضرت امام ابوالحسن اول – موسی کاظم علیه الصلوه و السلام – بنا کرده اند. زائران وارد محل اقامت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام شدند و مشاهده کردند که عده ای از مردم در آن جا گرد آمده اند، لذا، آنان نیز در میان مردم نشستند. در آن حال «عبدالله» فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام وارد شد. با ورود او مردم به یکدیگر گفتند، این فرد امام ماست. در این هنگام فقهاء فریاد اعتراض برآوردند، و گفتند: «از حضرت امام محمدباقر و امام صادق علیهما الصلوه و السلام به ما روایت رسیده که محال است، دو برادر به جز حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما الصلوه و السلام، هر دو امام باشند. بنابراین، «عبدالله» امام ما نیست.» مردی از عبدالله پرسید: «نظرت درباره ی مردی که زن خود را به تعداد ستارگان آسمان طلاق دهد چیست؟» عبدالله در پاسخ وی گفت: قسم به کرکس پرنده و کرکس افتاده، که زن در اول ماه خرداد باید از

شوهرش جدا شود. با شـنیدن این فتوا حاضـران در مجلس را اندوه و حیرت فراگرفت. (۱) . مردی دیگر پرسـید: فتوای شما در مورد مردی که با چهارپایی، عمل زشتی انجام دهد چیست؟ پاسخ داد: باید دسـتش را قطع کرد. و همچنین باید صد تازیانه به او زد و تبعیدش کرد. این فتوا، برای حاضـران، بسـیار گران و مایه ی شـگفتی بود، زیرا از هیچ یک از معصومین علیهم السلام این گونه فتاوی را نشـنیده بودنـد. همهمه ی حاضـران بالا گرفت. آنان می گفتند مسأله ی امامت تغییر کرد، سـپس خواسـتند، مجلس را ترک کننـد، که دری از بالای مجلس بـاز شـد و «موفق» خـادم حضـرت امام جواد علیه الصـلوه و السـلام، پیشاپیش ایشان بیرون آمد. سپس حضـرت امام جواد علیه الصـلوه و السـلام تشـریف آوردند. جامه ی ایشان از دو پیراهن و یک شلوار عدنی تشـکیل می شد. عمامه ای نیز بر سر داشتند که دو تحت الحنک داشت، یکی از طرف جلو دیگری از عقب آویزان بود. در پاهای مبارکشان نعلین بقبالین بود. سـلام دادند و نشسـتند. شکوه و بزرگی و جلال ایشان همه جا را غرق در سکوت کرد، زیرا که مردم، انوار نبوت و ابهت خلافت الهی را در ایشان مشاهده کردند. سپس حضرت امام علیه الصلوه و السلام در جایگاه خـود نشسـتند. همـان شـخص اول، سؤال خود را از ایشـان پرسـید. امـام علیه الصـلوه و السـلام در جواب فرمودنـد: «در کتـاب خداوند این آیه ی شـریفه را قرائت کن.»: «الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسریح باحسان» «طلاق دو مرتبه انجام می گیرد (پس از آن) یـا به شایسـتگی بایـد نگاهـداشت و یـا به نیکی رهـا کرد» یعنی در بار سوم (۲) و طلاق جز با پنج شـرط صـحیح نیست. «در طهر غیر مواقعه» (۳) ، اجراء شدن «صیغه» به «قصد»، و شهادت «دو شاهد عادل». ای سؤال

۱- ۱۲۰. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- ۱۲۱. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۸۵.

۳- ۱۲۲. یعنی: زن از عادت ماهیانه پاک باشد. و در این پاکی با همسرش آمیزش نداشته باشد. (ویراستار).

کننده آیا در قرآن در این موضوع، عدد ستارگان آسمان ذکر شده است؟ وی پاسخ داد: نه (۱) . حضرت امام علیه الصلوه و السلام در پاسخ سؤال دوم فرمودند: فاعل باید تعزیر شود، پشت چهارپا علامت و داغ گذاشته شود و از شهر بیرون گردد، تا ننگ برای آن مرد نماند. (۲) و قیمت آن را به عنوان خسارت پرداخت کند. هر نوع استفاده از آن چهارپا حرام است، و باید به بیابان برده شود و در آن جا بماند تا مرگش فرارسد، یا گرگ و حیوان درنده ای آن را بخورد. آن مرد گفت: «عموی شما چنین و چنان فتوی داد.» حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: ای عمو، همانا بزرگ است نزد پروردگار که فردا در مقابلش بایستی و به تو بفرماید برای بندگانم به چیزی که نمی دانستی فتوی دادی. در حالی که میان امت کسی که از تو عالم تر باشد، وجود داشت. عبدالله گفت: «برادرم حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام را دیدم که همانند سخن من فتوی دادند.» حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، اختلاف دو مسأله و دو فتوی را برای وی بیان فرمودند. از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام پرسیدند: شخصی قبر زنی را می شکافد و کفن او را می دزدد و با وی عمل زشت انجام می دهد. حکم او چگونه است؟ حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرمودند: به علت دزدی دستهایش قطع می شود (طبق موازین شرعی)، برای زنا به وی حد زده می شود، و از شهر برای عبرت مردم، تبعید می گردد. و اگر مرد، دارای همسر بوده است، به قتل می رسد. (۳) . حاضران در مجلس خوشحال شدند. زیرا به هدف خود که دیدار خورشید امامت بود نایل آمده بودند و اعتقادشان به ولایت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام محکم شد سپس مردم به ایشان روی آوردند و آنچه از مسائل دینی بر آنان مبهم بود، از حضرت سؤال کردند. به طوری که گفته شده است؛ در یک جلسه حدود

۱- ۱۲۳. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- ۱۲۴. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۸۵.

۳- ۱۲۵. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹.

سی هزار مسأله از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام سؤال شد. [(۱)] . «موسی بن قاسم» خدمت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام عرض کرد: قصد دارم به نیابت شما و نیز به نیابت پدر بزرگوارتان طواف کنم. اما مردم به من گفته اند، طواف به نیابت ائمه علیهم السلام جایز نیست. حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در پاسخ فرمودند: هر اندازه می توانی طواف کن که جائز است. پس از سه سال موسی بن قاسم خدمت امام علیه الصلوه و السلام عرض کرد: «من از شما اجازه گرفتم تا به نیابت شما و پدرتان، علیهماالسلام طواف کنم، شما اجازه دادید. و من از جانب شما الی ما شاء الله طواف کردم. سپس چیزی به خاطرم رسید و به آن عمل کردم. امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: چه چیز؟ گفت: «روزی به نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم طواف کردم. (امام جواد علیه الصلوه و السلام سه بار فرمودند: «صلی الله علی رسول الله»). روز دوم به نیابت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السلام، روز سوم به نیابت حضرت امام حسن علیه الصلوه و السلام، روز چهارم به نیابت حضرت امام حسین علیه الصلوه و السلام، روز پنجم به نیابت حضرت علی بن حسین علیه الصلوه و السلام، روز ششم به نیابت حضرت امام محمدباقر علیه الصلوه و السلام، روز هفتم به نیابت حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام، روز هشتم به نیابت حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام، روز نهم به نیابت پدر بزرگوارتان

۱- ۱۲۶. آنچه در حدیث آمده است، بعید به نظر می رسد. زیرا اگر فرض کنیم هر سؤال یک سطر باشد، لازمه ی طرح همه ی سؤالات، زمانی معادل سه بار ختم قرآن است. احتمال دارد، آوردن چنین رقمی، اشاره به کثرت آنچه از سخنان حضرت امام علیه الصلوه و السلام، استنباط می شده، باشد. بدین معنی که، پاسخ ایشان شامل قواعد کلی بوده است. که از هر قاعده، احکام فراوانی استنباط می گردد. همچنان که اشاره شده بحار به این مطلب است. نویسنده ی کتاب صحیفه الابرار در صفحه ی ۳۰۰ از کتاب خویش، این احتمال را تقویت کرده است که بایستی بیشتر سؤالات و پاسخ آنها بسیار کوتاه بوده باشد. مثلا سؤال شده: «قاف» چیست؟ فرموده اند: کوهی است که به دنیا محیط است. «صاد» چیست؟ چشمه ای است زیر عرش. آیا مسح بر کفش جایز است؟ و آیا آمین گفتن بعد از حمد و دست بر سینه ایستادن در نماز جایز است؟ فرموده باشند: خیر. و از این قبیل سؤالات. احتمال دیگر آن است که نامه ها و طومارهایی مشتمل بر مسائل فراوان به دستشان می رسیده و معجزه وار پاسخ می فرموده اند. درست مشابه آنچه که در مورد پدران بزرگوار و معصومش علیهم السلام بود.

حضـرت امام رضا علیه الصـلوه و السلام، و روز دهم نیز، ای آقای من، به نیابت شما طواف کردم. و من به ولایت اینان به دین خـدای تعالی متدین هسـتم. حضـرت امام جواد علیه الصـلوه و السـلام فرمودند: به خدا سوگند، در این صورت به دینی متدین هستی که غیر از آن از بندگان پذیرفته نمی شود. موسـی بن قاسم گفت: بعضـی مواقع به نیابت مادر شـما حضرت فاطمه علیها الصـلوه و السـلام طواف کرده ام، و گاهی هم به این نیت طواف نکرده ام. امام علیه الصـلوه و السلام فرمودند: این کار را زیاد انجام بده که بهترین کارهای توست. (۱) . «ابوطالب قمی» اشعاری چند برای حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام نوشت و در آنها از حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام نیز یاد کرد، و درخواست کرد تا به وی اجازه دهند که درباره ی این دو امام بزرگوار اشـعاری بسراید حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، قطعه ی شعر را بریدند، و در ابتدای آنچه از کاغذ مانده بود مرقوم فرمودند: «قد احسـنت فجزاک الله خیرا اندبنی و اندب ابی.» (۲) . «احسـنت، خدای تعالی به تو جزای خیر دهد. بر من و پدرم زاری کن و برایمان مرثیه بگوی.»

ص: ۱۱۵

۱- ۱۲۷. فروع کافی، چاپ شده در حاشیه ی مرآه العقول، ج ۳، ص ۲۸۴، باب «الطواف و الحج عن الأئمه علیهم السلام».

۲- ۱۲۸. رجال، کشی. ص ۳۵۰.

چند حدیث از امام جواد

- «شریف عبدالعظیم حسنی» از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام درباره ی حضرت مهدی علیه الصلوه و السلام سؤال کرد. حضرت فرمودند: «المهدی یجب ان ینتظر فی غیبته و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی و ان الله یصلح امره فی لیله کما اصلح امر کلیمه موسی (علیه السلام) حیث ذهب لیقتبس لاهله نارا. هو سمی رسول الله و کنیه تطوی له الارض و قیل له القائم لانه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد النفر من القائلین بامامته و سمی المنتظر لان غیبته یطول امدها فینتظر خروجه المخلصون و ینکره المرتابون و یهلک المستعجلون.» (1) . «در غیبت حضرت مهدی علیه الصلوه و السلام، انتظار فرج واجب است. و در ظهور اطاعت از آن حضرت واجب است. و او سومین فرزند از نسل من است. همانا پروردگار، کار او را در یک شب اصلاح می فرماید. همان گونه که امر کلیم خود «موسی» را اصلاح فرمود. ایشان، هم نام و هم کنیه ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند. زمین برای وی پیچیده می شود. و به ایشان «قائم» گفته می شود، زیرا پس از آن که یاد او از خاطره ها محو شد و همچنین کسانی که به امامتشان قایل بودند، مرتد شدند، قیام خواهند کرد. ایشان «منتظر» نامیده می شوند. زیرا با غیبتی که

۱- ۱۲۹. خرایج، راوندی، ص ۱۹۹.، چاپ هند.

می کنند، امرشان طولانی می شود، و لذا خروج و قیامشان را فقط مخلصان انتظار می برند. و کسانی که شک دارند، انکار می کنند و آنان که در ظهور حضرت امام علیه الصلوه و السلام شتاب می کنند، هلاک می شوند.» – علی بن مهزیار، خدمت امام علیه الصلوه و السلام نوشت: «خیران خادم، از جانب طرسوس هشت درهم به او هدیه کرده است. آیا امام علیه الصلوه و السلام اجازه می فرمایند که او این پول را بپذیرد؟» حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در جواب، مرقوم فرمودند: «اذا اهدی الیک دراهم او غیرها اقبلها. فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یرد هدیه علی یهودی او نصرانی.» «هرگاه درهم یا چیز دیگری به تو هدیه شد بپذیر. همانا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه را، حتی اگر از یهودی یا نصرانی بود، رد نمی فرمودند.» حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در پاسخ نامه ی علی بن مهزیار، از جمله مرقوم فرمودند: «لقد فهمت ما ذکرت و زادنی سرورا فسرک الله و انا ارجو من الکافی الدافع ان یکفینی کید کل کاید ان شاء الله و اسأل الله ان یحفظک من بین یدیک و من خلفک و فی کل حالاتک و ابشر فانی ارجو ان یدفع الله عنک و اسأل الله ان یجعل لک الخیره فیما عزم لک من الشخوص فی یوم الاحد فاخر ذلک الی یوم الاثنین صبحک الله فی سفرک و خلفک فی اهلک و أدی عنک امانتک و سلمک بقدرته فاشخص الی منزلک صیرک الله الی خیر منزل فی دنیاک و اخرتک. و قد فهمت ما ذکرت من المراقمیین خلصهم الله و فرج عنهم و سررتنی بما ذکرت من ذلک و لم تزل تفعله سرک الله بالجنه و رضی عنک برضائی عنک و انا ارجو من الله العفو و الرأفه و اقول حسبنا الله و نعم الوکیل. و اما ما سألت من التحلیل لما فی یدیک فوسع الله علیک و لمن سألت له التوسعه فی اهلک و لک یا علی ما عندی اکثر من التوسعه و انا اسأل الله ان یصحبک بالتوسعه و العافیه و یقدمک علیه انه سمیع علیم.

ص: ۱۱۷

و اما ما سألت من الدعاء فانک لست تدری کیف جعلک الله عندی و ربما سمیتک باسمک و نسبک و مع کثره عنایتی بک و محبتی لک و معرفتی بما انت الیه صائر فادام الله لک افضل ما رزقک من ذلک و بلغک بینک و انزلک الفردوس الاعلی برحمته انه سمیع الدعاء حفظک الله و تولاک و دفع السوء عنک برحمته.» (1) . «مقصودت را متوجه شدم و خوشحالیم افزون شد. پروردگار بزرگ، مسرورت کند. من از خدای کفایت کننده ی دفع کننده، امید دارم که از مکر هر حیله گری مرا برحذر دارد. و نیز از خدای تعالی می خواهم که تو را در همه حال نسبت به گذشته و آینده حفظ فرماید. و بشارت باد تو را، که من امید دارم خداوند بدیها را از تو دور دارد، و در مسافرت یکشنبه ات خیر و مصلحت مقدر فرماید. سفر خود را تا روز دوشنبه به تأخیر انداز امیدوارم خداوند، خلیفه ی تو در خانواده ات باشد و از جانب تو، امانتت را ادا فرماید و به قدرت خویش سلامتت بدارد. به منزل خود سفر کن. انشاء الله خدای تعالی در دنیا و آخرت تو را در بهترین منزلها قرار دهد. آنچه را درباره ی اهل قم ذکر کردی، متوجه شدم. خداوند نجاتشان دهد و به آنان فرج عطا کند. مرا با گفتنی هایت مسرور کردی. همواره چنین کن. امیدوارم خدا با وعده ی بهشت شادمانت کند. وبه جهت رضایت من از تو، از تو راضی و خشنود گردد. از او عفو و رأفتش را امید دارم و جای دارد بگویم که: حسبنا الله و نعم الوکیل. و اما درباره پرسشت، از حلال بودن آنچه در اختیار داری؛ امیدوارم خداوند به تو، و به آن کس از اهل خاندانت که برایش فراخی می طلبی، گشایش و وسعت عطا فرماید. نزد من چیزی بیش از طلب گشایش نیست. پس برایت توسعه و عافیت آرزو می کنم تا خداوند به بارگاه رحمتش تو را وارد فرماید، که همانا خدای تعالی، شنوا و داناست. و اما، از دعای من در حق خودت، پرسیده بودی؛ نمی دانی که خداوند تو را چگونه نزد من قرار داده است. به طوری که با نام و نسب از تو یاد می کنم و این بدان علت است که توجه و محبت من نسبت به تو فراوان است. و از آنچه در آینده برایت رخ می دهد آگاهی دارم. امیدوارم پروردگار، بهتر و برتر از آنچه روزی توست برایت

۱- ۱۳۰. رجال، کشی. ص ۳۴۱.

مستدام فرمایـد و به خانه ات برسانـد و تو را حفظ و سرپرستی کند و به رحمتش، هر گونه بدی را از وجودت دور فرماید.» - همچنین حضـرت امام جواد علیه الصلوه و السلام خطاب به «علی بن مهزیار» نوشتند: «یا علی احسن الله جزاک و اسکنک جنته و منعک من الخزی فی الدنیا و الاخره و حشـرک الله معنا یا علی قد بلوتک و خبرتک فی النصـیحه و الطاعه و الخدمه و التوقیر و القیـام بمـا یجب علیـک فلـو قلت انی لم ارمثلـک لرجـوت ان اکون صادقـا فجزاک الله جنـات الفردوس نزلاـ فمـا خفی علی مقامـک و لاـ خـدمتک فی الحر و البرد و فی اللیـل و النهـار فاسأل الله اذا جمع الخلایق للقیامه ان یحبوک برحمه تغتبط بها انه سمیع الدعاء.» (۱) . «ای علی؛ خداوند به تو پاداش نیکو و سـکونت در بهشت عطا فرماید و از رسوایی و خواری در آن، بازت دارد و با ما محشورت کنـد. ای علی؛ من تو را امتحان کردم، و در خیرخواهی، و خـدمت و احترام گزاردن (به اهل بیت علیهم السـلام) و عمـل به آنچه بر تـو واجب است، آزمـودم. اگر بگـویم من مثـل تـو را ندیـده ام، امیـدوارم راست گفته بـاشم. پس خداونـد، باغهای بهشت فردوس را به عنوان منزل، جایگاه تو قرار دهد. مقام و موضع تو و خدمتت در همه حال - روز و شب، و گرما و سرما - بر من پوشیده نیست. از خدا می خواهم هنگامی که مخلوقات را در روز قیامت، یک جا گرد می آورد، تو را به رحمتی بپوشاند که مایه ی رشک و غبطه ی همگان باشد. همانا پروردگار، شنونده ی دعا می باشد.»

۱- ۱۳۱. اختصاص شـیخ مفید (نسخه ی خطی) - نجاشی در کتاب الفهرست صفحه ی ۱۷۷ می نویسد: پدر «علی بن مهزیار»، مسـیحی بود. خدای تعالی، با بخشیدن معرفت امامت بر «علی بن مهزیار» منت نهاد. او در کودکی فقه آموخت. وی با حضرت امام رضا و حضـرت امام جواد و حضـرت امام هادی علیهم الصـلوه و السـلام ملازم بود و وکالتشان را برعهـده داشت. در نقل روایت مورد اطمینان و دارای اعتقاداتی درست بود و هیـچ گونه ملامت و نکوهشـی بر وی نیست. در رجال کشـی، صـفحه ی ۳۴۰ آمده است: زمانی که خورشـید طلوع می کرد، او به سـجده می رفت و تا وقتی که برای هزار تن از برادران مؤمن پیش از خود دعا نمی کرد، سر برنمی داشت. در «تنقیـح المقال مامقانی»، ج ۲ ص ۳۳۱ آمـده است: نام پدرش «ابراهیم» بود اما به نام جدش «مهزیار» شـهرت یافت. کتاب مذکور، استبعاد تشرف او به حضور امام عصر علیه الصلوه و السلام را رد کرده است. وی اهل «دورق» از شهرهای خوزستان بود.

- «ابوهاشم جعفری» درباره ی آیه ی شریفه ی «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» از حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام سؤال کرد. امام فرمودند: «ان اوهام القلوب ارق من ابصار العیون و انت قد تدرک بوهمک السند و الهند و البلدان التی لم تدخلها و لا تدرکها ببصرک و انه سبحانه و تعالی لا تدرکه اوهام القلوب فکیف تدرکه ابصار العیون.» (۱) «همانا آنچه وهم و خیال ما می تواند تصور کند، بسیار لطیفتر و دقیقتر از چیزی است که چشمان ما می بیند. وهم تو قادر است هند و سند و شهرهایی را که تو در آن ها نبوده ای تصور کند، در حالی که چشمانت از دیدن آنها عاجز است. و اما خداوند را؛ که خیال - با این همه قدرت و توان - نیز از درک و تصور او عاجز است، چگونه می توان به وسیله ی این چشمان ناتوان، دید.»

۱- ۱۳۲. توحید، شیخ صدوق.

مأمون و هدفهای مغرضانه اش

تظاهر مـأمون - لعنه الله علیه - به نزدیکی بـا ائمه ی اطهـار - علیهم السـلام، - از ایمـان خالص او و محبت پالوده از اغراض و مقاصـد سوء، سرچشـمه نمی گرفت. وی این نزدیکی را به واسـطه اعمـالی از قبیـل: نزدیـک شـدن به حضـرت امام جواد علیه الصـلوه و السـلام، تزویج دخترش «ام الفضل» به این امام بزرگوار، بزرگداشت پدر حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، از مدتها قبل، سپردن ولایت عهدی خود به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام و همچنین بالا بردن مقام ایشان در بین مردم و بحث و مشاجره با عباسیان انجام می داد. با این همه، به رغم تمام احتیاطها، لغزشها و خطاهایی که مأمون در کلام خود داشت، هـدفهای مغرضـانه و انتقامجویـانه ای را که در ضـمیر خویش پنهـان کرده بود آشـکار می کرد، و از کینه و عـداوت میراثی او حکـایت می کرد. به عنوان نمونه: هنگـامی که مـأمون تصـمیم گرفت تا خلافت و ولایت عهـدی را به حضـرت امام رضا علیه الصـلوه و السـلام واگـذار کنـد، «عبـدالله بن سـهل بن نوبخت» را فراخواند. عبدالله که منجم و محرم اسـرار «مأمون» بود به وی گفت: زمانی را که «ذوالریاستین» برای بیعت کردن با حضـرت امام رضا علیه الصلوه و السلام در نظر گرفته است، جز به کشته شدن امام علیه الصـلوه و السلام، منجر نمی شود. زیرا «مشتری» هر چند در برج شرف - که بهترین موقعیت اوست - قرار دارد، اما «سرطان» که به بدیمنی و شومی شهرت دارد، دگرگون کننده ی اوضاع است و در برج

عاقبت می باشد و این مطلب مهم بر «ذوالریاستین» مخفی است. «مأمون»، به دلیل آشنایی «عبدالله بن سهل» به ستاره شناسی، این رأی را پذیرفت. اما او را از بازگو کردن مطلب به «ذوالریاستین» برحذر داشت تا مبادا تصمیم نهایی اش با شکست مواجه شود. سپس راز بسیار پنهان خود، در مورد واگذاری ولایت عهدی به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام را با «عبدالله» در میان گذاشت. «مأمون» دریافته بود که، فرزندان ابوطالب از دیدگاه حکومت بنی عباس مخفی و پنهان هستند، زیرا از حکومت می ترسند. و عوام مردم همان گونه که به پیامبران اعتقاد دارند به آنها معتقدند. و درباره ی آنان مطالبی را در حد اغراق قایل هستند. این اغراقها، سبب کفر و ارتداد مردم است. لذا «مأمون»، بر آن شد تا عوام را به سبب این عمل عقوبت کند. بهترین عقوبت به نظر او، مجازات خاندان «ابوطالب» بود. اما اندیشید که مجازات این خاندان شریف، سبب می شود تا بیشتر مورد توجه واقع شوند. و پس از آن از شورش افرادی که علیه پادشاهی او تلاش می کنند در امان نخواهد بود. لذا موضوع را این چنین بررسی کرد که؛ اگر خاندان «ابوطالب» بر مردم آشکار شوند و مانند ستمگران، اعمال خلاف و فسق انجام دهند، اعتبار خود را از دست خواهند داد و به جای این که ستایش شوند، مورد نکوهش قرار خواهند گرفت. حال برای بیرون آوردن فرزندان ابوطالب از خفا دو راه پیش روست. اول این که اعلان شود که آنها در امانند و مجبورند که خود را بنمایانند. اما این راه موجب ترس و سوءظن آنان می شد و بیش از پیش خود را مخفی می کردند. راه دوم به منظور سرکوب نسل «ابوطالب»: مقدم داشتن و برتری دادن به پیشوا و بزرگ آنان بود. این عمل شیعیان را شادمان می کرد و از مخفیگاهها بیرونشان می آورد، و از سوء عاقبت آنها را اطمینان می بخشید. سپس حکومت تمام حرکاتشان را زیرنظر می گرفت تا زمانی که اعمال خلاف شریعت مرتکب شوند، و آنچه را که سعی در پنهان کردنش داشتند، آشکار کنند و روشن شود که فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام به دنبال شهوات و ظواهر دنیا هستند، و بدین ترتیب ارج و منزلت آنان، نزد مردم از بین می رفت و کار مأمون، یعنی مسأله خلافت و اداره ی جامعه به حال

اول خود بازمی گشت و خلافت در خانواده بنی عباس، همیشگی می شد. (۱) . این فکر در ضمیر «مأمون» بسیار قوی بود، و آن را حتی از خواص و نزدیکانش نیز مخفی می کرد. سرانجام روزی به «فضل بن سهل» (ذوالریاستین) گفت که قصد دارد از خاندان «ابوطالب» مردی را بعنوان امام برگزیند و برای این کار کسی را سزاوارتر از حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام ندیده است. «فضل»، بی خبر از همه جا، در حالی که از نیت پلید «مأمون» آگاهی نداشت برای مشخص کردن زمان بیعت، شروع به فعالیت کرد. و برای این کار، زمانی را انتخاب کرد که طالع سرطان در برج مشتری بود (۲) . این گفتگوها ما را از راز پنهان «مامون» – لعنه الله علیه – در مورد نیکی کردن به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، احترام کردن به حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، بزرگداشت افراطی و مبالغه آمیز آن دو بزرگوار در حضور مردم (و بدگویی و خباثت در غیابشان)، و نیز مقدم داشتن آن دو امام بر خویشان و نزدیکان خود در خاندان «بنی عباس»، آگاه می کند. «مأمون» هیچ مقصودی از انجام این امور نداشت جز آن که آتش جگرهای سوخته ی شیعیان را از مصایبی که عترت پاک پیامبر علیهم السلام در طول تاریخ از خلفای ستمگر و غاصب و بی دین دیده بودند، به ظاهر آرامش بخشد و تسکین دهد. آتشی را که در نتیجه ی رفتار و ستم پدرانش پایه ریزی شده بود. آتش زیر خاکستری را که در دلها فوران می کرد و با هیچ وسیله ای به خاموشی نمی گرایید، مقصود «مأمون» از خاموش کردن آتش خشم و نفرت دلهای شیعه به ظاهر جبران ستمهای گذشته بود، اما در پنهان، آن دو امام بزرگوار را سرزنش می کرد و دشنام می داد. بطوری که هیچگونه اتهامی متوجه او نمی شد. و با کمال

۱– ۱۳۳. از این گفتگو و امثال آن، علت امتناع حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام از قبول ولایت عهدی روشن می شود. و گرنه عقلانی نیست که امام علیه الصلوه و السلام؛ هنگامی که می خواهند بدون هیچ گونه مانعی حکومت را به عنوان حقی واجب به او بازگردانند، از قبول آن سرباز زند!.

۲– ۱۳۴. اخبار الحکماء، قفطی، ص ۱۴۹ و اعلام الوری، طبرسی، ص ۱۹۴ و فرج المهموم، شریف ابن طاووس، ص ۱۴۲. (چاپ نجف)، راجع به «فضل بن سهل» از برادر او این مطلب را نقل کرده است. همان را که اخبار الحکما نقل کرده است شریف بن طاووس نیز آورده است.

تـأسف، تـا حـدودی هم در این کـار موفـق شـد. زیرا امروزه به کسـانی برخورد می کنیم که در اقـدام «مـأمون» به دادن سم به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام تردید دارند (۱) اما کسانی که در تاریخ زندگی این مرد و رفتارش با دو امام بزرگوار شیعه مطالعه کرده انـد، تردیـدی ندارند که «مأمون» در ضـمن مراسم باشـکوهی که ترتیب می داد، مطالبی را بیان می کرد که مسلم می سازد او در صدد تخریب شخصیت آن دو بزرگوار بوده است. و همواره در صدد حیله و مجوزی برای متهم کردن و کشتن ایشان برآمده است.

ص: ۱۲۴

---

۱ – ۱۳۵. علماء و دانشمندان محقق در اقدام «مأمون» – لعنه الله علیه – مبنی بر خورانیدن سم به حضرت امام رضا علیه الصلوه و السـلام هیـچ گونه تردیـدی ندارنـد. شـیخ صـدوق در عیون اخبار الرضا و امالی، از راههای متعدد این موضوع را روایت کرده است. شـیخ مفیـد در ارشـاد، طبرسـی در اعلام الـوری، فتـال در روضه الـواعظین، کفعمی در مصـباح، سـید جزائری در انـوار النعمانیه، سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز، ابن امیر الحاج در شرح میمیه ابوفراس، حر عاملی در منظومه، سید محمد – جد بحرالعلوم – در رساله ی موالید الائمه – علیهم السلام – و شیخ محمدحسین اصفهانی در قصیده اش این قضیه را نقل کرده اند. و از علماء اهل تسنن، خزرجی در تهذیب الکمال که از ابن حجر در تهذیب التهذیب نقل کرده، و هیثمی در صواعق المحرقه، ابن طلحه در مطالب السؤل، ابن صـباغ در فصول المهمه، یعقوبی در تاریـخ یعقوبی، شـبلنجی در نور الابصار، و همچنین گروه بسـیاری این اقـدام را به «مـأمون» بر اسـاس گفته ی دیگران نسـبت داده انـد. (و در نوشـته های خود از کلمه ی «قیل» به معنای «چنین گفته شـده است» اسـتفاده کرده انـد.) از جمله ابن خلکـان در وفیـات، یـافعی در مرآت الجنـان و ابن عماد در شـذرات الـذهب به این مطلب اعتراف کرده انـد. به نظر می رسـد آن که از کلمه ی «قیـل» در نقـل ماجرا اسـتفاده کرده، طالب حـدیث مزبور نبوده است. و نسـبت نقل این روایت به او – حتی در زمان این افراد – نشانی بر تایید مطلب است. بنابراین به آنچه طبری در این بـاره گفته، نبایـد اعتنـا کرد. ما این مطلب را در کتاب مربوط به حضـرت امام رضا علیه الصـلوه و السـلام مشـروحا بیان کردیم.

جسارت «مخارق» به امام جواد

از دیگر اعمال سوء «مأمون» ماجرایی است که «محمـد بن ریان» نقل می کنـد. «مأمون» همه نوع حیله ای را نسـبت به حضـرت امام جواد علیه الصـلوه و السـلام بکار برد، اما هیچ یک سودی نبخشـید و او را به هدفش نرساند. به عنوان نمونه بعد از آن که دخترش «ام الفضل» را به عقد حضـرت امام علیه السلام درآورد، صد کنیز بسیار زیبا را برگزید. به دست هر یک جامی که در آن گوهری رخشـان وجود داشت داد. و امر کرد تـا بعـد از اسـتقرار امـام در جایگـاه دامـادی، به اسـتقبال از ایشان برخیزنـد و خوشامـد گوینـد. کنیزکان نیز چنین کردنـد. ولی امام انـدک التفاتی به آنان نکردند. در دربار «مأمون»، مردی به نام «مخارق» بود وی دارای ریشـی بلنـد و صوتی خوش بود و عود می نواخت. او به «مـأمون» گفت: من منظور تو را دربـاره ی او عملی می کنم (یعنی حضرت امام علیه الصلوه و السلام را به لهو و لعب وادار می کنم.) سپس در مقابل امام علیه الصلوه و السلام نشست و صدایش را به آواز بلند کرد. کسانی که در آن جا حضور داشـتند، پیرامونش گرد آمدند وی شروع به نواختن عود کرد و به آوازخوانی پرداخت. حضـرت امام جواد علیه الصـلوه و السـلام سر مبارک را به جانب او بلند کردند و بر وی بانگ زدند که: «اتق الله یا ذا العثنون» «از خدا بترس ای ریش بلند» در این هنگام، عود از دست وی به زمین افتاد، دسـتش از حرکت باز ایسـتاد و دیگر نتوانست از آن بهره ای ببرد. «مأمون» از بلایی که به او رسید سؤال کرد. «مخارق» پاسخ

داد: چون امـام علیه الصـلوه و السـلام به من بانـگ زد، از هیبت و شـکوه آن، چنان ترسـیدم که دسـتم فلـج شـد و هر گز بهبود نیافتم. (۱) . آنچه را ذکر کردیم، اهـدافی بود که «مأمون» در مورد حضـرت امام رضا و حضـرت امام جواد - علیهما الصـلوه و السـلام - تعقیب می کرد. امـا خداونـد سـبحان حضـرت امـام جواد علیه الصـلوه و السـلام را از تمـامی آنهـا حفـظ فرمود. و او نتوانست علیرغم دشـمنیهایش بـا امـام علیه السـلام به هـدفهای شوم خود برسـد و کوچکترین عمل سویی انجام دهـد. مأمون و پدرانش - لعنه الله علیهم - فقط موفق شدند خلافتی را که حق ائمه ی اطهار علیهم السـلام بود غصب کنند، و این همان ستمی بود که از طرف زمامداران سـتمگر بر پدران امام علیه السلام نیز رفته بود. «مأمون»، این بدبختی و عذاب جاودان و این خواری ابدی را برای برادر سـنگدلش «معتصم» بر جای نهاد. کسی که در نتیجه ی اعمالش، لعنتهای بیشماری را نصیب خود گردانید. کسـی که سنگ در مقابل قلب و افتخار و مباهات می کرد. آری، قلب او از سنگ سخت تر بود و بدیها و رذایلش از سنگریزه های بیابان، بیشتر. نسبت به - پاره ی تن نبوت - مهر و محبتی نـداشت و از هر جهت فاقـد رحمت بود. لذا برای خود دوزخی بین آتش حسادت قلبش و آتش فروزان قبرش، مهیا کرد. البته آخرت بسـی جاودانه تر و سـخت تر است. قلم، طغیان، رسوایی و ذلت را آنچنـان در نـامه ی عملش نوشت که تمـام جهانیان در دنیا و آخرت بخواننـد و عبرت گیرنـد و این پستی و حقارتی بود که او تا ابد برای خویش طلبید. گذشتی چند سال و رغبتی مأمون ندید از شه به خود گفت: از چه از مال و منالش اجتناب آمـد؟ بینديشـيد حيلت، تـا جواری بهرش آراینـد که هر یـک ماهرو، خوش خوان، به زر بفتی ثیاب آمـد دو صـد، هر یک، به کف، جام زری با نوعی از گوهر بر او با ساز و ناز، انـدر ذهاب و در ایاب آمد «اصول کافی» اندر بین، که شه هیچ اعتنا ننمود تو گویی کـآن همه خو کنـد و این بانـگ ذئاب آمـد به زیر افکنـد شه سر در عیور و دیـده بر پا دوخت تو گفتی این خرامان سرو، در شهری خراب آمد

۱- ۱۳۶. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۹.

نه بـاغ است و گلسـتان این، که خاشاک است و خار است آن نه در راغ آمـده بلبل، به ویرانه غراب آمـد ززهـد طفلی از دنیا، عجب مأمون نمود و گفت: همی دل خون از این شمشیر شـد کانـدر قراب آمـد (۱) . «مخـارق» نام، مأمون را بـدی رقاص نام آور بگفت: آرم به میل او را، که فنم بس عجاب آمـد بگفتش: این گر آیـد از تو، داری نعمت و خلعت کز این غم، جان زمن گویی برون از این اهاب آمـد (۲) . نشـستی در ره شـهزاده، مضـراب و دفش بر کف به زیر چانه اش ریشـی چو اذناب کلاب آمـد دراز آن ریش بـد تـا نـاف، یا تا عانه، یا تا پا و گفتی بسـته ی جاروب یا لیف و طناب آمـد زبانگش جمع گشـتندی و بر مضـراب زد چنگش که قصـر سـلطنت، لرزان از آن چنگ و ضراب آمد جوادش گفت: ای بز ریش، دم درکش، بترس از حق فتاد آن تار و دسـتش خشک دردم، زان عتاب آمد «مخارق» گفت: زان بیمی که بر جانم فتاد از وی هنوزم خائف ای مأمون و دل در التهاب آمد دگر از دست خود سودی نبرد آن مرد، تا مردی شدی بیکار و خوار، آری، چنین سوء المآب آمد (۳) .

۱- ۱۳۷. قراب مساوی غلاف.

۲- ۱۳۸. اهاب مساوی پوست بدن.

۳- ۱۳۹. علامه محمد صالح حائری مازندرانی: دیوان الادب، ص ۲۸۵ - ۲۸۴.

چگونگی برخورد معتصم با امام

تاریخ نویسان می گویند: چون «معتصم» بعد از «مأمون» خلیفه شد، پس از یک سال و نیم اطرافیانش سخنانی فراوان در مورد آمد و شدهایی که مردم به حضور امام جواد علیه الصلوه و السلام داشتند، چیزهایی به وی گفتند. و اطلاع دادند که مردم پاسخ مسائل و مشکلاتشان را از امام می گیرند و از این رو، معجزات و نشانه های امامت حضرتش بسیار گردیده است. این جریان «معتصم» را نگران ساخت بطوری که امام را به اجبار از مدینه به بغداد خواست. و ایشان را در بیست و هشتم ماه محرم سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد کرد و یک سال در حبس نگاهداشت (۱) و به هیچ کس اجازه ی ملاقات با حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را نداد. در این مدت به انتظار فرصتی بود تا نقشه اش را علیه امام علیه الصلوه و السلام عملی کرده، بطور ناگهانی ایشان را به قتل رساند. به همین جهت گروهی از محرمان اسرارش را فرمان داد تا به دروغ شهادت دهند که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام قصد توطئه علیه حکومت معتصم را دارد. سپس دستور داد تا امام علیه الصلوه و السلام را حاضر کردند. وی در حضور امام با ایشان تندی و عتاب کرد. اما امام تهمت او را نپذیرفتند و گفته هایش را منکر شدند. معتصم دستور داد تا شاهدان حاضر شوند. سپس آنان شهادت دادند که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام قصد قیام و خروج علیه خلیفه را دارند. این گواهی دروغین سبب شد که حضرت علیه الصلوه و السلام هر گونه

ص: ۱۲۸

۱- ۱۴۰. ارشاد، شیخ مفید، و مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۷.

چشم پوشـی نسـبت به آنان را کنار بگذارد. زیرا با این شـهادت کذب، قصد به بند کشـیدن، مستأصل کردن و سرانجام از بین بردن حجت خداوند سـبحان را داشـتند. پس امام علیه الصلوه و السلام با علم به تأخیر قضاء الهی و حکم واجبی که باید تسلیم آن شود، گوشه ای از معجزات خلافت الهیه را نمایـان ساخت. بطوری که عقلها در شـگفت مانـد و بیـداران بیـدارتر گشـتند. ایشان دستهای مبارک را به آسمان بلند کرده، فرمودند: «اللهم ان کانوا کذبوا علی فخذهم» «پروردگارا، اگر اینان بر من دروغ می بندنـد، پس جانشان را بگیر.» حاضـران در مجلس، به جایگاه گواهان نگریسـتند. آن محل به سـختی لرزیـد و هر بار که از لرزش بازمی ایسـتاد، گواهان از صورت به زمین می افتادند. «معتصم» – هراسـناک – گفت: ای فرزند رسول خدا، من از آنچه گفتـم تـوبه می کنم. از خداونـد بخواهیـد زمین را برای مـا آرام فرمایـد. حضـرت امـام جـواد علیه الصـلوه و السـلام فرمودنـد: پروردگـارا، آن را سـاکن گردان و جـان حاضـران را به ایشـان بـازگردان (۱) . به کـاخ سـلطنت، گفتـا خلیفه بـا وزیران، کای ابـاجعفر، ترا قصـد خروج و انقلاـب آمـد ز روی افترا، اوراقی آوردنـد کاینها را گرفتیم از غلامانت، چه نزدت گو جواب آمد بگفتا: بار الها، افترا بسـتند اگر بر من بگیر این دشـمنان، کاین افترا حقش عقاب آمد که نا گه، کاخ گشتی زیر و رو، کآن قوم افتادنـد خلیفه دید هر یک از خنازیر و کلاب آمد به پوزش معتصم بر دست و پا افتاد و تائب شد بگفت: این کاخ ساکن کن، که سخت این اضطراب آمد

۱– ۱۴۱. خرایج، راوندی، ص ۱۰۶.

بگفتا: بارالها، ساکن، این قصر معلق کن (۱) . که کاذب توبه کرد، از تو قبول مستتاب آمد (۲) . این معجزه تأثیری در معتصم نگذاشت و از کبر و سرمستی او نکاست. و این «زرقان»، مصاحب و دوست «قاضی احمد بن ابودؤاد» (۳) است که می گوید: دزدی را نزد «معتصم» آوردند. وی به دزدی خود اعتراف کرد. خلیفه تصمیم گرفت تا با اجراء حد بر او، وی را از گناه پاک کند. لذا از فقهایی که نزدش بودند پرسید: دست دزد از کجا باید بریده شود. آنان با یکدیگر گفتگو کردند. «احمد بن ابودؤاد» گفت: دست از مچ باید قطع شود. زیرا دست شامل انگشتان و کف تا مچ است و خدای تعالی می فرماید: «و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم» «و بشوئید صورتها و دستهایتان را» گروهی از کسانی که در مجلس بودند، سخن او را تایید کردند. عده دیگری گفتند: دست از آرنج باید بریده شود. زیرا خداوند می فرماید: «و ایدیکم الی المرافق» «و دستهایتان را تا آرنجها» «معتصم» به حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام رو کرد و از حکم مسأله سؤال کرد. امام علیه الصلوه و السلام خواستند تا از پاسخ دادن معاف شوند. معتصم

ص: ۱۳۰

۱- ۱۴۲. توصیف قصر به «معلق» برای آن است که آن را مانند گهواره معلق ساخته بودند.

۲- ۱۴۳. علامه محمد صالح حائری مازندرانی - دیوان الادب، ص ۲۸۲.

۳- ۱۴۴. در تاج العروس آمده است: «دؤاد» بر وزن غراب است. و در وفیات الاعیان به ضم دال بی نقطه و «واو» مفتوح، سپس الف، آنگاه دال بدون نقطه، می باشد. نام وی «فرج» یا «فرح» بوده است. «ابن کثیر» در «بدایه» می گوید: نام وی همان کنیه ی او نیز بوده و کسی متعرض به این که سبب کنیه اش چه بوده، نگردیده است. به هر حال، «احمد» به سال ۱۶۰ هجری در بصره متولد شد و در همان جا رشد کرد و معتزلی گردید. سپس به بغداد رفت و خود را به «مأمون» نزدیک کرد. خلیفه از او خوشش آمد و به «معتصم» سفارش کرد همیشه در ملازمتش بوده و با نظر او مخالفت نکند. «معتصم» به وصیت «مأمون» عمل کرد و در غالب امور سیاسی به وی قدرت داد تا آن جا که «قاضی القضات» گردید. «معتصم» به هنگام مرگ فرمان داد تا «احمد» بر جنازه اش نماز گزارد. سرانجام، بیماری فلج قدرت جدا شدن از بستر را از «احمد» گرفت. لذا فرزندش «محمد» جانشین او شد. «متوکل عباسی» بر هر دو غضب کرد و اموالشان را گرفت. و «محمد» و برادرانش را به زندان افکند. سرانجام به سال ۲۴۰ هجری در بغداد در حالی که فقط ۲۰ روز از مرگ «محمد» می گذشت، «احمد» وفات یافت و در خانه اش دفن گردید.

نپـذیرفت و ایشـان را مجبور به بیـان حکم کرد. حضـرت امام علیه الصـلوه و السـلام فرمودنـد: چون مرا به خـدا سوگنـد دادی خواهم گفت. همه ی آنان در این موضوع، سـنت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را به اشـتباه بیان کردنـد. حد واجب بریـدن دسـت از انتهـای انگشـتان است و کـف دست را وامی گذارنـد. زیرا حضـرت رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودنـد: «السـجود علی سـبعه اعضاء الوجه و الیدین و الرکبتین و الرجلین» «در حال سـجده، هفت عضو بدن یعنی پیشانی، دو دست، دو زانو و دو پا باید بر زمین باشد.» اگر دست سارق از مچ قطع شود، او دیگر دستی ندارد تا سجده کند و خدای تعالی می فرمایـد: «و ان المساجـد لله» «محـل سـجده از آن خـداست.» یعنی به وسـیله ی این اعضـاء هفتگانه است که سـجده بر آنها صحیـح واقع می شود. «فلا تـدعوا مع الله احـدا» «پس با خداوند، کس دیگر را مخوانید» «معتصم» از سـخن امام علیه الصـلوه و السلام در شگفت شد و فرمان داد دست دزد از انتهای انگشتان - بدون بریدن کف - قطع شود. (۱) . «احمد بن فضل خاقانی» از خانـدان «رزین»، چنین می گویـد: در جلولاـء، راهزنـان راه را بر کـاروانی از حاجیـان که مسافرین عادی نیز در بین آن بود، گرفتنـد و سـپس گریختند. اسـتاندار آن جا، راهزنان را تعقیب و دسـتگیر کرد، سـپس ماجرا را به «معتصم» گزارش داد. خلیفه جمعی از فقها از جمله «احمـد بن ابی دؤاد» را جمع کرد و از آنان در مورد حکم این مسأله پرسـید. گفتند: خداوند بزرگ در این باره فرموده

ص: ۱۳۱

۱- ۱۴۵. وسائل. حر عاملی، ج ۳، ص ۴۵۵. در باب «حد سرقت» از تفسیر عیاشی.

است: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض.» «همانا سزای کسانی که با خدا و رسولش به محاربه برخاسته اند و در زمین به فساد سرگرم اند، آنستکه کشته شوند یا به دار آویخته گردند یا دستان و پاهایشان از پشت قطع گردد یا نفی بلد شوند.» اختیار با امیرالمؤمنین است به هر کدام بخواهد حکم کند می تواند. «معتصم» رو به حضرت امام علیه الصلوه و السلام کرد و از حکم این مسأله سؤال کرد تا امام حکم را بیان فرمایند. حضرت امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: «ان الواجب النظر فی هؤلاء الذین قطعوا الطریق فان اخافوا السبیل فقط و لم یقتلوا احدا و لا اخذوا مالا اودعوا السجن و هذا معنی نفیهم من الارض باخافتهم السبیل و ان اخافوا السبیل و قتلوا النفس قتلوا و ان اخافوا السبیل و قتلوا النفس و اخذوا المال قطعت ایدیهم و ارجلهم من خلاف و صلبوا بعد ذلک.» «لازم است در مورد این دزدان بررسی شود. اگر فقط راه را ناامن کرده و موجب ترس شده اند، اما موجب قتل و تصاحب اموال نشده اند، باید زندانی شوند. و حبس برای آنان یعنی تبعید کردن از سرزمین، زیرا رهگذران را ترسانده اند. اگر هم موجب ترس و هم موجب قتل رهگذران شده اند، بایستی کشته شوند. و اگر رهگذران را ترسانیده و مرتکب قتل شده و اموال را نیز دزدیده اند، باید دست و پای آنان از پشت بریده شود و سپس به دار آویخته گردند.» «معتصم» مطلب را آن گونه که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرموده بودند، برای استاندار نوشت تا حکم جاری گردد. (۱) این موضوع بر احمد بن ابی دؤاد که قاضی القضاه بود و به حکمش خصومتها فیصله می یافت آنچنان گران آمد که آرزوی مرگ کرد و روح بدخواه و پلیدش آرامش خویش را از دست داد و برای این که دیگر چنین مواردی را نشنود در صدد قتل حجت زمان و امام و خلیفه ی خداوند برآمد. لذا پس از

---

۱ - ۱۴۶. وسائل، حر عاملی، ج ۳، ص ۴۵۵ در باب «حد المحارب» از تفسیر عیاشی - وفیات الاعیان، و البدایه، ج ۱۰، ص ۳۱۹. و تاریخ القضاه فی الاسلام، ص ۱۸۳.

سه روز نزد «معتصم» رفت. و چنان وانمود می کرد که از در خیرخواهی و نصیحتی که بر خود واجب می داند بیان می کند، و آنگاه چنین گفت: حق امیرالمؤمنین به گردن من می باشد. خیرخواهی در بقاء حکومت و دوام دولت شما بر من واجب است و از این حق روی برنمی گردانم هر چند مرا در آتش بسوزانند. «معتصم» هراسناک از جا پرید و موضوع را جویا شد. «احمد بن ابی دؤاد» گفت: امیرالمؤمنین در مجلس خود فقهای رعیت را جمع می کنند تا درباره مسأله ای حکم دهند. آنگاه آنان حکم را براساس آنچه نزدشان ثابت است اعلام می دارند و این در حالی است که وزیران، حاجبان و خانواده ی خلیفه در مجلس حضور دارند. و مردم عوامی که در پشت درها هستند، مطالب را می شنوند. آنگاه امیر از گفته ی فقهاء دربار روی برمی تابد و به گفته ی مردی عمل می کند که بیشتر این امت معتقد به امامتش هستند و حتی او را سزاوارتر از خلیفه می دانند. با همه اینها امیرالمؤمنین چگونه می تواند از عدم اطاعت مردم و شکست حکومت عباسیان آسوده خاطر باشد؟ رنگ از چهره ی «معتصم» رفت و به شدت خشمگین گردید. گویی تا آن زمان خوابی راحت او را در ربوده بود و با سخنان «احمد» بیداری جان آن را گرفت. او به دلیل خیرخواهی قاضی، پاداش خوبی به وی داد (1) و برای این که از غائله جدید در امان بماند، تصمیم به قتل حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام گرفت. او می دانست که «جعفر» فرزند «مأمون» با امام علیه الصلوه و السلام دشمنی دارد و در صدد قتل ایشان است، لذا با او خلوت کرد و اعتقاد مردم درباره ی امام علیه الصلوه و السلام و خضوع و احترامشان نسبت به ایشان را به وی گوشزد کرد. و اضافه کرد که بی اعتنا بودن به این قضیه، اساس حکومت آنان را از بین خواهد برد و خلافت را به فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام بازخواهد گردانید. و بدین طریق تصمیم «جعفر» در کشتن حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را تقویت کرد. سپس آن دو ملعون تصمیم گرفتند این کار را از طریق «ام الفضل» همسر امام علیه الصلوه و السلام که دختر «مأمون» نیز بود، انجام دهند. «ام الفضل» عقیم بود و فرزندی نداشت. او گمان می کرد که امام علیه الصلوه و السلام، مادر حضرت هادی علیه الصلوه و السلام را بر او ترجیح می دهد. به همین دلیل از حضرت امام جواد علیه

۱- ۱۴۷. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۹. از تفسیر عیاشی.

الصلوه و السلام خشمگین بود. لذا «جعفر» - لعنه الله علیه - نزد خواهر خود «ام الفضل» - لعنه الله علیها - رفت، - هر دو از یک پدر و یک مادر بودند - و به او گفت تا حضرت امام علیه الصلوه و السلام را مسموم کند و «ام الفضل» نیز پذیرفت. (۱) .

۱- ۱۴۸. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۹۰. طبع نجف.

و بالاخره جنایت ام الفضل

«ام الفضل» از روی عمد پارچه ای را به سم آغشته کرد و پس از آن که امام علیه الصلوه و السلام، مدت زمانی با وی بود، آن را به ایشان داد. امام علیه الصلوه و السلام که نزدیک بودن اجل حتمی و حکم قطعی خداوندی را می دانست، دستمال را گرفت و از آن استفاده کرد. پس از آن که سم در بدن مبارک آن حضرت نفوذ کرد و حرارت آن را حس فرمودند، رنگ چهره ی ایشان دگرگون شد. در این هنگام «ام الفضل» به گریه افتاد. او از کاری پشیمان شده بود که کوههای عظیم را می لرزاند و آسمان از آن شکافته می شود. امام علیه الصلوه و السلام خطاب به او فرمودند: این چه گریه ای است؟ خداوند را قسم می دهم که تو را به فقری جبران ناشدنی و مرضی آشکار مبتلا فرماید. پس از آن «ام الفضل» - لعنه الله علیه - در پنهان ترین عضو بدنش به مرض «ناسور» مبتلا شد. این بیماری، زخمی بود که هر بار، پس از بهبود موقت، مجددا عود می کرد. او هر چه داشت برای درمان این زخم صرف کرد. بطوری که مدتی بیش نگذشت که در نهایت تهیدستی به کمک و بخشش مردم نیازمند شد (۱) و مرتبا نزد پزشکان مختلف

۱- ۱۴۹. اثبات الوصیه، ص ۱۹۰ دلائل الامامه، ص ۲۰۹ و عیون المعجزات، ص ۱۱۸. آورده اند که: «ام الفضل»، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را به وسیله ی انگور رازقی مسموم کرد. در مدینه المعاجز. سید هاشم بحرانی. ص ۵۳۶ آمده است که: امام علیه الصلوه و السلام به وسیله ی غذا مسموم شدند. در مناقب. ابن شهر آشوب، ج ۲. ص ۴۳۰ آورده است که: «معتصم»، اشناس را به همراه شربت ترنجی که دارای سم بود و در آن یخ ریخته شده بود، خدمت حضرت فرستاد و ایشان را مجبور به نوشیدن آن کرد. این گفته ها تماما بعید به نظر می رسد. زیرا امام علیه الصلوه و السلام، «ام الفضل» را به مرضی که مخفی کردنی نیست، نفرین فرمودند. تا آن که در عورت او زخمی پیدا شد به نام ناسور این نظر با روایت مربوط به دستمال تناسب بیشتری دارد. و سرایت سم از دستمال به بدن مبارک امام علیه الصلوه و السلام، بعید نیست. زیرا این قضیه در تاریخ شواهد دیگری هم دارد. به عنوان نمونه در کتاب الدرر الکامنه، ج ۳، ص ۳۱۴ آمده است: غازان محمود بن ارغون بن الغابن هلاکوخان، به وسیله ی همسرش مسموم و کشته شد. او پارچه ای را به سم آغشته کرد و پس از انجام عمل زناشوئی، دستمال زهرآلود را به او داد. در کتاب تاریخ دول الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۴. تألیف رزق الله منقر بویس صدفی، آمده است؛ همسر «شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل»، که «بیری» نام داشت همسرش را پس از انجام عمل زناشویی به وسیله ی دستمالی زهرآلود به قتل رساند. در کتاب مقتل الخوارزمی، ج ۱. ص ۱۳۲. چاپ نجف آمده است: «معاویه» - لعنه الله علیه - دستمالی آلوده به سم به همراه پنجاه هزار درهم. برای «جعده» دختر «اشعث» فرستاد تا حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوه و السلام را مسموم کند. پس از مدتی که امام علیه الصلوه و السلام با وی بود، دستمال را به حضرت داد و علت شهادت ایشان، از همان سم بود.

می رفت و از هیچ درمانی نتیجه نگرفت تا آن که زمان هلاکتش فرارسید (۱) لعنت خدای تعالی بر او باد. و البته انتقام و عذاب الهی از «جعفر» – لعنه الله علیه – (پسر «مأمون» و برادر «ام الفضل» لعنه الله علیهما) نیز به تأخیر نیفتاد. روزی که شراب فراوان نوشیده بود، عقلش به کلی مختل شد و در حالی که دیوانه وار می رفت در چاهی افتاد و جنازه اش را از چاه بیرون آوردند (۲) و البته عذاب آخرت بسیار شدیدتر و رسواکننده تر است.

۱- ۱۵۰. مناقب، ابن شهر آشوب. ج ۲. ص ۴۳۵.

۲- ۱۵۱. اثبات الوصیه، مسعودی. ص ۱۹۰.

به یاد آید و سوزد زپای تا سر من غم مصیبت چون آذر امام جواد هنوز همچو صدف، پر بود دل گردون زاشک دیده ی چون گوهر امام جواد ببین که روی زمین را تمام، گلگون کرد سرشک چشم زخون احمر امام جواد فکنده در مه ذیقعده آتشی به جهان غم مصیبت چون اخگر امام جواد فغان ز کینه و بیداد و ظلم ام الفضل که بود زوجه ی بد اختر امام جواد بر آن خبیثه، فزونتر عذابهای جحیم کند به روز جزا داور امام جواد به امر معتصم، آن بد خصال، زهر جفا رساند بر بدن اطهر امام جواد گشاد در به روی شیعیان زمحنت و غم چو بست در به روی انور امام جواد زاشک، دیده ی ما گشت تر، چو آمد خشک زسوز زهر جفا، حنجر امام جواد زآتش ستم و جور ظلم ام الفضل به خاک تیره بدی بستر امام جواد دریغ و درد، که جز آه جانگداز نبود در آن مقام، کسی یاور امام جواد که ناگه از وطن آمد امام دین هادی که بود او خلف اکبر امام جواد فغان او بگذشت از فراز چرخ کبود بدید چون که رخ اصفر امام جواد چو دید ناله که برخاست از دل پدرش نشست با دل خونین، بر امام جواد گرفت با دل پر غم در آن زمان از مهر چو جان خویش به سینه، سر امام جواد نظر ببست زدنیا و سوی عقبی شد شد آن قصور جنان، منظر امام جواد فغان که بعد شهادت، بماند از ره کین سه روز روی زمین، پیکر امام جواد چو مشک، خطه ی بغداد را معطر کرد نسیم، از جسد اطهر امام جواد در این حکایت جانسوز، همچو دخت رسول بریخت اشک عزا مادر امام جواد در این قضیه همی مویه کرد و آه کشید حکیمه آنکه بود دختر امام جواد چو چشمه نیز روان گشت اشک عارفچه بیاد دیده ی از خون تر امام جواد (1) . شدت سم، یک شبانه روز (2) امام علیه الصلوه و السلام را آزار داد. تا آن که به سال ۲۲۰ هجری در حالی که تنها بیست و پنج سال از عمر شریفشان می گذشت، در روز

۱- ۱۵۲. صد قصیده، عارفچه اصفهانی، چاپ سنگی ۱۳۶۹، ص ۳۲۷ - ۳۳۰.

۲- ۱۵۳. مدینه المعاجز، علامه سید هاشم بحرانی، ص ۵۳۷.

سه شنبه دو ساعت از روز گذشته (۱) به شهادت رسیدند. بدن مطهر و مقدس حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را از منزل بیرون آوردند و در محله ی «اسوار بن میمون» در ناحیه ی «پل بردان» قرار دادند و «واثق» بر آن نماز گزارد. (۲) . این ظاهر ماجرا بود. اما اعتقاد حق و درست، این است که سرپرست امور مربوط به ائمه معصومین، علیهم السلام، کسی جز امام معصوم نیست پس متولی امور مربوط به حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام فرزند گرامی آن حضرت امام هادی علیه الصلوه و السلام بودند، نه کس دیگر. زیرا آن وجودهایی را که از نور اقدس حق تعالی مشتق شده اند، به هنگام ترک دنیا و عروج به سوی مبدأ خداوند - جل شأنه - هیچ کس لمس نمی کند جز کسی که خود دارای این مقام و مرتبت باشد. خدایی که حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام را در هفت سالگی برای رسیدگی به امور پدر بزرگوارش حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، از مدینه به خراسان برد، قادر خواهد بود حضرت امام هادی علیه الصلوه و السلام را نیز در سن شش سالگی از مدینه به بغداد ببرد تا بر پیکر مطهر پدر شهیدش نماز بگزارد و وی را به خاک بسپارد. گفتگوی حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام با «علی بن حمزه»، گواه بر این مطلب است. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به وی فرمودند: آیا حضرت حسین بن علی علیه الصلوه و السلام امام بودند؟ وی گفت: بلی! حضرت فرمودند: چه کسی متولی امور ایشان گردید؟ «علی بن حمزه» پاسخ داد: حضرت امام سجاد علیه الصلوه و السلام سرپرست امور ایشان شدند. امام علیه الصلوه و السلام پرسیدند: حضرت امام سجاد علیه الصلوه و السلام کجا بودند؟ «علی بن حمزه» گفت: در کوفه نزد ابن زیاد زندانی بودند؛ اما هنگامی که خبر تدفین حضرت امام حسین علیه الصلوه و السلام به ایشان رسید، بدون اطلاع یزیدیان از زندان خارج شدند تا امور مربوط به پدر بزرگوارشان را انجام دهند، سپس به زندان بازگشتند. حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام فرمودند: آن کسی که حضرت امام سجاد

۱- ۱۵۴. دلائل الامامه، ابن جریر، ص ۲۰۸.

۲- ۱۵۵. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

علیه الصلوه و السلام را قادر کرد تا به کربلا ـ رفته و امور مربوط به پدرش را انجام دهد و بازگردد، صاحب این امر (علیه السلام) را – که در زندان و اسارت نیست – قادر می کند تا به بغداد بیاید و متولی امور پدرش گردد. (۱) . تشییع بسیار باشکوه و باعظمتی از پیکر مطهر حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، انجام شد. شیعیان، ایشان را به مقابر قریش آورده و در پشت مزار جد بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام دفن کردند (۲) این شهادت انسانهایی را که با روح اسلام، و گل خوشبوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و پاره ی جگر حضرت فاطمه زهرا علیه الصلوه و السلام، و آقای جوانان اهل بهشت چنین کردند، رسوا کرد.

ص: ۱۳۹

۱– ۱۵۶. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۷۳.

۲– ۱۵۷. کلینی در اصول کافی، شیخ مفید در ارشاد، طبرسی در اعلام الوری، ابن شهر آشوب در مناقب، مسعودی در اثبات الوصیه، و حسین بن عبدالوهاب در عیون المعجزات به این مطلب تصریح کرده اند.

تاریخ شهادت

در این که شهادت حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام به سال ۲۲۰ هجری در زمان خلافت «معتصم عباسی» و با سم بوده، اختلافی نیست. شیخ صدوق در کتاب اعتقادات، ابن شهر آشوب در مناقب، جلد دوم صفحه ی ۴۳۵، مسعودی در اثبات الوصیه صفحه ۱۹۰، ابن جریر طبری در دلائل الامامه صفحه ۲۰۹، حسین بن عبدالوهاب در عیون المعجزات صفحه ۱۱۸، سید جزائری در انوار النعمانیه صفحه ۱۲۷، سید هاشم بحرانی در معالم الزلفی صفحه ی ۹۹، و همچنین در مدینه المعاجز صفحه ۵۳۷ به این موضوع تصریح کرده اند. از بین خلفا، حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام با «مأمون» و «معتصم» – لعنه الله علیهما – معاصر بودند. «معتصم» پس از آن که یک سال و نیم خلافت کرد، حضرت را از مدینه به بغداد خواست. امام علیه الصلوه و السلام پس از یکسال زندگی در بغداد، به شهادت رسیدند. لعنت بر قاتلان حضرتش و کسانی که در حق ایشان و پدرانشان (علیهم السلام) ستم کردند. درباره ی روز و ماه شهادت ایشان اقوالی گفته شده که در آنان اختلافاتی هست. این اختلافات به شرح زیر می باشد: ۱ – در این مورد، تاریخ آخر ماه ذی القعده مشهورتر است. شیخ کلینی در کافی، ابن شهر آشوب در مناقب، طبرسی در اعلام الوری، فتال در روضه الواعظین،

سید جزائری در انوار النعمانیه، شهید اول در دروس، علامه حلی در منتهی و ابن حجر عسقلانی در صواعق المحرقه به این مطلب تصریح کرده اند. ۲ - تاریخ پنجم ذی الحجه نیز در چند مأخذ آمده است از جمله، مسعودی در اثبات الوصیه، ابن خلکان در وفیات، ابن جریر در دلائل الامامه، سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، به این مورد اشاره کرده اند. ۳ - تاریخ ششم ذی الحجه نیز ذکر شده است که صاحب کشف الغمه از کتاب دلائل حمیری از محمد بن سنان نقل کرده است. ۵ - تاریخ سوم ذی الحجه را ابن جریر طبری در دلائل الامامه به عنوان یک قول ذکر نموده است. ۶ - تاریخ دهم رجب را شیخ کفعمی در جدول مربوط به ائمه علیهم السلام و شارح میمیه ابوفراس در جدول مربوطه آورده اند. ۷ - تاریخ اول ماه ذی القعده را شریف الحجه سید محمدعلی الشاه عبدالعظیمی در ایقاد به عنوان یک قول ذکر کرده است. ۸ - تاریخ یازدهم ذی القعده در ایقاد به عنوان یک قول آمده است. ۹ - تاریخ سی ام ذی الحجه هم در جدول ایقاد دیده می شود.

ص: ۱۴۱

تذکر و توضیح در مورد یک خبر

اشاره

می دانیم نیـاز مردم به امام معصوم،ماننـد نیاز آنان به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم می باشـد. زیرا نظام دین و دنیای آنان متوقف و مترتب بر آن است. علم، هرگز از امـام معصوم پنهان نمی شود. او پیشوای آدمی در کردار و گفتار است. بنابراین در انجام فعل و ترک آن مقتـدای انسانهاست. ما امامت را برای کودك نیز جایز می دانیم و به آن معتقدیم. زیرا خداوند سـبحانی که دارای قـدرت کامل و بی انتهاست، مسئله ی امامت را برای او مقـدر فرموده است. لذا علم و حکمت و آزمودگی در تمام امور را بطور کامل در اختیارش می گـذارد. همان طور که اگر امام در سن بالا هم باشد، خداوند چنین می فرماید، مانند آنچه در گذشـته نسـبت به بعضـی از پیـامبران انجـام داده است. از جمله یحیی را در سن کودکی به نبوت برانگیخت و عیسـی را در گاهواره، پیامبری عطا فرمود. بـدون تردید این مقام با عظمت و قدسـی، با هیچ یك از مقتضـیات کودکی سازگار نیست. زیرا وقت امـام و خلیفه ی خداونـد گرانبهـاتر از آن است که صـرف بازی و امور بی هـدف شود. و اگر اعمال و رفتار امام معصوم هـدف دار باشـد امت به او اقتـدا می کنـد. زیرا امت در مقـابلش خـاضع است و قانون و احکام شـرعی و اخلاقی را از وی می گیرد، و او را نـاموس الهی که تخطی و تجـاوز از وی جـایز نیست، می شـمرد. و نیز اگر امـام در کودکی به بازی و سـرگرمی بپردازد امور امت دچار بی نظمی می شود و فساد اخلاق در آن راه یافته و امام از منزلت خویش در نزد امت سـقوط می کنـد. و لذا

واجب است که امام معصوم از خطا، فراموشی، غفلت و آنچه مایه ی سرگرمی است منزه باشد. در حدیث «معاویه بن وهب» آمده است که خدمت حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام عرض کردم: علامت و نشانه امامی که بعد از امام دیگر است، چیست؟ فرمودند: «طهاره المولد و حسن المنشأ.» (۱) . «پاکی والدین و سرآغازی نیک.» و نیز از نشانه های امام، نپرداختن به لهو و لعب است. حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام در کودکی به پدر بزرگوارشان فرمودند: «بابی انت و امی لا تلهو و لا تلعب.» (۲) . «پدر و مادرم فدایت باد که به لهو و بازی نمی پردازی.» و در روایت آمده است: کودکی به یحیی بن زکریا گفت: بیا بازی کنیم، فرمود: ما برای بازی آفریده نشده ایم (۳) . بنابراین استدلال، روایت ابن طلحه شافعی مبنی بر این که «حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام با کودکان در کوچه و خیابان ایستاده بودند...» قابل اعتنا نمی باشد. هر چند عده دیگری که مقام خلافت الهیه را نمی شناسند و از صفات شایستگان امامت بی اطلاعند، آن را نقل کرده باشند. ابن طلحه می گوید: [یک سال بعد از شهادت امام رضا علیه الصلوه و السلام، خلیفه عباسی به بغداد آمد. یکی از روزهایی که برای شکار بیرون می رفت و از راهی گذشت که تعدادی کودک در آن بازی می کردند و حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام نیز در بین آنان حضور داشتند. حضرت در آن هنگام تقریبا یازده سال داشتند. چون «مأمون عباسی» – لعنه الله علیه – به آن مکان رسید، کودکان متفرق شدند، اما امام علیه الصلوه و السلام از جای خود حرکت نکردند. خلیفه به آن حضرت نزدیک شد و در او نگریست. گویا

---

۱ – ۱۵۸. مجلسی در جلد هفتم بحار صفحه ی ۲۰۳ بعد از ذکر حدیث می فرماید: مقصود از حسن منشاء آشکار شدن آثار فضیلت از کودکی تا پایان عمر است.

۲– ۱۵۹. بحار، مجلسی. ج ۱۱. ص ۱۰۹.

۳– ۱۶۰. النبراس فی احوال بنی عباس، ص ۹۶.

خداوند نرمشی در دلش افکند، پس ایستاد و گفت: ای جوان چرا به همراه کودکان از مقابل ما نگریختی؟ حضرت بلافاصله فرمودند: «یا امیرالمؤمنین لم یکن بالطریق ضیق فاوسعه علیک بذهابی و لم تکن لی جریمه فاخشاها و ظنی بک حسن انک لا تضر من لا ذنب له.» «ای امیرمؤمنان راه تنگ نیست تا با رفتنم آن را برای تو وسعت دهم و گناهی هم نکرده ام تا از آن بترسم و گمانم این است که به بی گناه آسیبی نمی رسانی.» مأمون در حالی که از سخنان و چهره ی او در حیرت بود گفت: نامت چیست؟ حضرت فرمودند: محمد! خلیفه پرسید: فرزند که هستی؟ امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: فرزند علی علیه الصلوه و السلام هستم. مامون راه خود را ادامه داد و رفت. وقتی از شهر دور شد، بازی را گرفت و آن را به دنبال پرنده ای پرواز داد. باز مدت زیادی از دیدگانش پنهان شد، آنگاه در حالی که ماهی کوچکی را - که نفسهای آخرش بود - به منقار داشت بازگشت. «مأمون» از آن ماهی به شدت در تعجب شد. آن را به دست گرفت و از همان راهی که رفته بود به سوی خانه بازگشت. تا این که به جایی رسید که کودکان در آن بازی می کردند. آنها با دیدن خلیفه مجددا از مقابلش گریختند. و امام علیه الصلوه و السلام مانند بار اول، بر جای خود ایستاد، «مأمون» - لعنه الله علیه - خطاب به آن حضرت گفت: ای محمد! حضرت فرمودند: بله ای خلیفه. گفت: در دست من چیست؟ خدای تعالی به امام علیه الصلوه و السلام الهام کرد. حضرت فرمودند: «خلق الله تعالی بمشیئته فی بحر قدرته سمکا تصیدها بزاه الملوك و الخلفاء فیتخبرون بها سلاله اهل النبوه.» «خداوند بزرگ در دریای قدرتش به مشیت و اراده ی خویش ماهی را آفرید، تا باز شاهان آن را شکار کنند. و شاهان می خواهند به این وسیله فرزندان پیامبران را آزمایش کنند.» «مأمون» از شنیدن این سخن بسیار در شگفت شد، و مدت زیادی به ایشان نظر کرد و سپس گفت: حقا که تو پسر حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام

ص: ۱۴۴

هستی... و پس از آن احسان خود را نسبت به ایشان دو چندان کرد.] (۱) . ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقه، ابن صباغ در فصول المهمه و شبلنجی در نور الابصار از ابن طلحه پیروی کرده و این داستان را نقل کرده اند. این عده، عمر مبارک حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در این داستان را نه سال ذکر کرده اند. ابن شهر آشوب می گوید: «آن باز، ماری را شکار کرد. «مأمون»، آن را در آشپزخانه قرار داد و به همراهانش گفت امروز مرگ آن کودک به دست من نزدیک شده است. سپس به مکان بازی کودکان بازگشت. و از امام علیه الصلوه و السلام که در آن جا بود پرسید: از اخبار آسمانها چه خبر داری؟ فرمودند: آری ای خلیفه؛ پروردگار جهانیان مرا چنین گفت که در آسمان دریایی عمیق با امواجی متلاطم است. در آن مارهایی که شکم آنها سبز و پشتشان خالهای سیاه و سفید است وجود دارد. شاهان آنها را بوسیله ی بازهای خود می گیرند و دانشمندان را بدین طریق امتحان می کنند. «مأمون» گفت: راست گفتی. و پدران و جدت و نیز خدایت راست گفته اند. سپس وی را با خود سوار کرد و دخترش را به ایشان داد.» (۲) تاریخ نویسان نیز این کرامت را برای حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام ذکر کرده اند. امام علیه الصلوه و السلام علت ایجاد خلقت و مدار و محور کائنات است. پس خدای سبحان از حکمتها و شگفتیهای آفرینش ایشان را مطلع می فرماید تا به بندگان خبر دهد و در روز حشر بر مردم حجت باشد. از این قبیل کرامات و نشانه های امامت و دلائل خلافت الهیه که عقل در آن سرگردان و متحیر می شود، فراوان برای حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام نقل کرده اند. اما جای بسی تأسف است که راویان بد طینت با این روایات لباس ذلت و خواری بر ائمه دین علیهم السلام پوشانده تا آنان را در ردیف دیگران قرار دهند. باید بدانیم که ائمه علیهم السلام که امناء وحی هستند، ما را از اعتراف به این قبیل کرامات برحذر داشته اند. در روایت «ابراهیم ابن ابی محمود» چنین آمده است که: خدمت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ در نزد ما روایاتی درباره ی فضائل حضرت امیرالمؤمنین علی بن

۱- ۱۶۱. مطالب السؤول، ص ۸۷.

۲- ۱۶۲. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳۳.

ابیطالب علیه الصلوه و السلام و نیز از فضائل شما اهل بیت علیهم السلام هست که از اهل تسنن به دست ما رسیده است و مانند آنها را از شما نشنیده ایم. آیا به این روایات معتقد باشیم؟ امام علیه الصلوه و السلام فرمودند: «یا ابن ابی محمود لقد اخبرنی ابی عن ابیه عن جده (علیه السلام) ان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله تعالی فقد عبدالله و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس.» «ای پسر ابومحمود؛ پدرم از پدرش و ایشان از جدش علیهم الصلوه و السلام به من خبر دادند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که به گوینده ی سخنی گوش فرا دهد همانا او را پرستش کرده است. پس اگر گوینده از خدای تعالی سخن بگوید، شنونده خدا را پرستیده، و اگر از جانب شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستیده است.» سپس حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام فرمودند: «یا ابن ابی محمود ان مخالفینا وضعوا اخبارا فی فضائلنا و جعلوها علی اقسام ثلاثه احدها الغلو و الثانی التقصیر فی امرنا و الثالث التصریح بمثالب اعدائنا فاذا سمع الناس الغلو فینا و سمعوا مثالب اعدائنا باسمائهم ثلبونا باسمائنا و قد قال الله عزوجل «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم». «ای پسر ابومحمود همانا مخالفان ما درباره ی فضایل ما روایاتی را جعل کرده اند که سه نوع می باشد. یک دسته روایات شامل غلو است. دسته دیگر ما را کوچک می شمارد و دسته سوم شامل دشنامهایی است که با تصریح به نام دشمنان مان می باشد. وقتی مردم روایات شامل غلو، و نیز روایات دسته سوم را (که شامل دشنام به خصم ماست) می شنوند، بر ما خرده می گیرند و با ذکر نام مان، به ما دشنام می گویند و خدای عزوجل می فرماید: «کسانی را که به غیر خدا دعوت می کنند، دشنام نگویید تا ایشان بدون علم ناسزا به خدا نگویند.» «یا ابن ابی محمود اذا اخذ الناس یمینا و شمالا فالزم طریقتنا فانه من لزمنا لزمناه و من فارقنا فارقناه ان ادنی ما یخرج الرجل من الایمان یقول للحصاه هذه نواه ثم یدین بذلک و یبرء ممن خالفه یا ابن ابی محمود احفظ ما حدثتک به فقد جمعت لک فیه خیر الدنیا

و الاخره (1) . «ای پسر ابومحمود وقتی مردم به چپ و راست روی می آورند، تو ملازم راه ما باش، که با ملازمان راهمان، همراه خواهیم بود. و هر که از ما جدا شود از وی جدا می شویم. کوچکترین چیزی که انسان را از ایمان بیرون می برد این است که سنگ ریزه را هسته بخواند و بر این اعتقاد باقی باشد، (یعنی باطل را حق، و حق را باطل بداند) و از مخالفان خود در این امر بیزای جوید. ای پسر ابومحمود این مطلب را که به تو گفتم خوب نگاهدار، که خیر دنیا و آخرت را در این سخنان برایت جمع کردم.» به هر حال توجه خوانندگان محترم را به اشتباهاتی که در روایت ابن طلحه است، جلب می کنم. ابن طلحه می گوید: «چون حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام به شهادت رسیدند و «مأمون» سال بعد به بغداد رفت، روزی برای شکار از خانه خارج شد و اتفاقا از راهی می گذشت که کودکان مشغول بازی بودند و حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام که در آن موقع حدود یازده سال داشتند در نزد آنان ایستاده بودند.» وی در سن حضرت اشتباه کرده است. زیرا وی می گوید حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام در سال ۲۰۳ هجری به شهادت رسیدند. بنابراین حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در آن هنگام هشت ساله بوده اند، زیرا تاریخ تولد مبارک ایشان، سال ۱۹۵ هجری می باشد. در این مورد؛ هیثمی، ابن صباغ و شبلنجی که این ماجرا را شرح داده اند، با وی اختلاف دارند. اینان سن شریف حضرت را حدودا نه سال می دانند. وی می گوید: «حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام نزد کودکان ایستاده بودند...» اشتباه این قسمت این است که: «مأمون» – لعنه الله علیه – حضرت را در سال ۲۱۱ از مدینه به بغداد خواست که ایشان ۱۶ سال داشتند، و این مطلب را قبلا هم ذکر کردیم. ایشان امام شیعه و مرجع مشکلات دین و دنیای آنان بودند و پس از شهادت پدر بزرگوارشان، فقط هشت سال از امامتشان گذشته بود. هدف «مأمون» از انتقال

۱- ۱۶۳. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۳۲. نقل از عیون اخبار الرضا، مخفی نیست که نهی از اعتقاد به روایاتی که تنها مخالفان در مورد فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل می کنند، منافاتی با آن ندارد که استناد به این روایات علیه مخالفان – به عنوان راهی خوب – مجاز می باشد.

حضرت به بغداد، این بود که ایشان را زیرنظر دستگاه حکومت نگاه دارد و ضمن شناسایی کسانی که با ایشان تماس می گیرند، با دیده ی باز در صدد کشتار توطئه گران علیه حکومت باشد. با چنین وضعیتی آیا می توان تصور کرد که «مأمون» شخص امام و حجت خدا علیه السلام را نشناسد و نیاز داشته باشد که نام او و پدرش را جویا شود؟ هرگز چنین نیست. و این که ابن طلحه می گوید: «چون از شکار بازگشت و در دستش...»، از یک شخص منصف و حسابگر می پرسیم: از مدت زمانی که لازم است تا مأمون به شکار برود و بازگردد - اگر فرض کنیم حداقل دو ساعت بشود - آیا شایسته ی مقام امام معصوم و مرجعیت عالم تشیع حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، این است که دو ساعت با کودکان در کوچه بازی کند؟ کسی که حجت خدای متعال و خلیفه الهی پس از پدر بزرگوارش می باشد و شیعیان در هشت سالگی ایشان را به عنوان فریاد رس خویش در حل مشکلات می شناسند، هرگز چنین نمی کند. اگر گفته شود که؛ ماندن امام علیه الصلوه و السلام در کوچه به همراه کودکان حکمتی داشته و آن حکمت همانا نشان دادن معجزه ی مزبور بوده است، در پاسخ باید گفت: ما معتقد هستیم، اگر حکمت و مصلحت اقتضا کند، ائمه علیهم السلام قادرند در هر چیز تصرف کنند. بنابراین امام علیه الصلوه و السلام بدون آن که مرتکب عملی مغایر با مقام قدسی امامت شوند، می توانستند در خانه بنشینند و در نفس «مأمون» تصرف نمایند، تا بعد از آن که همه ی دانشمندان را برای بحث و کشف آن ماهی جمع کردند - و همه در پاسخ صحیح درمانده شدند - و رأی ایشان طلب شد، آن حضرت علیه الصلوه و السلام معجزه را آشکار کنند. همچنین ائمه هدی که از خاندان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، هرگز از ابتدای رشد و نموشان از خشوع و خضوع و ترک دنیا برای خداوند کوتاهی نمی کنند و تمام وقتشان را به تسبیح و تقدیس می گذرانند. و هرگز مرتکب عملی که با اعتماد مردم، و کسب معالم دینی مردم از ایشان منافات داشته باشد، نمی شوند. هر کس می داند که مردم - خواه اهل تشیع، و خواه اهل تسنن - از کسی که از لهو و لعب پرهیز نکند و زمان زیادی از وقت خود را به تماشای بازی کودکان بگذارند، بیزارند.

روایت «اسحاق بن اسماعیل» خود گواه این مطلب است. او می گوید: در سالی که جهت انجام فریضه ی حج به مکه مشرف شده بودم، عده زیادی برای دیدار با حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام آمده بودند. من ده مسأله را در نامه ای نوشتم تا از ایشان سوال کنم. در همان روزها، فرزندی نیز در راه داشتم. با خود اندیشیدم: پس از آن که حضرت به مسائل من پاسخ فرمودند، تقاضا می کنم تا دعا کنند خداوند فرزند پسری به من عطا کند. چون مردم سؤال هایشان را پرسیدند، برخاستم – و نامه نیز در آن حال در دستم بود تا از ایشان سوال کنم – به محض این که امام علیه الصلوه و السلام نظر مبارکشان بر من افتاد فرمودند: «ای اسحاق! او را احمد نام بگذار». پس از مدتی پسری برایم متولد شد که او را احمد نام گذاشتم، او مدتی زنده بود و سپس از دنیا رفت. در میان مردمی که در جمع حضور داشتند، «علی بن حسان واسطی» معروف به «عمش» می گوید: برای حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام، چند اسباب بازی که یکی از آنها نقره بود، با خود برده بودم تا به ایشان هدیه بدهم. چون امام علیه الصلوه و السلام پاسخ همه را دادند و مردم از نزدشان رفتند، حضرت تشریف بردند. من به دنبالشان رفتم و خادم ایشان «موفق» را دیدم و گفتم که برای من از حضرت اجازه ی ورود بگیرد. وقتی اجازه یافتم داخل شده و سلام دادم. حضرت پاسخ مرا دادند. در چهره ی مبارکشان کراهتی را مشاهده کردم، اما به من دستور نشستن ندادند. به ایشان نزدیک شدم و اسباب بازیها را در حضورشان گذاشتم. غضب آلود به من نظر کردند و آنها را به چپ و راست پرتاب کرده و فرمودند: «ما لهذا خلقنی الله ما انا و اللعب.» «خدای متعال مرا برای این نیافریده است. مرا با بازی چه کار؟!» من از ایشان درخواست عفو کردم. حضرت مرا بخشیدند و من از حضورشان خارج شدم (۱) . این حدیث به ما می گوید: در روزی که گروهی از بزرگان بغداد قصد زیارت خانه ی خدا را داشتند حضرت امام جواد علیه الصلوه و السلام در مدینه بودند و آنان مصادف با سال شهادت حضرت امام رضا علیه الصلوه و السلام، خدمت ایشان رسیدند. آنان آمده بودند تا از

۱- ۱۶۴. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، صفحه ۵۲۷، باب ۳۹.

میزان علم و فضائل حضرت که تنها هشت سال داشتند مطلع شوند. (ایشان در سال ۱۹۵ هجری متولد شده بودند و پدر بزرگوارشان در ۲۰۳ هجری به شهادت رسیده بودند). ضمنا این حدیث نشانگر صفتی از صفات امام معصوم نیز می باشد و آن این است که ایشان در تمام حالات بطور کامل در حال توجه به حضرت حق تعالی می باشد و در معارف و شگفتیهای صنایع خداوندی، در تفکر و تأمل است، و برای آراستن مردم به مکارم اخلاق همواره در حال نشر تعالیم صحیحی است که پروردگار از ایشان دریغ نفرموده است. وقت ایشان همیشه صرف تفکر، یاد خدا، عبادت و دعوت مردم به جانب حق است. و هرگز وقت گرانبهایشان را به آن دسته از امور دنیوی که جلب توجه می کند، صرف نمی کند. و همگی ائمه هدی علیهم الصلوه و السلام در این موضوع برابرند. و مقدار عمر کودکی و بزرگسالی در این مورد، برای آنان تفاوتی ندارد. حدیث یحیی بن زکریا را پیش از این گفتیم که فرمودند: «ما برای بازی آفریده نشده ایم». و همچنین فرمایش حضرت امام باقر علیه الصلوه و السلام را در سن کودکی به حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام که فرمودند: «پدر و مادرم فدای تو باد که به بازی و لهو نمی پردازی.» در این جا نظر درست همین است. اما راویان مغرض و بدسیرت که هدفی جز بی ارزش کردن ائمه دین علیهم السلام ندارند، خرافاتی را در قالب فضیلت و کرامت به آنان نسبت می دهند تا دل مردم را بدان جهت متمایل کنند و لذاست، افرادی که در مقابل ظاهر روایات سر تعظیم فرود می آورند، آنها را با همه ی نواقص پذیرفته و در دل جای می دهند و باور می کنند که امام معصوم نیز مانند یکی از مردم عادی، در دوران کودکی و جوانی تابع مقتضیات سن می شود و تن به بازی و شهوت می رساند. و فضیلت سازی که، معیار امامت را با زیادتیهای حدیث سازگار نمی بیند، همه اجزاء و کلمات را به پیکان نفی، نشانه می رود. و آن را در زباله دان بطلان می اندازد. در حالی که از حقیقت مطلب غافل است. در هر یک از این دو حال، کسی که مغرضانه سعی در زشت جلوه دادن کرامات و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام دارد، راههای پر مکر و فریبی را برای رسیدن به مقصود خود می پیماید. جای بسی شگفتی است که نویسندگان متوجه چنین مسأله دقیقی نشده اند و با آوردن حدیث در کتابهای خود گاه به بحث درباره ی آن نیز پرداخته اند. همان گونه که تعداد بیشماری از نویسندگان متوجه احادیث موضوعه ی فراوانی که در روایات منقول از جانب

مخالفـان آمـده است، نگردیـده انـد. حـدیث مربوط به باز و ماهی، به شـکل دیگری در مورد حضـرت امام موسـی کاظم علیه الصـلوه و السلام و هارون الرشید نقل شده است که اینک عین آن را بدون تضمین صحت و درستی آن نقل می کنیم. «هارون الرشـید» باز سفیدی داشت، در یکی از اوقات شکار آن را پرواز داد. باز پرواز کرد و از چشم ها پنهان شد. آنگاه در حالی که در چنگش حیـوان زنـده ی درخشـانی قرار داشـت، بـازگشت. «هـارون» آن را گرفـت و نفهمیـد که چیست. از فقهـا، حکمـا، پزشـکان و داوران سؤال کرد. هیچ کس اطلاعی در مورد آن نداشت. «ابویوسف» به «هارون» اشاره کرد تا حضرت امام کاظم علیه الصـلوه و السـلام را به همراه جمعی از شـیعیان حاضـر کنـد و از ایشان مطلب را بپرسد. امام علیه الصـلوه و السـلام حاضـر شدند. «هارون» - لعنه الله علیه - گفت: ای ابوالحسن، اشتیاق من به شـما سـبب شد که طلب دیدارتان را داشـته باشم. حضرت فرمودند: مرا از شوقت واگذار، خدای متعال در میان آسمان و زمین، دریایی دارای آب گوارا و زلال آفریده است که آب آن بر روی هم موج می زنـد و بر نگاهبانانش طغیان نمی کند. اگر پیمانه ای از آن فرو ریزد همه ی مخلوقات زمین را هلاک می کنـد. موجوداتی در آن زیست می کننـد که به شـکل ماهی و در انـدازه های کوچک و بزرگ می باشـند. سـر آنها مانند سـر انسان دارای بینی، دو گوش، و دو چشم است. جنس مـذکر آن ماننـد مار سـیاهه ای در چهره دارد و جنس مؤنث آن همچون زنان در سـر مو دارد. چهره شان به ماهی شبیه است، و پولک هایی ماننـد فلس ماهی دارند و شـکمشان هم به شـکم ماهی می مانـد و بالهایشـان چون دست و پـای انسان است پای آنها به نور زینت داده شـده است و به شـدت می درخشـد. و وظیفه شان تسبیـح، تقـدیس، تهلیل و تکبیر خدای متعال است. وقتی یکی از آنها در تقدیس و تسبیح خود کوتاهی کند، طعمه ی بازهای سفیـد می شود. لـذا برای تو حلال نیست که رزق آن بـاز را از او بگیری. «هارون الرشـید» نگاهی به آن ماهی افکنـد و آن را همان گونه که امام علیه الصلوه و السلام فرموده بود، یافت. (۱) .

ص: ۱۵۱

۱- ۱۶۵. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، صفحه ۴۶۸، باب ۱۲۲.

شرح حال ناظم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم «نقش ضمیر کردم تا مهر چارده را یکباره از جهان و عالم کناره کردم» مرحوم ابوالقاسم علی مدد، متخلص به «قطره» فرزند شاطر اکبر، در حدود سال ۱۲۸۰ هجری شمسی در قریه ی کن، دیده به جهان گشود. وی، پس از ازدواج به تهران نقل مکان نمود و همانند پدر، حرفه ی نانوائی را در پیش گرفت. آن مرحوم، خواندن و نوشتن را در سن سی سالگی فراگرفت. شور و ایمان و خلوص وافر، و محبت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، که با شیر مادر به ژرفای جانش راه یافته بود، او را به کربلا کشانید. او، در آن خاک پاک، گمشده ی خود را یافت و برای بیان ناگفته های نهفته در سویدای دلش، از آن امام کائنات، مدد جست. و از پیشگاه محبوب دیرینه اش حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه خواست تا طبع شعری به وی عطا فرماید، تا در مسیر احیاء و ترویج نام و یاد اهل البیت – علیهم السلام – بکار گیرد. و بدین سان، شاطر ابوالقاسم علی مدد کنی، در حالی از کربلا بازمی گشت که شاعری بود سخن پرداز بدون اینکه به طور معمول، درسی خوانده باشد. او در حالی قدرت ساختن مضامین بلند شعری را به طور موهوبی به دست آورده بود، که سواد اکتسابی ناقص او، حتی به حد داشتن خطی خوانا نیز نمی رسید. و هزاران بیت شعر

که از ناظم به جای مانده، همگی به خط دوستان و بستگان وی موجود است، که آنها را در زمان حیات آن فقید، به املای او می نوشتند. مرحوم قطره، در شب پنجشنبه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۹۸ در مجلس عزای حضرت صدیقه ی طاهره - سلام الله علیهما -، سکته ی مغزی کرد، و یک ماه بعد، یعنی روز شنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۹۸ (مطابق با ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۷ شمسی) - در حالی که سه دختر و دو پسر از خود به یادگار گذاشته بود - درگذشت. و در وادی السلام قم دفن شد. از آثار ایشان، چندین کتاب به چاپ رسیده، که شاید به یک چهارم کل اشعار وی نمی رسد. فهرست این آثار بدین شرح است: ۱ - دیوان قطره ۱۹۲ صفحه، رقعی، این کتاب، اولین کتابی است که از مرحوم قطره به چاپ رسید، در حدود سی سال پیش. و چاپ دوم آن در قطع جیبی توسط انتشارات حق بین قم، در سال ۱۳۹۸ چاپ شد. ۲ - خزان با صفا، ۲۶۰ صفحه، جیبی، کتابفروشی اسلام، تهران. ۳ - گلزار شهدا، ۴ به اضافه ۷۲ صفحه، رقعی، کتابفروشی مصطفوی، تهران. ۴ - حدیث کسا، ۴ صفحه، جیبی ۵ - خورشید ولایت، ۲۲۴ صفحه، جیبی، دارالنشر قم، ۱۳۵۶ شمسی. (اشعار مربوط به حضرت صاحب الامر علیه السلام) ۶ - شاه ولایت، ۳۱۲ صفحه، جیبی، دارالنشر قم، ۱۳۵۷ شمسی. (اشعار مربوط به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) ۷ - دیوان زینبیه، ۱۰۲ صفحه، جیبی، ۱۳۵۰ شمسی. ۸ - مدایح و مراثی حضرت صدیقه ی طاهره فاطمه ی زهرا سلام الله علیها، ۱۹۹ صفحه، رقعی، ۱۳۵۸ شمسی به اهتمام خانواده ی آن فقید. همچنین قصیده ای از وی در وصف مسجد جمکران، در سمت غربی صحن مسجد، بر کتیبه نوشته شده است، با مطلع: آن مسجدی که طعنه بر عرش علا زده از ابتدای مسجد، تا انتها زده برای حسن ختام، گزیده ای از اشعار آن فقید را در این جا می آوریم. به این امید که در آینده، شرح حالی مبسوط تر از ایشان تقدیم علاقمندان کنیم. رحمه الله علیه رحمه واسعه، و حشره مع موالیه النبی و الائمه الاطهار صلوات الله علیهم اجمعین.

ص: ۱۵۴

بخشی از ترجیع بند در توحید

روی آن دلستان ندیدی تو ماه آن آسمان ندیدی تو تو به کشتی نشسته ای شب و روز ناخدا را عیان، ندیدی تو همچو ماهی در آب غوطه وری از چه آب روان ندیدی تو؟ تو در این باغ کرده ای منزل صاحب گلستان ندیدی تو اهل کنعانی و ولیکن حیف یوسف مصر جان ندیدی تو تو که عنقای قاب قوسینی مرغ آن آشیان ندیدی تو این ره شام را تو پیمودی میر آن کاروان ندیدی تو تو گل و بلبل و چمن دیدی هله، آن باغبان ندیدی تو گر توئی طالب رخ دلدار یار، پیداست از در و دیوار

بخشی از ترجیع بند در مدح رسول خدا

ای جمال تو قبله ی حاجات من و قصر جلال تو، هیهات نور را آوری تو از ظلمت طور ملک وجود را جلوات بهر اثبات اقدس واجب صفحه ی طلعت تو شد مرآت نشناسیم ما ترا به صفت پی به خورشید، کی برد ذرات قلم قدرت جواهر صنع نقش رویت کشید بر صفحات جبرئیل از برای درک حضور ایستاده به آستانت مات مرغ جانم به شاخ هر سمنی با لب غنچه، گوید این ابیات خواند حقت، ترا رسول الله وحده لا اله الا الله

از قصیده ای در مدح اهل بیت

اگر مرغ دلم، شب زنده دار است مرا در دل، هوای هشت و چار است بهشت و حور و قصر و باغ رضوان رخ نیکوی یار گل عذار است گلی دیدم به طرف بوستانی که بویش آیت پروردگار است ز آه آتشین من هویداست دلم پروانه ی شمع نگار است به خاک رهگذار آل عصمت تعالی الله، که قطره خاکسار است

ص: ۱۵۵

بخشی از ترجیع بند در مدح حضرت امیرالمؤمنین

روی آیینه را مجلا کن دیده کن باز و خوش تماشا کن همچو موسی، مرو تو در سینا طور دل را بیا تو، سینا کن گر توئی در حجاب تن حیران قصر دل را زنقشه پیدا کن سوی بازار دلبران بشتاب کسب فیض از جمال زیبا کن پر مرغ وجود را کن باز سیر اسمای حق تعالی کن بزم آرای کائنات، علی است بر در دولتش، تو مأوا کن چون علی جنت اللقا باشد از خدا وصل او تمنی کن گوهری را که در عوالم نیست در یم مرتضی، تو پیدا کن از کتاب جلال او پیداست دو جهان «قطره»، ذات او دریاست

دو رباعی در مدح حضرت سیدالشهدا

ای خاک درت، سرمه ی چشم ملکوت ابروی کجت، صراط خلق جبروت از جاه و جلال ذات پاک تو، حسین ارواح رسل، مات و ملائک مبهوت در مقام قرب ثار الله، کسی را راه نیست آگه از ذات حسینی، کس بجز الله نیست کربلایش کعبه ی مقصود اهل عالم است غیر این درگه، دگر در کون، درمانگاه نیست

بخشی از ترجیع بند، خطاب به حضرت حجت منتظر

تو که بس ملک جاودان داری لامکانی، کجا مکان داری آنچه در خاک تیره می رویـد آگهی از قیامشان داری گوی چوگان توست ملک وجود رایت حسن دلستان داری خوش خرامان خرام می پوئی یاد از ما فتادگان داری به مساکین زکات حسن دهی دولت حسن بیکران داری خرمن صبر سوخت زآتش هجر تا به کی، رخ زما نهان داری به وجود تو این جهان باقی است همه را با تو عهد و میثاقی است

حجره ی دربسته

دل افسرده ام با غم قرین است که در فکر جواد العارفین است چرا غمگین در این عالم نباشم پریشان قلب ختم المرسلین است شد از زهر جفا و کینه مسموم جهان از ماتمش با غم قرین است به هنگام شباب، از کید دشمن خزان، گلزار سلطان مبین است میان حجره ی در بسته بر او زآهش، لرزه بر عرش برین است غبار غم نشسته بر رخ ماه گه قتل شه دنیا و دین است لبش عطشان و جانش بر لبش بود چنان جدش که دریا آفرین است هنوز در تمام کون، قطره بپا شور عزا در شهر دین است

جود جواد

هزار جان گرامی، فدای جود جواد دل شکسته ی خود، بسته ام به بود جواد هماره می رسد از کائنات و مخلوقات ندای ذکر و ثنا، مدحت و درود جواد همه خلایق عالم، غریق نعمت اوست چرا که نیست حدودی برای جود جواد وصی حجت هشتم، سلاله ی زهرا خدای حی توانا بود شهود جواد شب تولد دریای جود و احسان است رسد به گوش سماواتیان، سرود جواد در این ولادت چشم چراغ بزم وصال شده است شاد، دل والی و دود جواد

ص: ۱۵۷

از آن که سجده ی شکرش، کتاب فضل خداست قبول حضرت جانان شده سجود جواد قدم به عرشه ی زین براق نور نهاد به سوی حضرت سبحان بود صعود جواد زذیل فضل و عنایات او ندارم دست که زنده ام به عنایات وهم وجود جواد به اشک دیده بشویم دفاتر گنهم که متصل شده قطره به بحر جود جواد

جواد فیض

من جواد فیض، هم بر اولین، هم آخرینم باء بسم الله خلقت، روح رب العالمینم در حضور حق تعالی، بنده ی فرمانروایم حکم فرمای عوالم، رهبر روح الامینم سینه ی من، مخزن علم لدنی آمد از حق قلزم فضل الهی، رهنمای مؤمنینم حجت بر حق حقم، کاشف اسرار غیبم من امام و نور چشم آسمان و هم زمینم جلوه ی مصباح نور عرشه ی «عرش استوی» یم گاه در سیر عوالم، گاه در عرش برینم جد من، ختم رسل، پیغمبر آخر زمان است شاخه ی طوبای زهرا و امیرالمؤمنینم من وصی مصطفی و مرتضی و مجتبی یم وارث شاه شهیدان، زاده ی آن مه جبینم برترین آیات حقم، مصدر علم الهی رهبر خلق جهانم، شافع للمذنبینم نه سپهر عدل و دادم در زمین و آسمانم در لقب، این رتبه دارم، حافظ دین مبینم قطره ام کز آن پدید آمد به دنیا هفت دریا صاحب کون و مکان، دریای گوهر آفرینم

دست حق در آستین

من آن زینت ده عرش برینم که جا داده خدا انـدر زمینم جوادم من، که نـامم از پیمبر ریاض جنت و عین الیقینم امام مقتـدای کائناتم به امر ذات رب العالمینم کتاب الله ناطق، معدن علم وصـی مصطفی، حبل المتینم جهان باشد چو انگشتر به دستم که بر انگشـتری نقش نگینـم زمیـن و آسـمان، باشـد مطیعم که حـاکم؛ هم بر آن و هم بر اینم من آن ظـل خداونـد جهـانم گهی در عرش، گه عرش آفرینم برای حفـظ دین و حفظ قرآن بود جبار و دشـمن در کمینم از این ملعونه ی شوم سـتمگر زمکر و حیله اش با غم قرینم گواهم عاقبت از زهر کینه کند مسـموم، آخر این لعینم به راه دین حق باید دهم جان شود محفوظ، قرآن مبینم رضایم بر رضای حق تعالی که من، در امر حق، صبر آفرینم گواهم از دل دریا و قطره که دست حق بود در آستینم

حبل المتین

خالق کون و مکان، آن ذات رب العالمین کشتی بحر گرانش، سـبط خیر المرسـلین پیک ذات کبریائی منزل وحی از سماء آن کتاب الله ناطق، مظهر حی مبین در عبودیت، رسیده رتبه ی عز و جلال آن عزیز حق تعالی، رهبر روح الامین شد از این مولود، روشن دیده ی خلق جهان هم ثنا خوانش ملائک، از یسار و از یمین از در و دیوار عالم، می رسد هر دم به گوش گشـته میلاد امام انس و جان، حبل المتین زهره ی زهرای اطهر، شمس افلاك ولا و این در کان صدف زای امیرالمؤمنین مخزن علم لدنی، کـاشف اسـرار دین جـاری از لعـل لبان او بود عین الیقین واقف از سـر سویـدای رموز کائنات آن امام مقتـدا، روح و روان ماء وطین

ص: ۱۵۹

تیغ ابرویش صراط و قامتش روز قیام کاو ز رب العالمین آمد صراط المؤمنین جان سپرده، لعل عطشان، همچو جد تا جدار کز غمش گریان یتیمانش چو زین العابدین گفت غواص بحار علم و عرفان وصف او قطره ی دریای آل مصطفی، در ثمین

تشنه لب

ای خداوند توانای مبین خالق امکان و رب العالمین اندر این دنیای بی مهر و وفا من گرفتارم به دام مشرکین باب من باشد علی موسی الرضا از لقب باشم جواد العارفین از ستمهای عدوی نابکار روز و شب باشم زدشمن، دل غمین سینه ام مجروح و قلبم داغدار گشته از ظلم و جفای خائنین باعث قتلم شده ملعونه ای کودکانم گشته بی یار و معین بود ام الفضل ملعونه دغا ریخت در کامم، ستمگر، زهر کین پس در حجره به روی شاه بست گشت غمگین، آن وصی مرسلین هر چه گفتا، از عطش دل سوخته کس نشد یار امام متقین سوخت از آهش دل افلاکیان شورشی افتاد در عرش برین کام عطشان همچو جد اطهرش تشنه لب جان داد آن حامی دین

دل دریا خون شد

بار الها، زچه رو همدم گل، خار شده خار و خس، زاغ و زغن، ساکن گلزار شده بلبل بستان، از خار شکایت دارد که چرا خار بجای گل گلنار شده من جوادم که جهان، ریزه خور خوان من است مرغ جان، حبس و در این دام گرفتار شده آنقدر رنج، من از همسر خائن دیدم که دلم غمزده زین شوم ستمکار شده این چه آیین و طریق است، که این ملعونه پی آزار من، این مشرک خونخوار شده گل من، پر پر و پژمرده شده وقت شباب جگرم سوخته از کینه ی غدار شده ریخته زهر جفا را چو به کامم پنهان قلب من سوخته، نیلی گل رخسار شده

ص: ۱۶۰

گشته از زهر جفا، سینه و قلبم مجروح خون دل آمده، از چشم درر بار شده هر چه فریاد کشیدم: زعطش سوخته ام نه کسی باخبر از من، به شب تار شده بر رخم بسته در و حجره و محبوسم کرد خود گرفتار غضب، آتش قهار شده آخر الامر به مقصود خودش نائل شد لیک آرام دلم، زار و عزادار شده قطره، زین ماتم عظمی، دل دریا خون شد شور عاشور، دگر باره پدیدار شده

غمخانه

بار دیگر عالمی غمخانه شد غم فزا از ناله ی جانانه شد در عزای نور چشم احمدی غرق ماتم شد جهان سرمدی قلزم کون و مکان آمد به جوش می رسد بر گوش دل، بانگ سروش شد پریشان خاطر بدر الدجی آن سمی مصطفی، پور رضا آن جواد جود رب العالمین شد مشوش خاطرش از زهر کین در جوانی شد خزان گلزار او زرد گشته چهره ی گلنار او همسرش ظلم و ستم بنیاد کرد بهر قتلش هر زمان امداد کرد بود در خانه ولی کائنات در تلاطم، کشتی بحر نجات زآه جانسوزش دل زهرا شکست در برویش، مشرک ملعونه بست هر چه گفت از زهر قاتل سوختم شمع جان در نار جور افروختم هیچکس غیر از خدا یادش نکرد گوش بر افغان و فریادش نکرد عاقبت با لعل عطشان، داد جان همچو جدش بر لب آب روان رخت بست و رفت از دار فنا شد جهان در ماتمش، ماتم سرا قطره، جسم اطهرش عریان نبود اهل بیتش بی سر و سامان نبود بی کفن جسمش نشد پنهان به خاک جسمش از خنجر نگشته چاک چاک

خزان گلزار

بعد سلطان سریر عدل و داد تکیه زد بر تخت «کرمنا» جواد

نـور چشـمان علی موسـی الرضـا زینت افزای بهشت جـان فزا راحت جـان و عزیز و نور عین زاده ی فرزنـد پیغمـبر، حسـین بود دریای سخا، حسن آفرین آن جواد جود رب العالمین دشمن ملعونه اش تزویر کرد کاشف اسرار را دلگیر کرد سینه ی صندوقه ی قرآن شـکست زهر در قلب شه خوبـان نشـست در جـوانی شـد خزان گلزار او نیلی از زهر جفـا رخسـار او آن زن مکـاره ی بیـدادگر بر رخ فرزند زهرا بست در هر چه گفتا که دلم افروخته از شـرار زهر قاتل سوخته کرد ام الفضل، شور و هلهله تا نیابد کس خبر زان مرحله پس جواد، افغان از دل می کشید آن ستمگر ناله اش را می شنید او جواب حجت حق را نداد عاقبت جان داد آن فخر عباد رخت از دنیا، لب عطشان کشـید در مقام قرب جانان آرمیـد مخبری گفتا حدیثی در ملا همچو جدش خامس آل عبا تا سه روز آن جسم مسـموم از جفا بر زمین، از ظلم قوم بی وفا روی بام و پرتو خور، شیعیان سایبان آن بدن شد ماکیان با چنین حالت، تنش عریان نبود در میان خاک و خون غلطان نبود کی سـرش گردید از پیکر جدا؟ کی کفن شد بهر جسـمش بوریا؟ تا چهل منزل، سـر جدش حسـین زیب نی بودی، چو ماه مشرقین خونبهای خون سرخ شاه دین نیست کس جز ذات رب العالمین قطره، در قتل شهیدان خدا شورشی افتاده در ارض و سما

مظهر اسماء الهی

مظهر اسـماء رب العـالمین هست در عـالم جـواد العـارفین هست در حسن و ملاـحت بی نظیر آسـمان وحی را باشـد بشـیر نـور چشمان علی موسی الرضا ای پناه خلق و جمله ی ماسوی کشتی دریای جود و رحمتی نوح فیض و ناخدای قدرتی

ص: ۱۶۲

تـاج بخش تاجـداران، تاجـدار حجت بر حق، شه گردون مـدار چون زمـام هر دلی در دست تست هستی عـالم، همه از هسـت تست خوان احسان تو بی پایان بود مهر رویت، دارو و درمان بود پرچم دین از تو جاویـدان شـده از طفیلت، خلقت انسان شده هر کسـی شـهد لقـایت نوش کرد حلقه ی امر ترا در گوش کرد غنچه ی طوبای نخل فاطمه زینت عرش برین را قائمه خاطرش بهر پدر افسرده بود قلبش از جور و جفا پژمرده بود چون حمایت کرده از دین خدا دین حق، جاوید ماند تا جزا لیک ام الفضل مکار دغا کرد زهری را مهیا در خفا زهررا در کام آن مولا بریخت رشـته ی صبر و شکیب از هم گسیخت در جوانی بوستانش شد خزان اوفتاد از پای، آن سرو روان بس که آن ملعونه ظالم بود و پست باب حجره از جفا بر شاه بست عاقبت با لعل عطشان جان بداد جان، به راه دین جد خود نهاد کلک ماتم، سرشکسـته از غمش یادم آمد از حسـین و ماتمش در کنار آب، تشنه لب شهید جای اشک، از چشم زینب خون چکید شد جواد، ار دفن با غسل و کفن بود بی غسل و کفن، فخر زمن قلب عالم شد از این ماتم کباب از تن عریان و ظل آفتاب چون بهای قطره ی خونش خداست خون بگرید ماسوی بهرش، سزاست

واقف رموز

بار الها، جان من، جانان من بر سـر کویت بود سامان من من خـدیوم در تمام عالمین آفتابی هسـتم از روی حسـین قلزم موسـی الرضا را گوهرم ناخدای فلک ملک دلبرم من امام عامی و هم عارفم بر رموز ماسوی الله واقفم دشمنم اندر خفا تدبیر کرد زهر قاتل را به کام شیر کرد

ص: ۱۶۳

آن نمک نشناس ملعونه دغا قلب عالم سوخت از زهر جفا در جوانی شد گلستانش خزان رفت از جان جهان، تاب و توان کرد ام الفضل کاری در جهان شد به محنت مبتلا صاحب زمان بر رخ فرزند زهرا بست در آن زن ملعونه ی بیدادگر هر چه گفتا از عطش افروختم از جفا و زهر کینه سوختم کس جواب شاه عطشان را نداد کس جواب روح قرآن را نداد قامت آن سرو خلقت شد کمان زد شرر داغش به جان شیعیان همچو بیرحمی ندیده روزگار کس ببندد آب را بر روی یار همچنان جدش به راه حفظ دین تشنه جان داده جواد العارفین زین دو ماتم شور در امکان فتاد زمزمه در عرش الرحمن فتاد آن یکی در سایه، این در آفتاب جسم هر دو ماند بر روی تراب قطره، کاخ ظلم را بر باد داد آه مظلومان و افغان عباد

حیات جاودانی

الهی، سینه ام مجروح و غمگین شد از زهر جفای دشمن دین برای خاطر دنیای فانی رسیدم بر حیات جاودانی همین ملعونه ی شوم ستمکار مرا مسموم کرده در شب تار دل فرزند زهرا را شکسته به روی سینه، تیر غم نشسته دلم غمگین و در سوز و گداز است مرا با کبریا راز و نیاز است به هنگام شباب و کامرانی خزان شد گلشنم فصل جوانی غزالانم به محنت مبتلا شد جهان در ماتمم ماتم سرا شد به روی من در کاشانه بستند دل پیغمبر و حیدر شکستند دل افروخته با لعل عطشان کشیدم بس نوا و شور و افغان نیامد کس پی دلجوئی من به دست آرد دل مهجوری من

چو جد اطهرش با تشنه کامی شده قربان محبوب گرامی کفن بر جسم پاکش، بوریا شد سرش، زینت ده آن نیزه ها شد گل نازش شده پرپر زخنجر تنش عریان شده با جسم بی سر زآه سوزناک قطره، امشب به پا شد زمزمه در چرخ و کوکب

ابن الرضا

دارم دلی دریای خون از ظلم و عدوان بحر بصر، از درد قسمت کرده طغیان مرغ دلم را کرده صیادی نشانه می سوزم و می سازم از دست زمانه بر دام محنت، مبتلا شد مرغ جانم دیگر نمانده طاقت و تاب و توانم در ماتم فرزند سلطان خراسان یعنی جواد، ابن الرضا، محبوب جانان شاهی که رویش قبله ی اهل وفا بود هم کان علم و حلم و هم بحر عطا بود آن تالی قرآن، ولی حی سرمد کشاف اسرار نهان، مرآت احمد از بهر قتل مقتدای ربع مسکون پنجه به خونش کرده رنگین دخت مأمون یا رب، شد از زهر جفا قلبش پریشان افسرده خاطر شد عزیز حی سبحان زهر ستم بر قلب محزونش اثر کرد خون جگر، جاری زمژگان بصر کرد هر لحظه او می گفت در سوز و گدازم من سوختم از تشنگی، یا رب، چه سازم جاری زجوی دیده ام، سیلاب خون است درد و غم و اندوه من، از حد فزون است در را به رویش بسته آن شوم ستمگر با لعل عطشان داده جان سبط پیمبر چون کهربا گشته جمال دلربایش گشته کمان از بار غم، قد رسایش در نوجوانی، گلشن عمرش خزان شد حیران و مفتون از غمش، پیر و جوان شد چون جد مظلومش حسین، لب تشنه جان داد جان را به راه حی سبحان، ارمغان داد از دود آهش، نیلگون روی فلک شد حال دگرگون، خاطر جن و ملک شد گر از تنش، از زهر کین، تاب و توان رفت جسم حسین، عریان و رأسش بر سنان رفت از خون شریان حسین و نوجوانان رنگین شده صحرا و روی مهر تابان ام المصائب، دختر زهرای اطهر بگرفت در بر، همچو جان، جسم برادر

گفتا برادر جان، توئی نور دو عینم ای سر بریده از قفا، بیکس حسینم برخیز و فکر زینب دور از وطن کن یاد از غزالان حرم، فخر زمن کن جسم لطیف همچو مصحف گشته اوراق در دامن صحرا و بر مرآت خلاق من ذاکر و مداح سلطان عبادم یک قطره از دریای احسان جوادم

سر بر زانوی غم

اهل عالم، از چه رو محزون، پریشان خاطرند قلب محزون، دیده گریان، عترت پیغمبرند سر نهاده بر سر زانوی غم روح الامین خون به جای اشک می ریزد زچشم مرسلین حلقه ی ماتم زده در حضرت حبل المتین زینت آغوش زهرا، نور چشم حیدرند ناله و افغان به گوشم می رسد از هر طرف لشکر ماتم زده از هر طرف، صفها به صف یا علی المرتضی، ای در ایزد در صدف تو گواهی شیعیان در این عزا، چشم ترند حجت پروردگار و آن جواد جود حق آن که دریا شد زالطاف وجودش فانفلق ثبت گشته رتبه و نامش به طومار ورق خلق، زاد راحله از خرمن جودش برند خاک ماتم ریخت بر فرقش، ملک از ماتمش کوه، مندک شد زآه و ناله و بار غمش

ریخت زهر کین به کام همدم نامحرمش دشمنان، اینک حریم حرمت حق می درند سینه ی صندوقه ی علم خدا مجروح شد حیله و تزویر بر کشتی و هم بر نوح شد خسته از بار مصائب، مظهر سبوح شد دوستان، زین ماجرا، همچون سپند مجمرند در شباب زندگی، گلزار عمرش شد خزان شد عزا خانه زداغش محفل کروبیان هادی شرع و شریعت گفت با خلق جهان غنچه های مصطفی از جور اعدا پرپرند یادگاری در جهان دارد چو جد اطهرش آن که عطشان بود لعل جویبار کوثرش چون سه روزش بود در معراج عزت، پیکرش سرفراز سرفرازان، شمع بزم دلبرند آن یکی مسموم زهر و آن دگر، رأسش جدا زین دو ماتم، ولوله افتاد در ارض و سما خونبهای شاه دین، قطره، بود ذات خدا دیده ها در انتظار مهدی ما بر درند

توسل

پناه عوالم، به جسمم روان خدیو جهان، مظهر لا مکان امام همه خاک و افلاکیان علی بن موسی، زبند گران

ص: ۱۶۷

به حق جوادت نجاتم بده تو فیاض جودی و بحر کرم ولی خدائی و گردون خدم رها کن مرا از کمند ستم تو مشکل گشائی و آرام جان به حق جوادت نجاتم بـده به دربار لطفت پناهنـده ام تو فرمانروائی و من بنده ام گناهم زیاد است و شـرمنده ام ندارم به دل، صـبر و تـاب و توان به حق جوادت ثبـاتم بـده تو یـار غریبی و بنـده نواز برویم در مرحمت کن فراز امـانم بـده، کن مرا سرفراز از آن گنـدم خال لعل روان به حق جوادت زکاتم بـده زبار گنه، روز من چون شب است در آن لحظه و دم که جان بر لب است چو مرغ صـبایم به تاب و تب است ندارم به کف، زاد ره، ناتوان به حق جوادت براتم بده علی بن موسی، رضای خدا به نزد خداوند کن التجا که دارم بسی آرزو در ملا که بینم رخ ماه صاحب زمان به حق جوادت حیاتم بده

پیوند ولایت

بنوشته در این طغرا معبود جواد جود غرقیم در این معنا از جود جواد جود عالم به وجود از تار و پود جواد جود پیدا شده مافیها از بود جواد جود مقصود از این خلقت، پیونـد ولایت بود مشـهود از این نعمت، انعام هدایت بود در کنگره ی نه باب، نه تخت ولا باشد در صادره ی ابواب، نه چتر و لوا باشد

ص: ۱۶۸

از رسم رسوم آداب، نه کاخ عطا باشد اسماء هو المعبود، نه ظل خدا باشد سری است در این معنا، نتوان که شوی آگاه رمزی است در این اسما، رازی است در این درگاه در ماه رجب، خلاق بر خلق کرامت کرد آن مظهر رب بر خلق، اثبات امامت کرد آن قائمه ی مذهب، با رمز، اشارت کرد از نسل نبی آمد، اثبات سیادت کرد یعنی به وجود آمد آن صادره ی اول مرآت ودود آمد از وجه هو الاول خلاق بیان گفتا از رتبه ی مولودین از صادره ی اول در بارگه لا این غرق طرب و شادی، شد قاطبه ی کونین این زمزمه از خاک است تا مرتبه ی قوسین از فضل ولی الله، جود جواد عین از بذل ولی الله، موجود شده ثقلین دشت و چمن و صحرا، چون رشک برین بنگر در برگ گل حمرا، آیات مبین بنگر در این طبق خضرا، آن ماه جبین بنگر در دفتر این طغرا، آیینه ی دین بنگر در برگ گل و لاله، عکس رخ حسن افتاد مرآت خدا، پا در این عالم ما بنهاد فرمانده جزء و کل، شد چشم شما روشن گوید به چمن بلبل: شد چشم شما روشن از لحن و لسان گل، شد چشم شما روشن از منطق تای مل، شد چشم شما روشن

ص: ۱۶۹

ای شمس شموس طوس، عید تو مبارک باد ای خسرو ارض طوس، تبریک در این میلاد آرام دل آرامم، آرام دل آرامم افکنده در این دامم، نتوان کند آرامم صد شکر زاکرامم، شه می دهد انعامم شیرین کند او کامم، هر دم دهد الهامم باید که زکات حسن انفاق کند دلبر البته برات حسن انفاق کند دلبر آن جود ولی حق، مشهود به عالم بود آن قائمه ی مطلق، نور رخ خاتم بود آن نور شده مشتق، از خالق آدم بود باقی که شده ملحق، بی واسطه توأم بود صاحبنظری خواهم تا حل کند این معنا وجه ظفری خواهم، آگه کند از اسماء در کفه ی جودش هست ارزاق همه عالم در قوس وجودش هست اوراق همه عالم در حمد و درودش هست خلاق همه عالم محبوب شهودش هست آفاق همه عالم در دایره ی امکان، نقشی بود از نامش جود تقوی اظهار در کفه ی اکرامش در گلشن جان باید آن غنچه ی نسرین چید در هر ورق از هر گل، تصویر جمالش دید از خرمن این کشته، برگیر ثمر این عید جنات به یک ایما، بر خلق جهان بخشید چون شهد لقای حق، از میوه ی این طوباست جنات لقای حق، از جوهر این اسماست

ص: ۱۷۰

دست فلـک الافلاـک بر دامن جود او انسـان که شـده خلقت، از یمن وجود او خواهی که علوم آری در دست، درود او گویم خبر «لولاـک»، البته شـهود او قرآن به گواهی گفت: مشـکوه، در او مصـباح سـلطان همه اجسام، مولای همه ارواح تا چنـد پی اغیار، گردی تو در این صـحرا در کنه وجود تست آن وجه هو الاعلی طوطی روان تو، از منطق او گویا این عالم خلقت هسـت یک قطره از آن دریا کی می شود ای قطره، یک لحظه به خود آیی؟ در ظل لوای حق، یک چند بیاسایی؟

یا جوادالائمه

بحر جود و احسـان در جهـان جواد است صاحب لوا و حکم عـدل و داد است کز حریم جاء الحق هست والی مطلق یا کریم یا رب جـان به جسم عـالم نوح کشتی جان مظهر جلال است دسـتگیر امکان سـدره ی قوانین است او مروج دین است یا کریم یا رب شد شهید از کین از جفا و نیرنگ پیشوای آئین شد زغصه دلتنگ در مصائب آن شاه یا کریم و یا رب یا کریم یا رب کام خشـک و عطشـان همچو جـد اطهر دل شکسـته، محزون زاده ی پیمبر آن که قلب او خسـته در به روی او بسـته یا کریم یا رب چون حسین جسمش بوده وامصیبت با اشاره گویم تا صف قیامت ما سوا عزادارند خون زدیده می بارند یا کریم یا رب بوستان عمرش فصـل گل خزان شـد بلبل روانش از نظر نهان شـد او چراغ محفل بود نور کعبه ی دل بود یا کریم یا رب هر کجا ببینم ذکر یا جواد است بر دل عزیزان داغ غم نهاده است ذکر یا حسین گویم تا جواد را جویم یا کریم یا رب

چون عزیز زهرا بی کفن نبودی پیکرش مشوش در محن نبودی آن که جان امکان بود تا سه روز عریان بود یا کریم یا رب از مصیبت او بحر دیده در جوش قطره زین مصائب رفته از سرم هوش تا به حشر گریانم مضطرب، پریشانم یا کریم یا رب

چشمه ی حق الیقین

در نه سپهر دلبری در چرخ قوس محوری آن نور شمس داوری از بهر ذره پروری هر سمت و هر سو بنگری اندر ثریا و ثری جن و ملک، حور و پری با پرچم پیغمبری آن حجت کبری بود آن مظهر اسما بود مولی جواد العارفین آن چشمه ی حق الیقین در فهم نآید ذات او ذاتش بود مرآت او از نفی و از اثبات او روح است از نفحات او در عالم ذرات او در مصحف آیات او از کوثر و جنات او عطر گل مشکوه او گفتم: که باشد این وجود؟ گفتا وجودش بحر جود مولی جواد العارفین آن چشمه ی حق الیقین این مرغ در پرواز کیست در خیمه گاه راز کیست فیاض چاره ساز کیست با عالمی دمساز کیست آن کس کند آغاز کیست آن محرم هر راز کیست از در، درآید باز کیست این صاحب اعجاز کیست فیاض فیض سرمدست آن قاف قدرت را به دست مولی جواد العارفین آن چشمه ی حق الیقین آمد ندایی از حرم از آن حریم محترم قرعه به فال خود زدم بهتر بد از سیم و زرم پر همای دلبرم سایه فکنده بر سرم هم در حیات و در ممات مشکل گشای کائنات

ص: ۱۷۲

مولی جواد العارفین آن چشـمه ی حق الیقین گنجینه گوهر تقی سـلطان بحر و بر تقی اسماء را مظهر تقی فرزند پیغمبر تقی آن در سـیمین بر تقی آیینه مظهر تقی افلاک را محور تقی طـاهر تقی اطهر تقی در هر کجـا مأوای او امکان زخاک پای او مولی جواد العارفین آن چشـمه ی حق الیقین از عرصه ی ملک ولا بر خلق آمـد این ندا حجت به جمله ماسوا مقصود و محبوب خدا مولود آل طا و ها باشـد وصـی لافتی علمش بود بی انتها دارد نشان از مصـطفی سـر تا به پا آئینه است آیینه ای از آن مه اسـت مولی جواد العـارفین آن چشـمه ی حق الیقین بسـته پر مرغ روان دارد مکـان در جسم و جـان در قاف کاف کهکشان در صـد هزاران آسـمان طاووس علیین بود او معنی یاسـین بود مولی جواد العارفین آن چشـمه ی حق الیقین شـمع هدایت این بود روح ولایت این بـود آخر نهـایت این بـود مصـباح و آیت این بود کنه درایت این بود زاول بـدایت این بود بحر عنـایت این بود دار شفـایت این بود دریـای فیض خالق او از امر سـبحان، رازق او مولی جواد العارفین آن چشـمه ی حق الیقین در مکتب عرفان او شاگرد او لقمان او رمزی است در قرآن او سـری است در ادیان او از عهد و از پیمان او راضی بود سبحان او بر سفره ی احسان او عـالم همه مهمـان او از بهر دین معنی بـود چون زهره ی زهرا بود مولی جواد العـارفین آن چشـمه ی حق الیقین در مولـدش اعجاز کرد دریای رحمت باز کرد

رمز نبی ابراز کرد ایجاد را آغاز کرد کشف کتاب راز کرد بر لامکان پرواز کرد دل قبله گاه راز کرد محکوم ترک و تاز کرد محکوم حکمش عـالم است زیرا وصـی خاتم است مولی جواد العارفین آن چشـمه ی حق الیقین خواهی اگر آگه شوی آگه ز سر الله شوی سـر تا به پا واله شوی بایـد در آن درگه شوی واقف از آن درگه شوی از رمز نور الله شوی مجـذوب آل الله شوی سلطان مهر و مه شوی قطره، ولی کن فکان باشد امام انس و جان مولی جواد العارفین آن چشمه ی حق الیقین

ص: ۱۷۴

گل باغ محمدی

مظهر حسن آفرین آمد حجت رب العالمین آمد وارث تاج و تخت کرمنا شمع و مصباح مرسلین آمد پیشوازش هزار یوسف شد با لوایی ز یا و سین آمد از سرادیق آسمان جلال ماه و خورشید بی قرین آمد از پس پرده ی ربوبیت صبحدم، ماه مشرقین آمد نهمین خسرو زمین و زمان مبدأ علم راسخین آمد شافع روز حشر، سبط رسول غافر جرم مذنبین آمد روح قرآن و تاسع عترت باطن و جان و اصل دین آمد در فضا و حریم ماء و طین والی آن، امام این آمد بحر فیاض سرمدی است جواد گل باغ محمدی است جواد آستان بوس خانه اش جبریل تحت ظل لواش میکائیل ریزه خواران سفره ی جودش هست خلق جهان، چو اسرافیل حکمفرمای قابض الارواح رهبر کائنات و عزرائیل در کتاب مبین قرآنش که علیم است و پادشاه کفیل ناخدای سفینه در دریاست گنج اسماء و دودمان خلیل گوهر بحر هشت اقیانوس مهبط وحی و علم رب جلیل شفق صبح مشرق توحید سوره ی نور و آیه ی تنزیل از قیامش قیامتی گردید زین قیامت که دین شده تکمیل

حجت حق، قدم به عالم زد آن که دین را بود بزرگ دلیل بحر فیاض سرمدی است جواد گل باغ محمدی است جواد خالق ما به یمن این مولود کو بود والی ولی ودود باب رحمت، در سخا و کرم از طفیلش به روی خلق گشود خسرو طوس، شاد و خندان شد طالع بخت ما شده مسعود از پس پرده ی شهود و غیب آفتاب جمال چهره نمود دستی از آستین برون آمد منزل وحی این ترانه سرود که در آیینه ی الهیت شد عیان عکس احمد محمود هاتف این مژده را به عالم داد روز عید است و لحظه ی موعود از سویدای دیده ی دل بین که هویدا است شاهد و مشهود تیره غم زچهر عالم رفت شادی آمد دوباره چهره گشود بحر فیاض سرمدی است جواد گل باغ محمدی است جواد مرغ دل، مدح غنچه ی گل گفت وصف گل با زبان بلبل گفت طوطی هند، با شکر خنده از گلستان و باغ و سنبل گفت آفرین آفرین از این گفتار آنچه آن حبه ی قرنفل گفت از حدیث کسا دلیل آورد سر این نکته با تسلسل گفت این جهان، صورت است یا سیرت وصف را حق، به سوره ی قل گفت چهارده شمس و مظهر یک نور نامشان باید با تعقل گفت مظهر جود حق جواد بود مطلع شمس با تعادل گفت وحی نازل شده به امر خدا بایدم حمد با توکل گفت منطق کل شی ء گر گویاست باید این ذکر با توسل گفت بحر فیاض سرمدی است جواد گل باغ محمدی است جواد بود مسرور پادشاه نفوس در حریم جلال کرده جلوس

ذکر و تقـدیس بهر این مولود آمـد از عرش تـا به اقیانوس میزده حاملان عرش برین گه میلاد، چنگ با ناقوس رشک فردوس، صحنه گیتی شـد به روی عزیز خسـرو طوس در دل هر که نیست نور ولاـ می شود بـا عـدوی حق مأنوس پیر کنعان کجاست تا بینـد یوسف مصـر جان شـده محبوس قلم صـنع حق به دست امام نقش امکان و شـهپر طاووس پیروان رسول عالمیان منتقم می رسد مخور افسوس غنچه ی آن گل ولایت را قطره، از جان بگو ببوی و ببوس بحر فیاض سرمدی است جواد گل باغ محمدی است جواد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹